اسرار الصلوة

هذا کتاب بسم الله الرحمن الرحیم اسرار الصلوة

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و بعد معروض رأی برادران ایمانی بیدار و اقل عباد علینقی بن محمدرضا الهمدانی عفی الله عنهما که چون موافق صریح اخبار تفکر در موجبات نشر احکام الهیه از طریقه صفیا و جمله اعمال و عبادات قلبیه است و بتوفیق حضرت یزدانی و تایید ائمای رحمانی علیهم السلام بعضی از اسرار در باب آداب سنن و فرائض صلوات خمس بخاطر فاتر رسیده بود که از علمای پیشین رضوان الله علیهم اجمعین بظهور نپیوسته بود طلباً لمرضات الله پاره از آنها در این رساله بعنوان اختصار برشته تحریر درآمد بعنایات الله تعالی در طی یک مقدمه و ده باب تا فی الجمله عظمت و جلالت قدر شریعت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله من المبدء الی المآب گوشزد عام و خاص آمده عشری از اعشار یکی از هزار نمونه حکم و مصالح هر یک از احکام شرعیه معلوم مؤالف و مخالف آید لیحیی من حی عن بینة و یهلک من هلک عن بینة والله یقول الحق و هو یهدی السبیل استدعا از برادران ایمانی آنکه اگر خدا نخواسته

سهوی

مقدمه در بیان سر اینکه در نص و ...

سهوی یا خطائی رفته باشد قلم عفو کشیده طلب مغفرت نمایند

مقدمه از آنجا که مقصود اصلی از آفرینش عالم و انتظام نظام خلقت بنی آدم و ارسال رسل و انزال کتب و تأسیس نوامیس شرعیه رسانیدن عبادست بمقام محمود توحید که کمال معرفت و اصل مسائل الست کما فی خطبة علی علیه السلام اول عبادة الله معرفته و اصل معرفته توحیده و نظام توحیده نفی الصفات عنه و فی خطبة له علیه السلام اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه ....

و تفسیر جامع توحید عبارت است از تنزیه حضرت او سبحانه از حدوث و هر طائفه از عوام و حکما و ابرار و عرفا را باندازه خویش شربی است اما توحید عوام پس صحت پذیرد بشواهد رسالت حضرت شارع و دقایق و لطایف صنع حضرت صانع جل صنعه یعنی شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و این است توحید ظاهر جلی که نفی می‌کند شرک جلی اعظم را و این توحید نصب گشته قبله مسلمین و دماء ...

۱۶۷۵

۳

اسرار الصلوة

۱۵۸۷۹
۲۰۷۰۴۴

توحید عموم بی‌...

ذمه و محقون گردیده و با قوم و اموال خلیقه و دار اسلام از دار کفر جدا و منفصل شده
دعلت برای عامه صورت صحت یافته اگرچه بکمالیت بحق نسبة لال وانقیاد نیامده باشد
بشرط آنکه از کدورات شبهه و حیرت رسته از شک و ریب بصحت یقین و قبول قلبی پیوسته
باشند و هذا التوحید یحب بسماع ادلة الکتاب والسنة و یوجد بتبصر الحق عزائمه و نیمو علی مشاهدة
الشواهد الصنعیه و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و شرکید درین مقدار توحید
تمامی عوام نابلد از آمین بر اهین تا قاطبه مستدلالین و اما توحید ابرار یعنی متوسطین از

توحید ابرار و ... ابرار ...

سالکین سبکرفتار در شان این اصحاب با شأن آیه مبارکه فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا
بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا ممن انجینا منهم و غربای بنی [illegible] مند
و نفرد از آنکه در حشر مقتدیان با عیسی بن مریم علی نبینا و اله و علیهما السلام است و
متمسکین بولایت ائمه طاهرین علیهم السلام هستند لعندان حقیقت و کذشته اند از جلوه
تفرق ان تفرقه در اشاره بان میفرماید حضرت صادق علیه السلام که التفرقة بدون الجمع
زندقة والجمع بدون الفرق تعطیل والجمع بینهما توحید و در جائی لعکس نتیجه
فقره اول بنظر رسیده و مستغرق داشته اند علم را در عین ظهور حال با استقامت
در ولایت صاحبان ولایت سلام الله علیهم یافته بتحقیق اشارت سرافراز گشته بمنتهج صحیحت
نسبت تشیع آمده اند بشهود الحقیقه لاکسبا و رفض الدعوی لاعلما و تقایع نور

الیقظه

در سر تفرق گشتن و رافضی در رایج دیت

... با ...

الیقظه لا التحفظ تا آنکه بنجلگاه قصد از دست علایق و درک عوائق
مرالتماس حقایق را رسیده و از رسوم علمیه عاری گشته اند پس عبارت است
از اسقاط اسباب ظاهره و صعود از منازعات عقلیه و از تعلق شواهد
کما فی دعاء العرفه لسید الشهدا صلوات الله علیه ایکون لغیرک من الظهور
ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک و قال علیه السلام ایضا الهی امرت
بالرجوع الی الاثار فارجعنی الیک بکسوة الانوار و هدایة الاستبصار
حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السر عن النظر الیها
و مرفوع الهمه عن الاعتماد علیها اگرچه این عبارات را که معانی دیگر نیز دارد
و در حدیث حضرت صادق علیه السلام میفرماید کیف لو قدره فرغم اند
یعرفه بعزه بالحجه باطلایف مشاهده نکنند در توحید دلیل را و نه در توکل
سببی را و نه از برای نجات سبیل را یا وسیله را زیرا که مشاهده میکنند
سبق حکم الحکم او عن سلطانه و علم او جل کبریائه و وضع او سبحانه اشیا را
در مواضع خود و تعلیق او اشیا را بر اوقات آنها و خفای اینجمله در شان در
رسوم اشیا پس بتحقیق معرفت علل در آمده سالک سبیل اسقاط حدث شویز
و صحت تا این توحید بعلم فنا است و صفای او در علم جمع و در او قوة

مقدمه

توحید ... بین

جذب بسوی توحید ارباب جمع الجمع رزقنا الله تعالی و اخواننا الله
فاما توحید عرفا یعنی خاصان خاص و مقربان بارگاه اختصاص پس اگرچه تعبیر از آن
باسقاط حدث یعنی لا اله و اثبات قدم یعنی الا الله نموده اند بر مز خفای الف
در سر لا و اظهار و کشف آن در شهادت لا و تصحیح میبابد الا باسقاط این جمله نیز
پس این قطب شاه بیت در زبان دانایان اهل طریق در راسخین درین فن و این بحر
عمیق اما نعوتش پرده پوشی کرد و فضولش فضولی داد هان متمعن گشاینده نطقش
صعوبت پر هول در شد و برای استغراق لجه این بحر بلا پایان مردان ریاضت
دامن بکمر زدند و صاحبان احوال دست از سر و جان کشیدند و اهل التعظیم
عزیمت این راه بقصد تسلیم نمودند و متکلمین در عین جسیم زبان از هر باشالیست
شست و لکو کرده هر چه بابیت گفتند اما هیچ زبانی به بیان آن گشوده نگشت
و هیچ عبارت باشاره بدان موفق نشد و هر چند گفتار افزود کرهی ناگشوده
پرده بر پرده کوری افزود و لله در قائل توحید من ینطق عن نعته
عاریة ابطلها الواحد توحیده ایاه توحیده و نعت من ینعته لاحد
کما قال صلی الله علیه و اله و سلم لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
عوجه و تقسیم جمع و تطبیق توحید را کلیه پنج رتبه و مقامات اول

... حسنه ...

توحید

توحید آثاری دوم توحید افعالی سیم توحید اسمائی چهارم توحید
صفاتی پنجم توحید ذاتی در شان ربت با این پنج مقام هائی هو و هائی
الله و هائی اله و بحسب تفصیل بعد التفصیل هر یک متعلق است بیکی از خمسه نجبا
علیهم الاف التحیه و الثنا اگرچه همه معصومین سلام الله علیهم اجمعین همه جامع
جمیع مقامات اند و این اختصاصی که معروض افتاد بحسب ظهور تفصیلی است از قبیل
نسبت دادن هر یک از کمالات مثل شجاعت و صولت و حلم و علم و
عبادت و امثال اینها بیکی از ایشان علیهم صلوات الله الملک المنان
و سوره مبارکه توحید بهمین اعتبار مشتمل بر پنج آیه واقع و هدایه شده و در آخر یک
از دو سوره معوذتین استعاذه باید جست از شیطان داعی بشرک پنج عنوان درین
باب تقرر گشت و حضرت صادق علیه السلام با بن سبب میفرماید فکر علی اوجک
خمس تکبیرات و لهذا هیکل انسانی که هیکل تام توحیدی است اطراف او منتهی
به پنج عضو است و اطراف هر عضوی منفصل به پنج عضو بحسب تقصوریت صوریه
و پنج قوه حسیه بحسب مراتب و تحدید اسرار وجیه مثل انگشتان دستها و پاها
و العجب کل العجب تمامی انگشتان هر دست و پا مشتمل بر چهار عقد است
و سه تفره حواس است مشتمل بر پنج حس باطنی گشته و پنج حس ظاهری و تقصیدش فی الجمله

میباید دانست که عدد پنج عددیست که هر قدر او را ضرب در نفس خود کنند همان پنج ظاهر باشد و نگذارد و مثل بیست و پنج و یکصد و بیست و پنج و ششصد و بیست و پنج که از ضرب داول و دویم و سیم خیزد و هکذا الی ما لا نهایة له و هیچ چنین عددی یافت نشود الا عدد شش که عدد تام است و در او سری است که بر بعضی از هوشمندان از آنچه بعد از بیان آن الله معرفی میباید هویدا خواهد گشت و سر این نکته است در آمدن حرف واو بعد از حرف ها در لفظ هو و بدین سبب منقسم اند تمامی عوالم امکانیه بحضرات خمسه که بنه از لاهوت تا ناسوت و جریان کمالات خمسه که نطفه در رحم چنانکه در آیه وافی هدایه وارد و حکیمان الهیین بر آن تصریح فرموده اند بعلاوه آنکه حجابات بام از زر منتهی بر پنج حجاب است چنانچه حضرت امیر علیه السلام در ذکر فضیلت حضرت خیر الانام سلام الله علیه و آله برای یهودی نسبت بجمیع انبیا علیهم السلام میفرماید و محمد که حجب عن اراد فتله بحجب خمس فلتة منها بثلثة و اثنان فقط قال الله تعالی و هو لطیفا من محمدهم جعلنا من بین ایدیهم سدا فهذا الحجاب الاول و من خلفهم سدا فهذا الحجاب الثانی فاغشیناهم فهم لا یبصرون فهذا الحجاب الثالث ثم قال و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا فهذا الحجاب الرابع ثم قال فهی الی الاذقان

فهم مقمحون فهذه خمس حجب

فهم مقمحون فهذه خمس حجب انتهی و موید این نکته است اینکه اول کثرتی که در عالم تفصیل الظهور ربوبیت حضرات خمسة النجبا علیهم الاف التحیة و الثنا بودند چنانچه فاذ بی اندازه درین باب وارد است از جمله اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید بدرستیکه حقتعالی خلق کرد من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پیش از آنکه دنیا را خلق فرماید بهفت هزار سال الحدیث پس با پنجه نماز در پنج وقت مقرر امده که هر یک را تعلق خاصی است بهر یک از حضرات خمسة النجبا علیهم الاف التحیة و الثنا چنانچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام معین گشته نماز ظهر متعلق بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و نماز عصر بحضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه و نماز مغرب بحضرت فاطمه سلام الله علیها و نماز عشا بحضرت امام حسن مجتبی سلام الله علیه و نماز صبح بحضرت خامس آل عبا صلوات الله علیه بلکه در احادیث بسیار وارد است که نماز خود معصومین سلام الله علیهم اجمعین هستند چنانچه حضرت امیر المؤمنین در خطبه میفرماید انا البیت المعمور انا السقف المرفوع انا البحر المسجور انا باطن الحرم الی ان قال علیه السلام انا شهر رمضان انا لیلة القدر انا ام الکتاب انا فصل الخطاب انا سورة الحمد انا صاحب الصلوة فی السفر و الحضر

بل نحن الصلوة و الصیام الخطبة بطوله و بسی از اسرار درین باب موجود است که سینه از اظهار آنها تنگی میکند جان و دل را طاقت اینهوش نیست با که گویم در جهان یک گوش نیست غیر نطق و غیر ایما و سجل صد هزاران ترجمان خیزد ز دل در حدیث مشهور مفاخره حضرت امیر و حضرت امام حسین علیهما السلام وقتیکه آنحضرت شش ساله بودند و در روی زانوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند بعد از فقراتی چند میفرماید انا صلوة المؤمنین انا حی علی الصلوة انا حی علی الفلاح انا حی علی خیر العمل الحدیث توضیح و تکمیل تا تاسیس شبهه نیست که موافق عقل و نقل حضرت انسان که مظهر تام جامع جمیع مراتب کونیه است از مجردات تا مادیات از عقل اول تا هیولای اولی بکمالها ختم علیه السلام اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر و انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر و از حضرت صادق یا حضرت امیر علیهما السلام مع اختلاف الروایات مرویست ان الصورة الانسانیه هی اکبر حجة الله علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده و هی الهیکل الذی بناه بحکمته و هی مجموع صور العالمین و هی المختصر من العلوم فی اللوح المحفوظ و هی الشاهد علی کل غایب و هی الحجة علی کل جاحد و هی الطریق المستقیم الی کل خیر و

بیان آنکه انسان نسخه جامعه است عبادت جامعه برای او لازم بود دو رکعت است

تنقیح و تکمیل

[illegible]

مقدمه

هی الصراط الممدود بین الجنة والنار و نکته شیطلب آنکه تمامی عوالم وجود و اجزا و ... هر موجود ظاهر باسلام است من الله و الیه هم در اسلام ظاهرست بشهادت لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه واله و علی ولی الله سلام الله علیه و بانها دو کلمه ولی الله است احد عشر من اولاده علیهم السلام اولیاء الله چنانچه شهادت علی ولی الله قائم است در شهادت محمد رسول الله و شهادت محمد رسول الله در شهادت لا اله الا الله چنانچه صاحب مصابیح القلوب روایت نموده حضرت رسول صلی الله علیه واله انگشتری بسلمان علیه السلام داد در او لا اله الا الله نقش کنند سلمان علیه السلام محمد رسول الله نیز ضم نمود تا بکلمه اسلام زینت باشد چون انگشتر را آورد سه خط در نگین پس سلمان فرمود دو سه خط درین نگین ... ما بنویسیم سلمان ... که خواستیم کلمه توحید را تمام نماییم ... نازل شد گفت یا رسول الله خدا ... بدانید لا اله الا الله را ... و محمد رسول الله را اراده نمود ما نیز حکم با کمال فرمودیم علی ولی الله ضم نمودیم چه اسلام بی ولایت خلفای کرام تمام نیست حضرت ابو جعفر علیه السلام در حدیث غدیر خم ... حدیث ... کل ... لعن ... تفضیل ... شما ... وقف

بین الموقف ... عن الله ... فقال یا محمد صلی الله علیه

مقدمه

ان الله یقرئک السلام و یقول لک قل لهم انک ان لم تفعل ... فما بلغت رسالة الانبیاء الا ... اکمال دینی و اتمام نعمتی بولایة اولیائی و معادات اعدائی و ذلک کمال توحیدی و دینی و اتمام نعمتی علی خلقی باتباع ولیی و طاعته و ذلک انی لا اترک ارضی بغیر قیم لیکون حجة لی علی خلقی فالیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بولیی و مولی کل مؤمن و مؤمنة علی عبدی و وصی نبیی و الخلیفة من بعده و حجتی البالغة علی خلقی مقرون طاعته بطاعة محمد نبیی و مقرون طاعته مع طاعة محمد بطاعتی من اطاعه فقد اطاعنی و من عصاه فقد عصانی و چه خوش اشاره صریح ملیحی دارد حدیثی که شیخ طبرسی ره نقل فرموده از ابن عباس لما نزلت یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین قال رسول الله صلی الله علیه واله لاجاهدن العمالقة یعنی الکفار و المنافقین فاتاه جبرئیل فقال انت او علی و جمله محدثین و تمامی علمای راسخین و فقهای امامیین ره این حدیث شریف را بحدیث وجه بیکایک ان سرور علیها صلوات الله الملک الاکبر صریح الدلالة گرفته اند و تفسیر آیه مبارکه بجنگ جنگ تعبیر رفته و خطاب یا ایها النبی بخطاب یا علی و یا ایها الذین ... سخن حدیث دیگر که آن مرحوم بعد از آن حدیث مذکور شد روایت فرموده از جابر بن عبد الله انصاری که قال النبی

لاد ... هاتم

حدیث ... در بیان ... تفسیر

لاذنا هم رسول الله صلی الله علیه واله فی حجة الوداع بمنی فقال لاعرفنکم ترجعون بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض و ایم الله لو فعلتموها لتعرفننی فی الکتیبة التی تضاربکم ثم التفت الی خلفه فقال او علی او علی ثلث مرات فرأینا ان جبرئیل غمزه فانزل الله علی ذلک فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی او نرینک الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون یعنی سر شکر و ریش این شمشیر علی علیه السلام و احتمال میرود که تکرار سه دفعه او علی اشاره باشد بمحاربه آنحضرت با سه فرقه ناکثین و مارقین و قاسطین پس ای برادر بهوش باش و تدبر در این دو بیان آنحضرت صلی الله علیه واله چگونه آیه حقه آنحضرت علیه السلام را بنفس خود تعبیر فرموده و حضرت ... این راز را گوش کش اهل ایمان نموده پرده مجاز از روی حقیقت کشیده بلفظ ترید نمیده ایه توحید نموده یعنی چون جهان بر ... اشکال ... حرف میرانیم بیرون پوست چشم احوال نیز ببرمه توحید مکحل آید و ... ایمان ... بیمانان بنیانش زیر و زبر شود حضرت صادق علیه السلام ... بعد از وفات ... سلمان ... خطبه فرموده گفت ای مردم ... از حدیثی بشنوید او را اگاه ... علم بسیاری ... پس اگر ذکر کنم برای شما ... امیر المؤمنین ... طایفه

از شما را او محجوب است میگوید طایفه دیگر خداوند بخشش قاتل علماء الحدیث در صحیح

الله لا اله است بر آنچه معروض گشت حدیثی در بیان کلمات اذان بعد از این ان الله

علیا بیدوره حضرت امیر علیه السلام در تفسیر اشهد ان محمدا رسول الله حاسغرباید دانا

قوله اشهد ان محمدا رسول الله یقول اشهد ان لا اله الا هو دان محمدا عبده ورسوله

ونبیه وصفیه ونجیبه الی ان قال علیه السلام وفی المرة الثانیة اشهد ان محمدا رسول الله

یقول اشهد ان لا حاجة لاحد الی احد الا الی الله الواحد القهار والغنی عن عباده والخلائق

اجمعین الی الناس بشیرا ونذیرا الخ و در جواب ابا یهودی که سئله بحضرت امیر علیه السلام

عرض کرد لقد اعلم الله علی موسی ابن عمران محبته منه حضرت فرمود لقد کان کذلک وقد اعطی

محمدا ما هو افضل من هذا لقد القی الله عز وجل علیه محبته منه فمن هو الذی یشرکه فی هذا

الاسم اذ تم الله به الشهادة فلا تتم الشهادة الا ان یقال اشهد ان لا اله الا الله

واشهد ان محمدا رسول الله ینادی به علی المنابر فلا یرفع صوت بذکر الله تعالی

الا رفع بذکر محمد معه حضرت امام حسن علیه السلام در مجلسی حاضر بود حضرت امام حسین

وابن جعفر وابن عباس وفضل برادر او ومعویه لعنه الله بمعویه فرمود بعد از کلماتی

حمد الله انما الناس ثلثة مؤمن یعرف حقنا ویسلم لنا ویأتم بنا فذلک ناج محب لله ولی

ناصب لنا العداوة ویتبرء منا ویلعننا ویستحل دمائنا ویجحد حقنا ویدین الله بالبرائة

منا

منافقین اکافر ومشرک است وانما کفر واشرک من حیث لا یعلم وکما سبقوا الله عنه وانا بغیر علم

کذلک یشرک بالله بغیر علم الخ و شکی نیست از این طایفه مقصود جماعتی

هستند در لا اله الا الله ومحمد رسول الله میگویند اما علی ولی الله غیر او لاده

اولیاء الله میگویند معنا که امام علیه السلام میفرماید که اینها کافر ومشرک هستند

پس شهادت ثالثه شهادت ثانیه واولی خواهر بود بلکه آن دو شهادت جای

پس چون این شهادت متجسد شد و در تکوین متشخص امد در قعص بضعه حضرت بردای

ظاهر شده صورت فی الهر الحکار زنده دراو حقایق این معانی محمدی

قرائی در ترتیب امانی کیانی در تمامی عوالم بدنی وروحانی او تا قامت یاسمیه اش آراست

امد بخلعت ولقد کرمنا بنی آدم از جانب حضرت ربانی متجلی گردید در او اسرار نهانی

در ازمانی نهانی که مخزون بود در خزاین سبحانی تا کار بجائی کشید که هویدا محفوظ

امد در عوالم جسمانی او انتظام کیانی وظاهر شد در او انوار اسمای حضرت رحمانی

از استخوانها گرفته تا رگهای اورده وشریانی او تا مرکز آثار کارصنع پروردگار

نقش ادوار اطوار تسعه دوار وسبعه سیار وطبع وهبا وجمله عناصر از نار

تا توده غبرا وما فی الارض والسما وما بینهما در کارخانه ایجاد کشیده بنیادش بر

این شهادت نهاد واین است این کواجوب سؤال کرد از حضرت امیر علیه السلام که

مقدمه

ازیر پای تو تا بعرش پروردگار من چه قدر است حضرت علیه السلام فرمود

ثکلتک امک سل متعلما ولا تسئل متعنتا از موضع قدم من تا عرش

پروردگار من چندان است که مخلصا گوینده بگوید لا اله الا الله سخن بر

بسته کفتم با حریفان ولی فی الحجة البیضاء در کتاب مسمی بآیات الائمة علیهم السلام

معروض داشته ایم ومن اراد فلیرجع بالجملة پس حکمت تامه مقتضی آمد

که دو قسم از عبادت برای حضرت انسانی معین آید یکی عبادات

جزئیه خاصه که سمت مناسبت واختصاص بهر یک از عوالم

خاصه او داشته باشد از غیب عالم وجد کلیت تا عیب

اولش باندازه عوالم باطنیه روحیه ومن الراس الی القدم بحسب عوالم

ظاهریه بدنیه او حتی پوست وموی بدان بلکه خون جاری در مجاری

وشاهد بر این معنی مضامینی است که دارد در دعای عرفه از حضرت

خامس آل عبا علیهم آلاف التحیة والثنا است وانا اشهد یا الهی

بحقیقة ایمانی وعقد عزمات یقینی وخالص صریح توحیدی وباطن

مکنون ضمیری وعلائق مجاری نور بصری واسارير صفحة جبینی وخرق

مسارب نفسی وخذاریف مارن عرنینی ومسارب صماخ سمعی وما

ضمت

در بیان لازم شدن نماز ... حضرت ...

بیان اینکه ... عالم ... از ...

... بیان ...

وما ضمت واطبقت علیه شفتای وحرکات لفظ لسانی ومغرز

حنک فمی وفکی ومنابت اضراسی وبلوغ حبایل بارع عنقی

ومساغ مأکلی ومشربی وحمالة ام راسی وجمل حمایل حبل وتینی وما

اشتمل علیه تامور صدری ونیاط حجاب قلبی وافلاذ حواشی کبدی

وما حوته شراسیف اضلاعی وحقاق مفاصلی واطراف انا ملی

وقبض عواملی ولحمی ودمی وشعری وبشری وعصبی وقصبی وعظامی

ومخی وعروقی وجمیع جوارحی وما انتسج علی ذلک ایام رضاعی

وما اقلت الارض منی ونومی ویقظتی وسکونی وحرکتی وحرکات

رکوعی وسجودی الدعاء و در قرآن مجید باین مضمون آیات

بسیار وارد است مثل قوله تعالی الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان

وایضا قولوا للناس حسنا وایضا قولوا آمنا بالله وما انزل

الینا وما انزل الیکم وایضا قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا

سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزء بها فلا تقعدوا معهم الآیة

وایضا فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

والیضا واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه والیضا قل للمؤمنین یغضوا
من ابصارهم ویحفظوا فروجهم والیضا وما کنتم تستترون ان
یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم والیضا ان السمع والبصر
والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلا والیضا فلا تمش فی
الارض مرحا والیضا واقصد فی مشیک واغضض من صوتک الی
غیر ذالک من الایات وقال الصادق علیه السلام حین
ساله الراوی وقال الا تخبرنی عن الایمان اقول هو وعمل ام
قول بلا عمل قال فقال الصادق علیه السلام الایمان عمل کله والقول بعض
ذالک العمل الی ان قال علیه السلام الایمان حالات ودرجات
وطبقات ومنازل فمنه التام المنتهی تمامه ومنه الناقص البین نقصانه
ومنه الراجح الزاید رجحانه الی ان قال علیه السلام لان الله تبارک
وتعالی فرض الایمان علی جوارح ابن آدم وقسمه علیها وفرقه فیها
فلیس من جوارحه جارحة الا وقد وکلت من الایمان بغیر ما
وکلت به اختها الی ان قال علیه السلام بعد کلام له طویل وقال

تعالی

حدیثی که صریح دراین باب است

وقال تعالی فیما فرض علی الجوارح من الطهور والصلواة بها و
ذالک ان الله عزوجل لما صرف نبیه صلی الله علیه واله وسلم
الی الکعبه من بیت المقدس فانزل الله عزوجل وما کان الله
لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم فسمی الصلواة ایمانا
فمن لقی الله عزوجل حافظا لجوارحه موفیا کل جارحة من جوارحه
ما فرض الله عزوجل علیها لقی الله عزوجل مستکملا لایمانه الی ان
قال علیه السلام بالزیاده فی الایمان تفاضل المؤمنون بالدرجات
عندالله واحادیث دراین باب بسی وارداست وعبادتی
دیگر برای او لازم بود باعتبار نشأه جامعه او که مشتمل باشد
بر عبادات جمیع موجودات از ناسوتیات تا مجردات واز
ناسوت تا بلاهوت تا هرگاه که باآن عبادت قیام نماید
تمامی عوالم وجودی او مجتمع بطریق بندگی آیند واتیان چنین
عبادتی سرآید همه عبادات دیگر او خواهد بود واسرع سیر او را
تأثیرا میشود وهوشمندان صاحب درایت میدانند

بیان اینکه نماز عبادت جامعه است

که این قسم از عبادت متعلق بجنبه جمع الجمعی باید باشد
که جامع باشد جنبه فرق وجمع را ولهذا باید همه نشآت ظاهریه
بدنیه ناسوتیه وباطنیه غیبیه روحانیه ملکوتیه وعقلانیه سریه جبروتیه
قلبیه فؤادیه خفیه لاهوتیه دراو جمع باشد که درحقیقت یک انسان
کاملی باشد واین چنین عبادت نماز بود تا وارد شد که نماز
مؤمن وحده جماعت است ونیز رسیده است که چون مؤمن
نماز بایستد همه موجودات حتی ملائکه باو اقتدا میکنند باعتبار
آنکه البته جزء تابع کل است وکل جذاب جزء والبته فرع تابع
اصل است وسایه از صاحب سایه مفارق نیست وباین جهت است
که معصوم علیه السلام میفرماید که نماز معراج مؤمن است حتی آنکه
میفرماید که بهفت تکبیری که اول بار مؤمن کامل میگوید تمامی
هفت حجاب از پیشگاه سلوکش برمیخیزد ونشکیلی نیست که معراج
بالاترین جمیع مقامات است که بنحو اتم واکمل خاص اشرف
نبی آدم یعنی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه واله وسلم آمد ودر آن

مقام

بیان اینکه نماز عبادت جامعه است

مقام عظمت انجام قیام بنماز فرمود وهمه انبیا وملکوتیان عالم
بالا سلام الله علیهم اجمعین بآن مولی اقتدا نمودند واین مرحله فخر آن
حضرت علیه السلام نبود بلکه مایه افتخار انبیا بود چنانچه دربیان این
مطلب آنحضرت علیه السلام میفرماید که اهل یمن اقتدا نمودند ولا فخر وحقیقه
قف ان ربک یصلی بمعنی صحیحی که باشد دراین باب منغنی
از تطویل واطناب است وملتفت باید بود که انتخاب لفظ
مؤمن کامل در اخباری که گذشت برای آنست که این مرتبت
اختصاص بکسی دارد که وقت نماز تمامی عوالم انیتی او مستغرق
حضور ومشغول بندگی رب غفور باشد که دراین صورت نماز او
بجماعت وهمه موجودات باو اقتدا کننده باشند نه آنانکه
همانا در پی تشدق واخراج حروف از مخارج چند وتمامی ارکان
وجودیه ایشان از طریق بندگی وایمان خارج واگر فی الجمله
حواس جمعی داشته باشند درپی مداخل وحساب مخارج چند
اعاذنا الله من شرور انفسنا وما ادریک لعلی ان النفس لاماره

بالسوء الا ما رحم ربی و انتخاب لفظ حضور باعتبار اندازه
افهام خلق است والا در مقام اعلی رتبه باشد که دقیقه حضور هم
از میان برود زیرا که با وجود حضور انانیت باقی است و این
منافی توحید تام است چنانچه در حدیث مشهور است که امام
علیه السلام هنگام نماز کلمه ایاک نعبد یا کلمه دیگر را الیار تکرار کردند
بعد از اتمام نماز و سؤال راوی از سبب تکرار آنحضرت علیه السلام
فرمودند القدر مکرر کردم حتی سمعتها من قائلها و این نکته تجب
عالم جمع است والا حجب نشاه جمع الجمع حضور منافی این معنی است.
نکته اجمالیه این است که حضرت رضا صلوات الله علیه میفرماید
و اعلم ان افضل الفرائض بعد معرفة الله عز و جل الصلواة الخمس
و اول صلواة الظهر و اول ما یحاسب العبد علیه الصلواة فان
صحت له الصلواة صحت له ما سواها و ان ردت ردت
ما سواها و ایاک ان تکسل عنها او تتوانی فیها الشیء من عرض الدنیا
او تصلی بغیر وقتها الی ان قال علیه السلام فاقف بین یدیه کالعبد

الآبق

الآبق المذنب بین یدی مولاه فصغر قدمیک وانصب نفسک
ولا تلتفت یمینا وشمالا وتحسب کانک تراه فان لم تکن تراه
فانه یراک ولا تعبث بلحیتک ولا بشیء من جوارحک ولا تفرقع
اصابعک ولا تحک بدنک ولا تولع بانفک ولا بثوبک الی
ان قال علیه السلام وتصلی صلواة مودع تری انک لا تصلی ابدا واعلم
انک بین یدی الجبار ولا تعبث بشیء من الاشیاء ولا تحدث لنفسک
وافرغ قلبک ولیکن شغلک فی صلوتک الی ان قال علیه السلام
واذا اقبلت علی صلوتک اقبل الله علیک بوجهه فاذا اعرضت
اعرض الله عنک وارد عن العالم انه قال ربما لم یرفع منها
شیء تردفی وجهه کما یرد الثوب الخلق وتنادی ضیعتنی ضیعک الله
کما ضیعتنی ولا یعطی الله القلب الغافل شیئا الحدیث وحضرت صادق
سلام الله علیه در باب دخول مسجد میفرماید بعد از چند فقره
ادخل قلبک من کل شاغل یحجبک عن ربک فانه لا یقبل
الا الاطهر والاخلص الحدیث و در باب افتتاح صلواة میفرماید

اذا استقبلت القبلة فآیس من الدنیا و ما فیها والخلق و ما هم فیه
وفرغ قلبک من کل شاغل یشغلک عن الله تعالی وعاین
بسرک عظمة الله عز و جل الی ان قال علیه السلام فاذا کبرت فاستصغر
ما بین السموات العلی والثری دون کبریائه فان الله تعالی اذا اطلع
علی العبد وهو یکبر وفی قلبه عارض عن حقیقة تکبیره قال یا کاذب اتخدعنی
عزتی وعزتی وجلالی لاحرمنک حلاوة ذکری ولاحجبنک عن قربی
والمسرة بمناجاتی الی ان قال علیه السلام وادخل تحت سریر سلطان
الله تعالی تغتنم فواید ربوبیته مستعینا به مستغیثا الیه و در باب سجود
میفرماید فمن کان قلبه متعلقا فی صلواته بشیء دون الله تعالی فهو
قریب من ذالک الشیء بعید من حقیقة ما اراد الله تعالی منه فی
صلواته قال الله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه الحدیث
و در باب تشهد میفرماید وصل صدق لسانک بصفاء صدق
سرک فانه خلقک عبدا وامرک ان تعبده بقلبک ولسانک
وجوارحک الی ان قال فلیس لهم نفس ولا لحظة الا بقدرته

ومشیته

ومشیته وهم عاجزون عن اتیان اقل شیء فی مملکته الا باذنه وارادته
قال الله تعالی وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة من امره
الی ان قال علیه السلام فعز و جل ان تکون ارادة ومشیة لاحد الا بسابق
ارادته ومشیته الحدیث و در باب عبادت میفرماید قال علی ابن الحسین
عجبت لطالب فضیلة تارک فریضة ولیس ذالک الا لحرمان معرفة
الامر وتعظیمه وترک رؤیة مشیته بما اهلهم لامره واختاره لهم رمز
توحیدی و بسط محمدی صلی الله علیه و آله مخفی نماند که چون حضرت
محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در مقام معراج در سر حد ظهور الفصلی کمال
جمع الجمعی بود و اقدام بچنین عبادتی فرمود لهذا این عبادت
بر جمیع است واجب گشت و هر یک از کائنات دیگر را
جزوی ازین عبادت خاص لازم و متحتم گردیده سمت اختصاص
گرفت من الازل الی الابد مبادا ازین عبارات خیالت
پریشان شود که اولا مقصود از ازل و ابد نه ازلیت و ابدیت
ذاتیه مقصود است بلکه ازلیتی که در حدیث وارد است

در معراج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله

ثانیا آنکه معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله اگرچه در فلان زمان لیلا
واقع شده است و لیکن هم دور انداز جهان مینماید که دخلی بنبوات
سابقه یا لاحقه ندارد اما رستگاران از تیره خاکدان میدانند
که معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله از حیطه تحدیدات زمانیه بیرون است
و ماضی و مستقبل و حال در آن حال با اقبال یکسان و بی پرده بال
تفرقه روز و شب و ماه و سال سوخته و لهذا قدم بجائی گذاشت که
جبرئیل علیه السلام فرو ایستاده عرض کرد لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ

ذکر ادراج در این رفرف نا اشکار

این است که وارد شده است که آب کوزه بدر آن زنیده بود
و چفت یا حلقه در هنوز متحرک بود که آنحضرت بعد از طی آنهمه
مراتب مراجعت فرمود و چنان مپنداری که حرکت حلقه در
بغیر حرکت اولی بود مثلا یا آب از ته کوزه بمیالیت مسافتی
طی نموده بدر آن رسد و حضرت امیر علیه السلام برای یهودی شامی
میفرماید انه اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی مسیرة شهر
و عرج به فی ملکوت السموات مسیرة خمسین الف عام فی اقل

من ثلث

من ثلث لیلة حتی انتهی الی ساق العرش فدنا بالعلم فتدلّی
فدُلّی من الجنة رفرف اخضر و غشی النور بصره فرای عظمة
ربه عزوجل بفواده و لم یرها بعینه فکان کقاب قوسین بینه
و بینها او ادنی الحدیث نازکترین توجیه که باوهام ضعیفه عامیانه
نزدیک باشد در جمع میان مضامین این اخبار این است که
معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله موافق صریح اخبار نه یکباره
بوده بلکه بکرات اتفاق افتاده یعنی یکصد دفعه و توجیهات
دیگر نیز هست که نمودی خلق محجوب کثیف و نمودی حلقهای تنگ
و ضعیف در بدنجش داد معنی داد می غیر این منطق لیک آدمی
باجمله چون از حیطه زمان بیرون بوده البته محیط بهمه ازمنه
خواهد بود و هر که لطف عبارت نداند حسن اشارت
چه داند پس بعضی از کائنات دائم در قیام شدند و بعضی
بذکر لسانی تسبیح و درود حضرت سبحانی مشغول و بعضی بتفکر
و صرف حضور چون عالم عقول بر دوام آمدند و در بیان

سر این ماجرا است آنکه حضرت صلی الله علیه شب معراج چون بمنزله
قاب قوسین او ادنی رسیدم و قابل مناجات پروردگار
شدم پس مرا ندا کرد و گفت آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
پس من گفتم از جانب خود و امت خود والمؤمنون کل آمن بالله
وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله و حضرت امیر
المؤمنین در جواب آن یهودی شامی میفرماید بعد از فقره
که مذکور شد فاوحی الله عز وجل الی عبده ما اوحی وکان فیما
اوحی الیه الآیة التی فی سورة البقرة قوله تعالی لله ما فی السموات
وما فی الارض وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله
فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر
وکانت الآیة قد عرضت علی الانبیاء من لدن آدم علیه السلام
الی ان بعث الله محمدا صلی الله علیه و آله وعرضت علی الامم فابوا
ان یقبلوها من ثقلها وقبلها رسول الله صلی الله علیه و آله وعرضها
علی امته فقبلوها فلما رای الله منهم القبول علم انهم لا یطیقونها فلما

ان صار الی ساق العرش کرر علیه الکلام لیفهمه فقال آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه فاجاب رسول الله صلی الله علیه و آله مجیبا عنه
وعن امته والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق
بین احد من رسله فقال جل ذکره لهم الجنة والمغفرة علی ان
فعلوا ذالک فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اما اذا فعلت
ذالک بنا فغفرانک ربنا والیک المصیر یعنی المرجع فی الآخرة
قال فاجابه الله وقد فعلت ذالک بک وبامتک ثم قال
عز وجل واما اذا قبلت الآیة بتشدیدها وعظم ما فیها وقد
عرضتها علی الامم فابوا ان یقبلوها وقبلتها امتک فحق علی ان
ارفعها عن امتک وقال لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها
ما کسبت من خیر وعلیها ما اکتسبت من شر و این فقره حدیث
بسیار طولانی است و در هر مضمون میمنت مشحونش نشانی از
اسرار است که میپرورد آنچه را که معروض آمد و اگر کوتاه نظران
هراسان نشوند پس باید دانست که حرکت و سکونی که در بعضی

ذکر اخبار وارد کلمات حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
بمعنی حلول و اتحاد
بمعنی صحیح [illegible] ذالک

در بیان اینکه هر موجودی بلسان
بتسبیح حضرت حق بزبان
کش است موافق عبارت

ودن بعض پیدا شده ما خود از این عبادت جامعه است
و هیچ فردی از افراد موجودات در این مرحله برکنار نیست هر کس
بزبانی صفت حمد تو گوید بلبل بنغز لخوانی و مطرب بحقانه اگر چه دریا
بموج زدن باشد و بادها بوزیدن و برگ درختها بلرزیدن
درقصیدن و ستارها بسیر و چشمک زدن با گل و گیاه بروییدن
و مرغها هر کدام بلحنی چهچیدن بالجمله چه از ذکر و مناجات
و تسبیح پرده داران ناموس حرم و صلصله جرس و فریادهای
و هوی ناقوس دیر نامحرم و از این عبارت تشویش مغزهای
دراز ضعف یقین بدرای در شتت چشمانی در شب جولان
کنند کی طواف مشعله ایمان کنند هر که را باشد زبینه
فتح باب او ز هر ذره به بیند آفتاب بخاطر باید آورد قصه آن را

ذکر ناقوس

که عمار یاسر علیه الرحمه میفرماید که روزی در خدمت حضرت
امیر المومنین علیه السلام بصحرائی رفتیم دراهی ناقوس میزد پس آنحضرت
سلام الله علیه فرمود ایا میدانی که چه میگوید ناقوس عرض کردم

ای مولای

ای مولای من چه میگوید چه خواهم گفت فرمود که مثلی از برای دنیا
و خرابیه ادمیزند و میگوید لا اله الا الله حقا حقا صدقا صدقا
الدنیا قد غرتنا و شغلتنا و استهوتنا و استغوتنا یا ابن الدنیا
مهلا مهلا یا ابن اهل الدنیا حلوا الدنیا مهلا مهلا رفقا رفقا ان
المولی صمد یبقی حقا حقا صدقا صدقا یا مولانا ان الدنیا قد
استهوتنا و استغوتنا ما من یوم یمضی عنا الا اوهن منا رکنا لسنا
ندری ما قدمنا فیها الا اذا متنا پس فرود بدیر راهب رفتیم
و گفتم بزن ناقوس خود را گفت تو مسلمانی و با ناقوس تو را
چه کار است گفتم میخواهم بنمایم بتو سر آن را پس شروع بزدن
ناقوس کرد و آنچه ناقوس میگفت من بیان میکردم پس ناگاه
راهب بسجده افتاد و مسلمان شد و گفت نزد من نوشته
بخط حضرت هرون علی نبینا و آله علیه السلام است که خدا خبر
خواهد برانگیخت در آن میان رسولی صلی الله علیه و آله و وزیر او میداند
آنچه را ناقوس میگوید اکدش و حارث اعور قریب باین

مضمون را روایت کرده که با آنحضرت علیه السلام بجائی میرفتیم
و در حیره بدیر نصرانی رسیدیم که ناقوس میزد پس حضرت
فرمود که ای حارث میدانی که چه میگوید این ناقوس عرض
کردم خدا و رسول و ابن عم رسول صلی الله علیه و آله اعلم است پس فرمود
که مثلی در برای دنیا و خرابی او میزند و میگوید لا اله الا الله حقا حقا
صدقا صدقا ان الدنیا قد غرتنا و شغلتنا و استهوتنا و استغوتنا
یا بن الدنیا مهلا مهلا یا بن الدنیا دقا دقا یا بن الدنیا جمعا جمعا.
تفنی الدنیا قرنا قرنا ما من یوم یمضی عنا الا اوهی منا رکنا قد
ضیعنا دارا تبقی استوطنا دارا تفنی لسنا ندری ما فرطنا الا لو قد متنا و در آخر
حدیث میگوید که بعد از آنکه با آن نصرانی آن کلمات را
تقریر کردم مرا قسم داد به پیغمبر صلی الله علیه و آله که تو که خبر داد
این را گفتم مرا این مردی که با من است الحاصل آن نصرانی
ایمان آورد در آن بازبان شتاهی شکر خدا میسرایم هر زبون زر که
جدا به زبان هر بار و برگ شاخها میستاید شکر و تسبیح خدا

که به پروردگار اصل بار او و العطا تا درخت اختلاط آمد فاتوی
ای عززایه و افی هدایه ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون
تسبیحهم در این باب کافی است و در حدیث مکالمه آنحضرت علیه السلام
با یهودی شامی میفرماید فان محمدا صلی الله علیه و آله اطعم فی الدنیا
فی حیوته تحیتها تصور جوعا فاتاه جبرئیل علیه السلام بجام من الجنة فیه
تحفة فهلل الجام و هللت التحفة فی یده و سبحا و کبرا و حمدا
فناولها اهل بیته ففعلت الجام مثل ذالک فهم ان یناولها
بعض اصحابه فتناولها جبرئیل علیه السلام و قال کلها فانها تحفة الجنة
اتحفک الله بها و انها لا تصلح الا لنبی او وصی نبی فاکل منها
رسول الله صلی الله علیه و آله و اکلنا معه و انی لاجد حلاوتها ساعتی هذه
و در فقره دیگر این حدیث شریف میفرماید در فضیلت حضرت
ختمی مآب بر حضرت داود علیه السلام و لئن سارت الجبال و سبحت
معه و لقد عمل بمحمد صلی الله علیه و آله ما هو افضل من هذا اذ کنا معه
علی جبل حراء اذ تحرک الجبل فقال له قر فانه لیس علیک

الا نبي او صديق شهيد فقرا الجبل مجيبا لامره ومنتهيا الى طاعته
ولقد مررنا معه بجبل واذا الدموع تخرج من بعضه فقال له رسول الله
صلى الله عليه وآله ما يبكيك يا جبل قال يا رسول الله صلى الله عليه وآله
كان المسيح عليه السلام مر بي وهو يخوف الناس من نار وقودها الناس
والحجارة فانا اخاف ان اكون من تلك الحجارة فقال له
لا تخف تلك الحجارة حجارة الكبريت فقر الجبل وسكن وهدأ واجاب
لقوله صلى الله عليه وآله و در فقره دیگر این حدیث [illegible]
و محمد صلى الله عليه وآله قد فعل ما هو شبيه بهذا اذ اخذ يوم حنين
حجرا فسمعنا للحجر تسبيحا وتقديسا ثم قال للحجر انفلق فانفلق
ثلث فلق يسمع لكل فلقة منها تسبيحا لا يسمع للاخرى ولقد
بعث الى شجرة يوم البطحاء فاجابته ولكل غصن منها تسبيح
وتهليل وتقديس ثم قال لها انشقي فانشقت نصفين ثم
قال لها التزقي فالتزقت ثم قال لها اشهدي لي بالنبوة
فشهدت ثم قال لها ارجعي الى مكانك بالتسبيح والتهليل

والتقديس

و تسبیح و ذکر سایر موجودات

والتقديس ففعلت وكان موضعها حيث الجزارين بمكة
واگر بدور نروی تو تسبیح کور در بدر نشوی و از این تقلید بدری با ودری
بگذری خواهی دانست که تسبیح و تقدیس کائنات مر حضرت
او سبحانه را بمحمد و آل محمد صلی الله علیه وآله و باسم سامی و نام گرامی
ایشان علیهم السلام است و احادیث در این باب بسیار است
از جمله آنکه در همین حدیث مفصل مکالمه حضرت امیر علیه السلام با
عالم یهودی شامی مسطور است ولقد اوحى الله عز وجل الى محمد صلى الله عليه وآله
عند سدرة المنتهى فمقامه في السماء محمود وعند منتهى العرش مذكور
زیرا که ذکر و تسبیح کائنات از منتهای عرش نگذرد و در آن
منتها اسم آنحضرت صلی الله علیه وآله مذکور است یعنی او در آنجا مذکور
میباشد که علاوه آنکه اسم او از ثری تا منتهای عرش مذکور است
نیز اسم او مذکور است لانه مذکور فتدبر والمرحوم آیة الله مقام
مسطور بودند که من مکرر و آشکار ذکر موجودات را شنیده‌ام حتی
جمادات را و از هر سوی بدل خود ذکر لا اله الا الله صریحا شنیده‌ام

اشاره بآنکه تمام کائنات بذکر محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله مشغولند موافق حدیث

در بیان آنکه ... بکدام مقام رسیده که ذکر و تسبیح موجودات را شنیده اند

قال الله تعالى و لو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم پوشیده نماند که در دو
مقام این قصه دست میدهد که سالک واقف بر این اشارات
آید و ذکر و تسبیح کائنات را کلا او بعضا بشنود یکی پس از آنکه عبد
بتادیب ریاضت و تمرین نفس را عادت بقبول صدق
و هر با اخبر به الشریعه بعنوان الیقین در نیت و عمل و اخلاق و ملکات
و افعال طبعا و طوعا بدون کلفت و رویه و تهذیب اخلاق بعلم
شریعت و تصفیه اعمال باخلاص و توفیر حقوق در معاملات
و سعی در حسم تفرق و قطع التفات بمقامی که از آن صعود نموده با القای
علم شریعت که جاری شود در مجرای خود نمود حقیقه ادراامام زمان
علیه السلام متنبه بر نصیب خود فرماید که اجابت کند زجر و عید را
رغبةً و دعوة وعد را جهدا کما قال تعالی فبشر عبادی الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه و در رسد بمشاهده سنت و از معادن رحمت یعنی محمد و آل محمد
علیهم السلام کما قال تعالی والله انزل من السماء ماء فاحیی به الارض بعد
موتها ان فی ذلک لایة لقوم یسمعون تا مشاهده کند معقود را

در ادراکی

در هر رمزی و واقف بر غایت آید در هر حس و صوت خفی و لطیف
همی دویم وقتی که سراپرده سلطان یقین بمقتضای و فی الارض آیات
للموقنین بگلشن دل برپای شود و عبد باول قدم خواص در آید یعنی
قبول کند تمام ما ظهر من الحق و کل ما غاب را للحق و واقف شود
بر ما قام بالحق تا غنای باستدراک از استدلال او را دست داده
از خبر چشم بعیان گشاید و از علم الشهود رخت کشد با اسفار
صبح کشف ظلمت انیت بباد داده از کلفت یعنی بعنای
در حق الیقین بساط اقامت افکند و بمقتضای و اذا سالک عبادی
عنی فانی قریب از محمد و آل محمد ص طلب قرب و انس حضرت
حق نموده سراپای بسیار را بر کنار پرده اغیار دریده بروح گلشن قرب
مسند زده و انس بشواهد و اعلام وجود تعزنی بسماع مخاطبات و
مناغیات لذیذه نموده بر اشارات واقف آید گاهی از باطن و قوای
خود مخاطبات در مواقع بیان بروح کلمات شنود کما قال علیه السلام
یشهد له اعلام الوجود علی اقرار قلب ذی الجحود و از هر موجودی باندازه

قابلیت و استعداد خویش ذکر و تسبیح و تهلیل شنود رزقنا الله تعالی
و اخواننا المؤمنین انشاء الله تعالی بلا وده الکه در تفسیر آیه و انه هدایه و
استعینوا بالصبر و الصلوة و انها لکبیرة الا علی الخاشعین وارد است که مقصود
از صبر پیغمبر صلی الله علیه و آله است و از صلوة حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
علیه السلام است و همچنین در حدیثی حضرت امیر علیه السلام میفرماید در قوله
اقیموا الصلوة و هی ولایتی فمن والانی فقد اقام الصلوة و هو صعب مستصعب
پس قیام حضرت رسول صلعم بنماز در معراج سیر آنحضرت بود در
تمامی عوالم ولایتی حضرت امیر علیه السلام که سراسر باطن خود پیغمبر صلعم
باشد بعنوان تفصیل است که موافق اخبار فهم دقایقی که از معراج
آنحضرت صلعم بظهور رسیده من البدو الی الختم همه قصه ولایت
حضرت امیر علیه السلام بوده است و از هر عالمی از عوالم این معنی
بزبانی دیگر بتعبیرات وارد شده است گاهی میفرمایند که بهر فلکی از
افلاک که رسیدیم تمثال علی علیه السلام را دیدیم گاهی میفرمایند
که بهر پرده که در آیه و انه هدایه فاوحی الی عبده ما اوحی هر پرده خفا بسته
شده است

شده است نبود الا ولایت آن مولی عم و گاهی میفرمایند که در
مقام قاب قوسین او ادنی صدائی که از جانب رب العزة میرسید
شبیه بصدای علی علیه السلام بود و گاهی اینکه دستی که از پشت
پرده بیرون آمد و با من شیر برنج خورد دست علی علیه السلام بود و در
حدیثی میفرماید که از ابتدای حرکت آنحضرت صلعم تا آخر بر گشتن آنحضرت
ناظر بعلی علیه السلام بود و علی علیه السلام ناظر با نحضرت صلعم بود الی غیر ذلک من
الاخبار و شبهه نیست که ولایت آنحضرت موافق اخبار معروض است
یعنی تمامی علیین و سفلین چنانچه در حدیث طارق است بعد از فقرات
چند که میفرمایند فلو لا انه حفظ الثغور و تدبیر الامور و هی لقدد الایام و الشهور
فالامام هو الشمس الطالعة علی العباد بالانوار فلا تناله الایدی و الابصار الی ان
قال علیه السلام فهم رأس دائرة الایمان و قطب الوجود و سماء الجود
و شرف الموجود و ضوء شمس الشرف و نور قمره و اصل العز و المجد و مبدؤه و
معناه و مبناه فالامام هو السراج الوهاج و السبیل و المنهاج و الماء الثجاج
و البحر العجاج الی ان قال عم و هل یعرف او یوصف او یعلم او یفهم

اويدرك او يملك شان من هو نقطة الكائنات وقطب الدائرات
وسر الممكنات وشعاع جلال الكبرياء وشرف الارض والسماء الا ان
قال ع وكيف وهم النور الاول والكلمة العليا والتسمية البيضاء والوحدانية
الكبرى الذي اعرض عنها من ادبر وتولى وحجاب الله الاعظم الا ان قال
عليه السلام لانهم معدن التنزيل ومعنى التأويل وخاصة الرب الجليل
ومهبط الامين جبرئيل صفات الله وصفوته وسره وكلمته شجرة النبوة
ومعدن الفتوة عين المقالة ومنتهى الدلالة ومحكم الرسالة الا ان قال
عليه السلام فهم سر الله المخزون واولياؤه المقربون وامره بين الكاف
والنون لا بل هم الكاف والنون الا ان قال عليه السلام اسمهم مكتوب
على الاحجار وعلى اوراق الاشجار وعلى اجنحة الاطيار وعلى ابواب
الجنة والنار وعلى العرش والافلاك وعلى اجنحة الاملاك وعلى
حجب الجلال وسرادقات العز والجمال باسمهم تسبح الاطيار
وتستغفر لشيعتهم الحيتان في لجج البحار وان الله لم يخلق خلقا الا
واخذ عليهم الاقرار بالوحدانية والولاية للذرية الزكية والبراءة

من اعدائهم

العلية ظ

حديث در بيان جميع انوار ... الاحقه

من اعدائهم وان العرش لم يستقر حتى كتب عليه بالنور لا اله الا الله
محمد رسول الله ع وعلي ولي الله وايضا از ابن عباس مرويست که ميگويد
روزی در خدمت رسول خدا صلی الله عليه وآله بوديم ناگاه ع ابن
ابی طالب عليه السلام وارد شد پس رسول خدا صلی الله عليه وآله فرمود
مرحبا بکسی که خدا خلق کرده او را پيش از پدرش بچهل هزار سال
پس عرض کرديم يا رسول الله آيا پسر پيش از پدر بوده پس فرمود که
بلی بدرستيکه خدا خلق کرد مرا و ع عليه السلام را از نور واحد پيش از
خلق آدم عليه السلام باين مدت بعد قسمت نمود او را بدو نصف
بعد خلق کرد تمامی اشياء را از نور من و نور ع عليه السلام بعد ما را
در يمين عرش قرار داد پس تسبيح کرديم پس تسبيح کردند ملائکه و تهليل
نموديم پس تهليل نمودند ملائکه و تکبير نموديم پس تکبير نمودند آن
پس هر که تسبيح گويد خدا را و تکبير نمايد او را پس بدرستی که اين
از تعليم من و تعليم ع است اين است که در زيارت جامعه
وارد است ذکرکم في الذاکرين واسماؤکم في الاسماء واجسادکم في

بیان سرّ لولاک لما خلقت الافلاک
وتبعیت عبادات کائنات
مر عبادات حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله
ودر لزوم مطالعه توفیق ومجاهدات
برای جمیع عباد وبخشی توفیق

الاجساد وارواحکم فی الارواح وانفسکم فی النفوس وآثارکم فی الآثار
وقبورکم فی القبور الی ان قال علیه السلام ان ذکر الخیر کنتم اوّله واخره
واصله وفرعه ومعدنه وماواه ومنتهاه مزید توضیح موافق محقق
ونقل حقیقت محمد وآل محمد صلی الله علیه وآله اصل ومبدا جمیع حقایق
کونیه است تمامی کائنات فروع واشعه واظلال واشباح حقیقی
هستند ازان حقیقت مثل صور قائمه در مرآت از ذی الصوره
چنانکه حضرت رضا علیه السلام در حدیث عمران صابی معرّب هر وباعتبار
تجلی بعد از تجلی وعکس بعد العکس البته اختلاف بی شمار بهم میرسد
ونمودار عکوس اخیره بعیده مردود العکس را الا شبهه در کمال
ضعف واختفا خواهد بود آیا نمی بینی که اگر شیشه سفیدی در
برابر آفتاب بگیری وشیشه زردی پشت او وشیشه کبودی عقب
شیشه زرد بداری روشنائی سبز در ماورای شیشه کبود منجلی میشود
بلی فرقی که در این باب با صور منعکسه در مرآت هست یکی
این است که از صاحب صورت بی اعتبار عکس در آینه صورت

نمود

می بندد بخلاف متجلی شدن حقیقت محمدیه صلی الله علیه وآله در
مرایای کونیه که بالاراده والاختیار است حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در شرح حقیقت برای کمیل علیه الرحمه میفرماید نور اشرق
من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره این است
که زیر نور اشرق من صبح دوازده حرف مبارک است که اول ظهور تفصیلی
ائمه اثنی عشر علیهم السلام وهمچنین زیر کلمه مبارکه که یلوح علی هیاکل
وهمچنین زیر کلمه مبارکه التوحید آثاره واشارات عجیبه بحسب بیّنه
وبسائط حرفیه واسرار عددیه در این کلمات مبارکه وهمچنین در
چهار بیان دیگر آنحضرت علیه السلام در شرح حقیقت بر جمله النجباء و
چهارده معصوم ودوازده امام علیهم السلام هست که این مختصر را مجال
ذکر آنها نیست ودر حدیث مبسوطی که مفضل علیه الرحمه
روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام وارد است بعد از
فقرات شریفه چند که یا مفضل ان ظهور الازل من خلقه عجب
لا یعلم ذالک الا عالم خبیر وان الذات لا یقال لها نور

ذکر حدیث عجیبی در این باب مذکور

لانها مميزة كل نور فلما شاء من غير فكر ولا هم اظهار المشية
وخلق المشية للشيء وهما الميم والشين فاشرق من نور ذاته نورا
شعشعانيا لا تثبت له الانوار غير بائن عن خلقه فاظهر نور الضياء
لمن تبين منه واظهر الضياء وظلله فاقام صورة الوجود بنفس
الضياء والظل وجعل النور باطنه والذات منه مبداه وكذلك
الاسم غير متحد بنوره ماراى خلقه كخلقه فالباطن خفي ذاته وغيبه
والذي ليس كمثله شيء الا هو تعالى الله العظيم يا مفضل سالت
عن المشية كيف ابداها نفسها فافهم ما انا ذاكره لك يا مفضل
فلقد سالت عن امر عظيم ان مولاك القديم الازل لما ذكره
يبدا مشية لم يزل لها عالما وكانت تلك ارادة من غير
همة ولا حدوث فكرة ولا انتقال من سكون الى حركة ولا من
حركة الى السكون ولان القدرة طباعه وذلك انه لما ظهر المشية
التي هي اسمه ودل بها على ذاته لا لحاجة منه اليه ولا غيبة
به فلما بدت بطبع الحكمة عند ارادته تكون الاسم والعلم

بان الحكمة

اظهار

بان الحكمة ما في الكيان الى العيان ولو لم يظهر ما علمه من غامض
علمه الى وجود معاينة بعضها لبعض لكان ناقصا والحكمة
غير تامة لان تمام القوة الفعل وتمام العلم المعلوم وتمام الكون
المكون فافهم يا مفضل الكلام اتيك واعلم ان النور لم يكن
باطنا في الذات وظهر منه ولا ظاهرا منه فبطن فيه بل النور
من الذات بلا تبعيض وغائب في غيبته بلا استتار واشرق
منه بلا انفصال كالشعاع من القرص والنور من الشعاع لمولاك
يا مفضل اخترع الاسم الاعظم والمشية التي انشات الاشياء
ولم يكن للنور عند اختراعه الاسم زيادة ولا نقصان والاسم
من نور الذات بلا تبعيض وظاهرة بلا تجزي يدعو الى مولاه
ويشير الى معناه ذلك عند تعثر كل علة لاثبات الحجة واظهار
الدعوة ليثبت مع المقر اقراره ويردع الجاحد انكاره وان
غاب المولى عن ابصار خلقه فهم المحجوبون بالغيبة ممتحنون
بالصورة يا مفضل التي ظهر به الاسم ضياء نوره وظل ضيائه

الذي تشخص به الخلق لينظروه ويدلهم على بارئه ليعرفوه بالصورة
التي هي صفة النفس والنفس صفة الذات والاسم مخترع من
نفس نور الذات وذلك سمي نفسا ولدليل ذلك قوله تعالى
ويحذركم الله نفسه وانما حذركم ان تجعل محمدا صلى الله عليه وآله مصنوعا
لكان الذات محدثا وهذا الكفر الصراح واعلم يا مفضل انه ليس
بين الاحد والواحد الا كما بين الحركة والسكون او بين الكاف
والنون لا اتصاله بنور الذات قائمة بذاتها وهو قوله تعالى الم
تر الى ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس
عليه دليلا يعني ما كان فيه من الذات الصورة الانزعية اي
الضياء والظل وهي التي لا تتغير في قدم الدهور ولا فيما يحدث من
الازمان فظاهره صورة الانزعية وباطنه المعنوية وتلك الصورة
هيولى الهيوليات وفاعلة المعقولات واس الحركات وعلة
كل علة لا بعده سر ولا يعلم ما هو الا هو ويجب ان يعلم يا مفضل
ان الصورة الانزعية التي قالت ظاهري امامة وباطني غيب

ممتنع

ممتنع لا يدرك ليست كلية الباري ولا الباري سواها وهي هو
اثباتا وايجادا وعيانا ويقينا لا هي هو كلا ولا جمعا ولا احصاء
ولا احاطة قال قلت يا مولاي زدني شرحا فقد علمت من فضلك
ونعمك ما اقصر عن صفته قال يا مفضل سل عما احببت قلت
يا مولاي تلك الصورة التي رئيت على المنابر تدعو من ذاتها
الى ذاتها بالعبودية وتصرح بالالهية قلت لي انها ليست
كلية الباري ولا الباري غيرها فكيف العلم بحقيقة هذا القول قال
يا مفضل تلك بيوت النور وقمص الظهور والسن العبارة ومعدن
الاشارة محجبك بها عنه ودلك منها اليه لا هي هو ولا هو غيرها
محتجب بالنور ظاهر بالتجلي كل يراه بحسب معرفته وينال على مقدار
طاعته فمنهم من يراه قريبا ومنهم من يراه بعيدا يا مفضل ان الصورة
نور منير وقدرة قدير ظهور مولاك رحمة لمن آمن به واقر وعذاب
على من جحده وانكر ليس وراءه نهاية ولا غاية قلت يا مولاي
فالواحد الذي هو محمد صلى الله عليه وآله فقال هو الواحد اذ سمى

و محو اذا وصف قلت یا مولای فعلی منه باین غیر کانه سقط
شی من بهنا المعنی وصف اسمه فقال علیه السلام الم تسمع الاوله
ظاهری امامة و باطنی غیب لا یدرک قلت یا مولای فما باطن
المیم فقال علیه السلام نور الذات وهی اول الکون و مبدع الخلق
و نکون لکل مخلوق و متصل المنور منفصل لشاهرة الظهور ان بعد قرب
وان نائی فحجب وهو الواحد الذی ابداه الاحد من نوره والاحد
لا یدخل فی عدد و الواحد اصل الاعداد و الیه یعود نا و هو المکنون ایه
ای عزیز این حدیث شریف لیس عبارات مشکله و مضامین عالیه
خفیه حکمیة الهیة دارد زیرا که بر وفق منزل افتاده پس بهوش
باش که در تردد هر که او شنفته است حق بگوش او معماکفته است
گر نخواهی در تردد هوش جان کم فشار این پنبه اندر گوش جان تا
کنی فهم آن معماهاش را تا کنی ادراک رمزهاش را حضرت صادق
علیه السلام قبل از آنکه شروع این بیانات بفرماید برای مفضل
علیه الرحمه تاکید بسیاری باو میفرماید که حواسش را درست جمع کنه
و خیالش

و خیالش پریشان نشود با آنکه مفضل علیه الرحمه یکی از خواص
شیعیان آنحضرت علیه السلام است و از جمله صاحبان اسرار و از
فضلای به درل عالی مقدار و میفرماید یا مفضل علمنا صعب
مستصعب و عر بعید عن اللسان ان یترجم عنه الا تلویحا و ما
یعرف شیعتنا بحب دراستهم بنا و معرفتهم لنا و بعد از نصایح
چندی از این قبیل میفرماید فاسمع لما یوحی الیک وانظر
بعین عقلک و تنور لبک واسمع داعی فقد سالت عن بیان
عظیم و حق یقین وسالتنی منه شیئا لا ثقیلا و هو الذی ضل فی معرفته
خلق کثیر الا من رحم ربک انه هو الغفور الرحیم و ما انباه به الباقر
علیه السلام لجابر من الوعد الاوعد الذی خفی عن سایر العالم الا عن
صفوة المختصین و البلغاء المستحفظین الذی اخلصوا و اخلصوا
و شهدوا الحق بما علموا و صدقوا بما عاینوا کما ذکر فی التنزیل
قول السید الامین مشهدوا بالحق و هم یعلمون انه الحق و لا مر
یا مفضل لطیف و سر هذا العلم غامض در اینجا ملاحظه بفرما که

آنحضرت سلام الله علیه بمثل مفضل رحمه الله علیه فاضل متبحر صاحب تقوی
چه قدر تاکید میفرماید و از اشکال این کلمات مبارکه آنچه اختیار
میفرماید پس تامل نکرده پریشان دل مشو و بدان که فیض اول از
حضرت احدیت حقیقت واحدیت است احد اسم ذات است
باسلب تعدد صفات و واحد اسم ذات است با اثبات تعدد
صفات و وحدانیت صفت واحد است و واحدیت صفت احد و واحد منشأ اعداد است
واحد نور احد است و احد ظاهر احد است و واحد اول عدد است
احد ذو الجلال است و واحد عقل فعال احد منزه است در احدیت
خود از تحدید و واحد مطلق مبرا است از تعدید و واحد فایض و ظاهر
از احد است و از واحد سایر عددها مفاض بدؤها منک وعودها الیک
این است که در یکی از فقرات حدیث مفصل مفضل حضرت صادق
سلام الله علیه میفرماید و هو الواحد الذی ابداه الاحد من نوره و دل الاحد
لا یدخل فی عدد و الواحد اصل الاعداد و الیه عودها و هو المکنون
حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده

فرموده که بدرستی که حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله صعب مستصعب است
که ایمان باو نمیاورد مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده که امتحان
کرده باشد خدا قلب او را برای ایمان پس چیزی که وارد شود
بر شما از حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله پس نرم شود برای او دلهای شما
و بشناسید او را پس قبول کنید او را و آنچه مشمئز شود از او دلهای
شما و خوش نیاید شما را پس رد کنید او را بسوی خدا و بسوی رسول
و بسوی عالم از آل محمد صلی الله علیه و آله و هالک کسی است که حدیثی
برای او نقل کنند که متحمل او نشود پس بگوید نمیشود این والله نیست
این و انکار پس او کفر است و حضرت صادق علیه السلام میفرماید
ای ابا محمد بدرستی که نزد ما والله سری است از سر خدا و علمی است
از علم خدا و قسم بخدا که متحمل او نمیشود ملک مقرب و نه نبی مرسل
و نه مومنی که امتحان کرده باشد خداوند قلب او را برای
ایمان و بعد از فقرات چندی میفرماید و بدرستی که نزد ما سری است
از سر خدا و علمی است از علم خدا که امر کرده است ما را خدا به تبلیغ او
پس تبلیغ نمودیم او را از خدای عزوجل چیزی را که امر کرده بود ما را به تبلیغ او

پس نیافتیم برای او موضعی و نه اهلی و نه کسی که متحمل شود او را تا اینکه
خلق کرد خداوند برای این قومی چند که خلق شده بودند از طینتی که خلق
شده بود از او محمد و آل او صلی الله علیه و آله و ذریه محمد صلی الله علیه و آله
و از نوری که خلق کرده بود خدا از او محمد و ذریه او را و آفریده بود ایشان را
بفضل صنع رحمت خود آنچنانکه آفریده بود از او محمد و ذریه او را
علیهم السلام پس تبلیغ نمودیم آنچه را که امر بتبلیغ او فرموده بود پس قبول
کردند او را و متحمل او گردیدند الحدیث و بعبارة اخری هر اسمی از
اسمای الهیه را صورتی است باطنی در عالم که او را صورت علمیه
میگویند و از برای هر اسمی از اسمای ربوبیتی است چنانکه در مضامین
ادعیه ماثوره است که مثلا سؤال میکنم خدا تو را بآن اسمی که عرش را
بآن خلق کرده یا کرسی را یا لوح و قلم را و امثال ذلک و حقیقت
محمدیه صلی الله علیه و آله صورت اسم جامع الهی است که امداد تمامی
کائنات از اوست و تربیت میکند صور عالم را بربوبیتی که
ظاهر در اوست پس بصورت ظاهره خود که مظهر اسم اعظم است

دیار

و مناسب صور عالم ایجادست تربیت میکند صور کونیه را و بباطن
خود تربیت میکند باطن عالم را پس آن حقیقت سر وجود خدا هم
بوده و محیط بهر موجود که موجود است ظاهرا و باطنا قال علیه السلام فبهم
ملأت سمائک و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کردند که آیا در دنیا مردی دیده فرمود
که یک مردی دیدم و الی الآن از او سؤال میکردم پس گفتم باو که
تو کیستی پس گفت انا الطین پس گفتم از کجائی پس گفت من الطین
پس گفتم بسوی کجا پس گفت الی الطین پس گفتم من کیستم پس گفت
تو ابو ترابی پس گفتم من تو ام پس گفت حاشاک حاشاک هذا من الدین
فی الدین انا انا و انا انا انا ذات الذوات و الذات فی الذوات
للذات پس گفت عرفت پس گفتم نعم پس گفت فامسک و ادم
تربیتها تربیت انبیا علیهم السلام است که هر یک مظهر اسمی از
اسمای الهیه اند و متعلق بفلکی از افلاک چنانچه حضرت آدم علیه السلام
که مظهر اسم المتکلم است و اسم الخالق را در ادراک تامی است و حمل کرد

فلک قمر است که بیت العزه است و حضرت ادریس علیه السلام
که مظهر اسم الحی است و فلک او فلک شمس است که منبع حیوة
حیوان و نبات است و لهذا عالم باسرار معادن و نباتات آگه
و حضرت ابراهیم علیه السلام که مظهر اسم الجواد است و مقام او فلک
زحل است و او اول کسی است که اطعام ضیف نمود و حضرت
یوسف علیه السلام که مظهر اسم المرید است و اسم الجمیل را در او مدخلیتی تمام است
و فلک او فلک زهره است و حضرت موسی علیه السلام که مظهر اسم القادر است
و اسم القوی و الشدید را در او اثری عظیم و فلک او فلک مریخ است
اما محمد صلی الله علیه و آله که مظهر اسم جامع است و فلک او قاب
قوسین او ادنی است و فرمانفرما بر همه ممالک **تایید**
یکی از علمای بنی اسرائیل فینحاس نام که مستجاب الدعوه بود و زوجه او
راحیل نام که بسیار خدا ترس بود و مطیع و فرمان بردار شوهر و همیشه
از خدا مسئلت مینمود که او را فرزندی کرامت نماید و در این
باب بسیار گریه و زاری میکرد تا اینکه نوبتی فینحاس بتقریبی گریه و زاری

راحیل را

راحیل را شنید و دلش سوخته با آن زن همزبان گشته تیر دعای ایشان
بهدف اجابت رسیده آن زن حامله شد و بعد از شش ماه
پسری نیکوسیرت پاکیزه صورت قدم بعرصه عالم نهاد و تولد
آن مولود مسعود در روز پنجشنبه اول تشرین الاول سال چهارصد و ست
در خرابه‌ای فی بیت المقدس که عبارت باشد از سی و چهار سال
قبل از تولد حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و این مولود را یحنان
نام کردند و چون متولد شد بسجده افتاد و بعد از سر برداشتن گفت
این پرده آسمان که تمامی بینید هفتصد و پنجاه و پنج پرده دیگر است در زیر
بالای آن پردها چهار حیوان است و در بالای حیوانات کرسی
بلند پایه است و بالای آن کرسی آتش سوزاننده و خدمتکاران
آن کرسی دیگری تمام از آتش است چون فینحاس این سخنان را از
فرزند خود شنید او را از سخن گفتن منع بلیغ نموده بانگ بلندی باو گفت
که خاموش باش پس یحنان خاموش شد و تا دوازده سال سخن
نگفت و راحیل پیوسته گریه و زاری میکرد و میگفت کاش مارا

فرزندی نبود تا که عاقبت فرزند مالال و بی زبان شد روزی نیماس
از مدرس خود باز گشته داخل خانه شد و راحیل بطریقه که عادت
او بود بخدمت نیماس قیام نمود پای او را بشست و نجان را نیز
نزد پدر او دید و در مقام تضرع و زاری ایستاد و التماس کرد که نیماس
دعا کند تا خداوند عالم او را گویا کرداند یا او را از ان بگیرد نیماس
گفت که تو خواهشمندی که نجان سخن گوید اما چون گویا گردد
سخنان چند گوید که مردم از آن خوف بردارند راحیل التماس کرد
که دعا کن خدا او را گویا کرداند و سخنان مخفی و مجمل گوید نیماس
دهن بر دهن نجان گذاشت او را قسم داد که سخن نگوید مگر
سخن مجملی که کسی نفهمد مگر در وقتی که آن سخنان بعمل آید و بان شرط
او را رخصت سخن گفتن داد چون آن کودک گویا شد
پنج وحی موافق حروف ابجد گفت که تمام آنها خبر از امور
آینده است و خبر داد که شما مرا بدست خود دفن خواهید
کرد و بعد از چندی آن مولود مسعود فانی را بکیان افرین سپرد

داودا

داودا در قریه کفر برعم که در قرای بیت المقدس است در مغاکه
چهل نفر از علمای یهود مدفون شده دفن کردند و کلمات او را در
کتاب جمع نموده نوشتند و کلمات او این پنج است که در وحی اول
شروع با لف شده یعنی آیه اول آ مصدر با لف است و دویم
به با و سیم بجیم تا آخر قرشت و وحی دویم بعکس اول است که ابتدا
بتاء قرشت شده و بعد بشین و را و قاف نهایت بالف
منتهی نشده و چند آیه مشتر نیست و وحی سیم و چهارم و پنجم بطریق وحی
اول است و احتمال میرود که وحی دویم نیز تمام بوده بجهتی از جهات
آن آیات از میان رفته و نبی اسرائیل آیه بنبوت سید میگویند
در حرف سیم میفرماید **محمد کایا اعا بایاد یطمع بهویادیکلیبا**
یعنی محمد صلی الله علیه و آله بزرگ صاحب اقتدار خوب خواهش کرده
شده که فرو نشانده بوده را و باشد کل و لفظ بایا در نسخه با
الف است و بمعنی خواهش شده در وقتی درست است که یعنی
بوده باشد اگرچه لغت عبری را در باب املا اعتباری نیست و مقصود

از ذکر این تفصیل این بود که آن کودک در این وحی مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وآله را گفته است که کل عالم است اسرائیلیان که از این
معنی وحشت نکنند و فهمیده بگویند و معترف شوند که ایشان حق و حقیقت این
البته برادر دنیا شد و کافی است در این باب بودن اثر آن خون
تا چهل روز بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه و علی اصحابه السلام
از هر شاخه که بریده میشد و در سنگی که حفر میشد و سنگی که از جای خود
حرکت داده میشد و احادیث که مفید این مطلب باشد بسیار است
و حدیثی که از ورود چون شاهق طرایق نور مبرور این است که چون
آنحضرت صلعم عمر مبارکش بچهل سال رسید و حق تعالی دل او را طاهرتر
دلها دید و دیده آنحضرت صلعم را نوری دیگر بخشید و لوای حمد را
بدست مبارکش داد و از کوه حرا بزیر آمد و انوار جلال الهی
او را فرو گرفته بود که احدی یارای نظر کردن بروی مبارکش نداشت
پس بخانه خدیجه سلام الله علیها نزول اجلال فرموده قدری خوابید
و در خواب ندای پروردگار باو رسید یا ایها المدثر قم فانذر

در یک

در یک فکر پس حضرت صلی الله علیه وآله برخواستند و انگشت بر گوش
مبارک خود گذاشت گفت الله اکبر پس صدای آنحضرت صلی الله علیه وآله
بجمیع موجودات رسید همه باو موافقت کردند و آنکه حضرت امیر
علیه السلام بعالم یهودی شامی میفرماید فلما ان صار الی ساق العرش کرر
علیه الکلام لیفهمه فقال امن الرسول بما انزل الیه من ربه فاجاب
رسول الله صلی الله علیه وآله مجیبا عنه و عن امته والمؤمنون کل آمن
بالله وملئکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله الحدیث فافهم
و در این مختصر زیاده از این مناسب نیست اگر در خانه کس است
یک حرف بس است از آنجا بود که معروض آمد که چون آنحضرت
صلی الله علیه وآله در معراج نماز کرد تمام انبیا و اولیا بیاری بها نماز
کردند پس چون کسی نماز بایستد باید توفیق این عبادت را
بحسن ادب من جانب الله از جانب آل الله صلوات الله علیهم اجمعین
بداند و بالاصاله نیست بخود ندهد و سجده شکری که بعد از هر نماز
مستحب مؤکد است موافق احادیث برای این است حضرت

صادق علیه السلام میفرماید که سجده شکر واجب است تمام مکلفین بان نمازت را
دخوشنود میگردانی بان پروردگارت را و تعجب میآوری فرشتگان را
از خود بدرستیکه هرگاه بنده نماز بگذارد و بعد از آن سجده شکر بکند
حق تعالی حجاب از میان بنده و ملائکه بر میدارد و میگوید ای
ملائکه من نظر کنید به بنده من که ادا کرد فرض مرا و تمام کرد
عهد مرا پس بسجده شکر من رفته است بواسطه این نعمتی که او را
کرامت کرده ام و بعد از آنکه آنحضرت علیه السلام ثوابهای سجده شکر را
بیان میفرماید فرشتگان میگویند پس حق تعالی میفرماید دیگر چه
پس فرشتگان گویند پروردگارا ما دیگر چیزی نمیدانیم آنچه دانستیم
گفتیم دیگر تو میدانی حق تعالی میفرماید که من شکر کنم او را و ثنا
گویم چنانچه او شکر و ثنای من کرد و فضل خود را بجانب او کنم
و خود را باو بنمایم تا اینجا بود ترجمه حدیث که مجلسی مرحوم تفسیر و ترجمه
فرموده و در توجیه اینکه خود را باو بنمایم مجلسی مرحوم میفرماید یعنی کمال
معرفت او را بر او بنمایم و اعلمی گوید که واضح است که تحقق آن تحقیقی جمیع ارباب

[illegible]

علی واد یان

ملل و ادیان است سیما فرقه امامیه رضوان الله علیهم که رویت حق تعالی
محال است پس این فقره حدیث معنی صحیحی غیر آنچه از ظاهر عبادات
بذهن میرسد باید داشته باشد و این تفصیلی که معروض گردید معنی الحمد لله
اگر کسی بتحقیق بفهمد اما مردم اندر حسرت فهم درست و این است
معنی بسم الله الرحمن الرحیم و اینجا است معنی من قصده توجه بکم که در
زیارت جامعه است و این است مفاد حدیثی که حضرت صادق
علیه السلام میفرماید قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان کان ابراهیم
خلیله فانا حبیبه محمد قالوا لم سمیت محمدا قال لان الله محمدا
و شق اسمی من اسمه هو المحمود و انا محمد و امتی الحامدون و قالت
الیهود صدقت یا محمد هذا المکتوب فی التوراة و کلمات
در این باب مضمونی که در زیارت جامعه است ان ذکر الخیر
کنتم اوله و آخره و اصله و فرعه و معدنه و ماواه و منتهاه و بلا
شبهه نماز چیزی است در خیرات که اصلش و فرعش و اولش
و آخرش و معدنش و ماوایش و منتهایش ایشان علیهم السلام خواهند

بود و در تحقیق که گذشت برای هیچ عام و خاصی ظاهرا و باطنا جای
شبهه و اشتباه و تزلزل باقی نخواهد ماند حضرت صادق سلام الله
علیه میفرماید که واجبست بر هر مؤمنی در هر حالی آنکه مطالعه کند
حرکات در طاعات را بتوفیق و سکون از معاصی را بعصمت
بعلاوه آنکه در احادیث سابقه گذشت که حضرت صادق علیه السلام
در باب تشهد میفرماید فلیس لهم تنفس ولا لحظة الا بقدرته ومشیته
وهم عاجزون عن اتیان اقل شیء فی مملکته الا باذنه وارادته
قال الله تعالی وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة من
امره الی ان قال علیه السلام فعز وجل ان یکون ارادة ومشیة
لاحد الا لسابق ارادته ومشیته و در باب عبادت میفرماید
ولیس ذلک الا لحرمان معرفة الامر وتعظیمه و ترک رؤیة
مشیة بما الهمهم لامره واختاره لهم و موافق صریح اخبار و فقرات
زیارات و ادعیه و مناجات اینست ایشانند علیهم السلام محال مشیت
پروردگار و مقام امر بین الکاف والنون بل انفس کاف
دون

و نون و مضامینی که در زیارت رجبیه است که از ناحیه مقدسه
صادر شده خفتگان بیدای غفلت و جهالت را بیدار
میکند فتامل حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید که مائیم شجره
نبوت و معدن رسالت و مائیم عهد خدا و مائیم ذمه خدا
لایزال انواری بودیم در حول عرش که تسبیح میکردیم پس تسبیح
میکردند اهل آسمانها بجهت تسبیح ما پس چون نزول کردیم بزمین
پس تسبیح کردند اهل زمین پس هر علمی که خارج شد اهل
آسمانها را و اهل زمین را پس از ما بود تنزیه و تقدیس
بتبعیت نماز عباد مر نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله را نه
بعنوانی است که بمحض اضطرار و جبر و امثال ذلک باشد
یا آنکه بهیچوجه ربطی بعبید نداشته باشد یا آنکه بمشیت و خواهش
آنحضرت صلی الله علیه باشد و دخلی بمشیت پروردگار نداشته
باشد یا آنکه بالاشتراک باشد که کل این مراتب باطل است
عقلا و شرعا بلکه بعنوانی است که می باید او را کماهی کسی که از مقام

تفرقه و جمع گذشته باشد در رتبه جمع الجمع که ساحل بحر توحید است
رسیده باشد و آن مقامی است بس عالی و متعالی چنانچه حضرت
صادق علیه السلام میفرماید التفرقة بلا جمع زندقة والجمع بدون الفرق
تعطیل والجمع بینهما توحید و بعکس دو فقره اول این حدیث
شریف در جایی بنظر رسیده و مشیر باین مقام است آیه شریفه و هو الاظهر
وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و همچنین آیه ان الذین
یبایعونک تحت الشجرة انما یبایعون الله و چند فقره که
در حدیث مفضل مفصلا گذشت و حدیث لنا مع الله حالات
فیها نحن هو الی آخره و احادیثی که در تفسیر اشرقت الارض
وارد است و این مقام نهم از مقامات انتهایات کلیه است
و اجمالا که بعد از طی هفتصد و نود هزار مقام تفصیلی دست میدهد
که اول آن مقامات معرفت است و آخر مراتب الثالث توحید
که سالک بیابان اجمالا نود و هشت مقام و تفصیلا هفتصد هشتاد هزار
مقام طی کرده و رسید بمقام تفرید آن تفریدی که حضرت امیر در دعا

اشاره بآن فرموده که و قونی بقوة سطوة سلطان فردانیتک
که عبارت باشد از تخلیص اشاره الی الحق و بالحق و من الحق
یعنی تفرید قصد عطشا و تفرید محبت تلفا و تفرید شهود
با خلاصی از اعتلال و غنای از استدلال و سقوط شتات
اسرار که پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی
تمکین بود و دست نمیدهد این رتبه بعد از ترقی از توحید
الاسمائی و تفرید اشاره با فتخار و تفرید اشاره بسلوک مطالعه
و تفرید اشاره بقبض غیره لقصد استسلام مر تهذیب احکام
و علوم شرعیه را و قصد اجابت مر دواعی حکم را که مسمی است
بسر الله الداعی الیه و حضرت امیر علیه السلام میفرماید و کذلک المسلم
البری من الخیانة ینتظر احدی الحسنیین اما داعی الله فما عند الله
خیر له الحدیث که از مبادی تعرف الهی است بسوی
قلب بنده مؤمن و اول جواذب جاذبه است بسوی فنا
کما قال تعالی و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله

ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و انجا است مضمون حدیث
شریف جذبة من جذبات الرحمن توازی عبادة الثقلین او خیر
من عبادة الثقلین و در باب عطش حضرت امیر المؤمنین سفرها
جعله الله ریا لعطش العلماء و در موضع دیگر سفرهاء ان من احب
عباد الله الیه عبدا اعانه الله علی نفسه فاستشعر الحزن وتجلبب
الخوف فزهر مصباح الهدی فی قلبه واعد القری لیومه النازل به
فقرب علی نفسه البعید وهون الشدید وارتوی من عذب
فرات سهلت له موارده فشرب نهلا وسلک سبیلا جددا
قد خلع سرابیل الشهوات وتخلی من الهموم الا هما واحدا انفرد به
فخرج من صفة العمی ومشارکة اهل الهوی وصار من مفاتیح
ابواب الهدی ومغالیق ابواب الردی قد ابصر طریقه وسلک
سبیله وعرف مناره وقطع غماره واستمسک من العری باوثقها
ومن الحبال بامتنها فهو من الیقین مثل ضوء الشمس قد نصب نفسه
لله سبحانه فی ارفع الامور من اصدار کل وارد علیه وتصییر کل فرع

الی اصله

الی اصله مصباح ظلمات کشاف عشوات دلیل فلوات
یقول فیفهم ویسکت فیسلم قد اخلص لله فاستخلصه فهو من معادن
دینه واوتاد ارضه قد الزم نفسه العدل فکان اول عدله نفی
الهوی عن نفسه یصف الحق ویعمل به ولا یدع للخیر غایة الا امها
ولا مظنة الا قصدها الی ان قال علیه السلام وآخر قد تسمی عالما
فاقتبس جهائل من جهال واضالیل من ضلال الحدیث وحضرت
امیر علیه السلام سفرهاء المعرفة دانسته و از مخلوق تشنها عطش عطش را سه درجه است
یکی عطش مرید است ببوی شاهدی که سیراب کند او را یا اشاره از
جانب حق یا ب التعریفات الالهیه که بیاشامد او را
جرعه از آب حیات قرب و وصول یا عطفه از عطوفات
رحمت و رافت الهیه که آرام دهد او را و او را آگاه قرب
دوم عطش است مر سالک را ببوی مدت بی نهایتی که طی جمیع
منازل قرب کند و روزی که او را بعیان مقصود رساند و منزلی
که استراحت کند و آرام گیرد سیم عطش محب است تجلی تجلی که مادون

آن سحاب علتی نباشد و هیچ حجابی او را پرده پوش نشود در گفتاری با فتح
برای او نگذارد و جمیع این مراتب در حدیث شریف مذکور بود پس
ای برادر بیدار شو و بخواب مرو با بحجه تا برسد بدرجه نهایة بسطی
که متضمن باشد قبضی را که خالص کند عبد را برای هدایت خلق
پس آنگاه این دولت نصیب او شود که تفرقه را یک جا ساقط
نماید و اشارات را بالتمام قطع کند و نسب و اضافات را از میان
برگیرد و رخت از گرداب ماء و طین بدر کشیده بتختگاه تمکین تکیه
زده صحت براءة از تلوین ستمش ابره پرده شهود ثنویت را
خرق از احساس استقلال غیاری بر دامن ادبش ننشیند و تمامی
علوم شواهد را در جنب علوم لدنیه حرفه مستلاشی نموده جمیع آیات تبدلات را
احکام کشف سبحات جلال از پای در آورد و بکنار دریای
توحید خیمه استقامت برپای نماید و اعتدال طباع و صفای
مزاج و قوت آثار نفس و سموات مارتقیه و تخلق باخلاق
نفسانیت و عنوان موجودیت با هو انسان دون ان
یکون

یکون موجوداً با هو حیوان و دخول در باب ملکی صوری
او را حاصل آید و در این مراتب است ما اشار الیه مولانا و مولی
الکونین ابو عبدالله الحسین صلوات الله علیه الهی کیف استدل
علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک و قال علیه السلام بعد کلمات
له و منک اطلب الوصول الیک و بک استدل علیک
حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض میکند سبحانک لا احصی
ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک حضرت صادق
علیه السلام میفرماید من عرف الوصل من الفصل و الحرکة من السکون
فقد بلغ القرار من التوحید و ارتوی فی المعرفة و در دعای
عرفه حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحیة و الثناء است ایکون
لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک
و چه خوش بیان کاملی است در بیان تناهی بر هر عاقل یا جاهل
در جمیع مراتب معروضه سابقه مناجاتی که حضرت امیر علیه السلام
عرض میکند فی نسخة هذا و فی نسخة هو هو ذا ادل العدد
و قد جری

صاحب الابد و نورک الذی قدرت به غواسق العدم ودواجی
الظلم وجعلته منک وبک والیک وعلیک دالاً ودلیلا روحه
نفخة الاحدیة فی اللاهوت وجسده صورة معانی الملک وا
لملکوت وقلبه خزانة الحی الذی لایموت طاوس الکبریاء
وحمام الجبروت وانچه حضرت رسول صلی الله علیه واله فرموده
انا من الله والکل منی ودر تفسیر آیه فلما اتیها نودی من شاطی
الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی
انا الله رب العالمین حضرت صادق علیه السلام فرموده که الشجرة
محمد صلی الله علیه واله وسلم مراتب معروفه است حدیث قدسی
که فرموده فاذا احببته احببته الی خلقی وافتح عین قلبه الی جلالی
وعظمتی فلا اخفی عنه علم خاصة خلقی فاناجیه فی ظلم اللیل ونور
النهار حتی ینقطع حدیثه مع المخلوقین ومجالسته معهم واسمعه
کلامی وکلام ملائکتی واعرفه سری الذی سترته عن خلقی ای
نور چشم مبادا که پرده در صدد انکار بر آئی که حضرت رسول

صلی الله علیه

صلی الله علیه واله فرموده ان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمها الا
العلماء بالله فاذا نطقوا به لا ینکره الا اهل الغرة بالله وبعضی
از رؤسای حکمای یونان تعبیر از حقیقت محمدیه یعنی صادر اول
بعنصر اول نموده اند واورا اصل جمیع موجودات گرفته اند وور
بعضی از کلمات ایشان آنکه عنصر اول را آب گفته اند
چنانکه در اخبار هم وارد است که اول ما خلق الله الماء تالیس ملطی
میگوید الماء قابل کل صورت ومنه ابتدعت الجواهر کلها
من السماء والارض وما بینهما حضرت صادق علیه السلام فرموده
شاطی وادی ایمن فرات است وبقعه مبارکه کربلا است
وشجره محمد صلی الله علیه واله وکافی است در این باب ما قال
رسول الله صلی الله علیه واله ظهرت الموجودات من باء بسم الله
الرحمن الرحیم وانچه وارد در دعای خضر علیه السلام است رب
اکرمنی بشهود انوار قدسک وایدنی بظهور سطوة سلطان
انسک حتی اتقلب فی سبحات معارف اسمائک تقلبا

لیطلعنی علی اسرار ذرات وجودی فی عوالم شهودی لاشهدتها
ما اودعته فی عوالم الملک والملکوت واعاین سریان سر قدرتک
فی عوالم شواهد اللاهوت والناسوت واگر مشاهده واین
مراتب اثارا ومراتب شواهد را که دراین دعای مبارک
وارد است شرح دهیم تا تمام تفاصیل سابقه ازاین دعا مشروحا
معلوم اهل اسرار گردد سخن از موقع خود بدر برود ولهذا ایهم
لنوره من یشاء ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور ازین
درباب مقال منهیة عنها خیال کوتاه نظران همچو دریای طوفانی
باضطراب خیزد لهذا دراول این عنوان معروض گردید که این
تبعیت نه از روی اضطرار وجبار است قال الرضا علیه السلام
ان الله تعالی مشیتین مشیة حتم ومشیة عزم وکذالک ان لله
تعالی ارادتین ارادة عزم وارادة حتم لا تخطی وارادة عزم
تخطی وتصیب وله مشیتان مشیة شیء ومشیة لا شیء نهی
وهو ما یشاء ویا مر وهو لا یشاء معناه اراد العبادة وشاء ولم

یرد المعصیه

یرد المعصیه وشاء وکل شیء بقضائه وقدره والامور تجری ما بینها
فاذا اضطر القضاء لم یخطی القدر واذا لم یخطی القضاء وانما تخطی
من القدر الی القضاء والقضاء اربعة اوجه فی کتاب الله تعالی
الناطق علی لسان سفیره الصادق منها قضاء الخلق وهو قوله فقضیهن
سبع سموات فی یومین ومعناه خلقهن والثانی قضاء الحکم وهو قوله
وقضی بینهم بالحق معناه حکم والثالث قضاء الامر وهو قوله وقضی
ربک الا تعبدوا الا ایاه معناه امر ربک الرابع قضاء العلم وهو
قوله وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض
مرتین معناه علمنا من بنی اسرائیل قد شاء الله المعصیة من عباده
وما اراد وشاء الطاعة واراد منهم لان المشیة مشیة الامر
ومشیة العلم وارادته ارادة الرضا وارادة الامر وانما اصحابه
الیها علیه وله الحمد والرضا الی هنا خط علیه السلام ودراین باب
بین العلماء گفتگو بسیار واز عهده کشف این اسرار برنیامده
مگر اخیار از اولوا الالباب واولی الابصار فافهم ان کنت تفهم

آیات وارده در مقام جمع الجمع

و مقام جمع و جمع الجمع که معروض گشت باعتبار سیر کونی در اقلیم ششم و هفتم یعنی در اقلیم محشر و قیامت و جنت و ترتیب همین است که خداوند در مواضع قیامت را در قرآن مجید غالبا باسم جمع ذکر میفرماید و همچنین در بسیاری از اخبار وارده بائمه از معصومان مجید اما آیات مبارکه مثل قوله تعالی فکیف اذا جمعناهم لیوم لاریب فیه و ایضا لا اله الا هو لیجمعنکم الی یوم القیمة لاریب فیه و ایضا ان الله جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم جمیعا و ایضا یوم نحشرهم جمیعا و ایضا و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم و ایضا و برزوا لله جمیعا و ایضا فوربک لنسئلنهم اجمعین و ایضا قل یجمع بیننا ربنا و ایضا و ان کل لما جمیع لدینا محضرون و ایضا و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر و ایضا یوم یبعثهم الله جمیعا فینبئهم الآیة و ایضا یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له و ایضا یوم یجمعکم لیوم الجمع و ایضا و جمع الشمس و القمر و ایضا ربنا انک جامع الناس لیوم لاریب فیه

و ایضا

و ایضا یوم یحشرهم جمیعا و ایضا و نفخ فی الصور فجمعناهم جمعا و ایضا فتنذر یوم الجمع لاریب فیه و ایضا یوم یجمعکم الی یوم القیمة و ایضا قل ان الاولین و الآخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم الی غیر ذلک من الآیات و اما اخبار وارده که این عبارت در آنها وارد است پس از اندازه بیرون است و هر که این عنوان بدست او آید ملتفت خواهد شد که بحیطه تحدید نیاید و بالجمله عالم جمع الجمع عالمی است بس وسیعتر از عالم فرق و جمع چه اول است رتبه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و اول است رتبه ما بین کاف و نون که از قاف قدم تا علین قدم مستغرق این بحر لا یتناهی است که نشانش در عین بی نشانی است و بی نشانیش در عین نشان قطب فلک ولایت و مرکز دایره حقیقت و محیط بحر بی نهایت و مایه الائتلاف و مایه الارتباط مقتضا ذات و سررشته دفتر کائنات و شیرازه جمعیت مختلفات و سر رابطه اهل الله و کاشف اسرار و کشف

اشاره بمعنی جمع الجمع

المغطاة و بعبارة اخری ولایت معروضه بر سموات علیا الی ما تحت
الثری که طالع از فلک قاب قوسین او ادنی بر جمیع هیاکل
توحید و مجالی تجلیات حضرت مولی است الحاصل جمع الجمع
عبارت است از جمع بین الفرق والجمع با ابقای فرق در
فرق و جمع در جمع بدون اعتبار تعدد نسبت و بمیان آوردن
اختلاف حیثیت یا افتادن بخیال اتحاد و وحدت و واقع
در حاق نقطه این عالم است حضرت محمد و آل اطهار او سلام الله علیهم.
و از برای دیگران اگر بهرهٔ از این مرحله دست دهد از اشعه انوار
اطوار ایشان سلام الله علیهم اجمعین خواهد بود و لهذا اعداد به حضرت
موسی علیه السلام را نسبت بغرب میدهد فی قوله تعالی و ما کنت بجانب
الغربی اذ قضینا الی موسی الامر و حضرت عیسی علیه السلام را نسبت
بشرق میدهد و میفرماید و اذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت
من اهلها مکانا شرقیا و از اینجا بود که ظاهر شد از حضرت
موسی علیه السلام مناسبات عالم فرق ظاهر از غرق نمودن فرعون

در بیان اینکه انبیای سابقین در طرف جمع الجمع بوده‌اند نه در حاق نقطه

و فرعون

و فرعون و قتلهای عظیم و بپا آوردن بلیات بر بنی اسرائیل
فاما برای حضرت عیسی علیه السلام نبود مگر شفا دادن و احیای اموات
و نازل کردن برکات و اختیار کردن شیوه تجرید و تفرید و رهبانیت
که مناسب عالم باطن جمعی است و لهذا از موت ظاهری
عنصری بر دامن مبارکش نرسید و از عالم فرق بکلی ناسوتی
بعالم جمع ملکوتی بالا کشته با وجود شائبه بشریتی با اهل
عالم جبروتی هم داستان آمد فاما حضرت محمدی صلی الله علیه و آله را
میفرماید لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار یعنی
از هر دو معنی برکنار بوده هر یک از آن دو عالم پرتوی و عکسی
از عکوس انوار کثیر الاقتدارش آمد و لهذا قبله که ما بین مشرق
و مغرب است متوجه الیه عبادتش برقرار گشت و فرمود اینما
تولوا فثم وجه الله این بود که وقتی که بمعراج قرب قاب بود
بمنادی یمین و یسار هیچیک التفات نفرموده و جبرئیل علیه السلام
عرض کرد که اگر التفات میفرمودی امت تو یا یهودی میشدند یا

بیان اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حاق نقطه جمع الجمع بوده

یا نصرانی زیرا که یکی داعی یهودی بود و دیگری داعی نصاری پس در
شریعت مقدسه اش هم احکام عالم فرق برقرار آمد از قبیل اکل
و شرب و اکتساب مکاسب و زن کردن و با مردم معاشرت نمودن
و بعضی از عبادات جزئیه فرقیه بجای آوردن و امثال ذلک
و هم احکام عالم جمع مقرر گشت از قبیل انزوا و اختیار خلوت
و عزلت و پیش گرفتن شیوه تجرید و انقطاع و توکل کردن بر خدا
و مواظب شدن بعبادات روحیه و عقلیه و سریه و امثال اینها
تا کار بجائی کشید که فرمود طوبی لمن لا اهل له و با وجود همه اینها
با تاکیدهای بی اندازه اصرار فرمود بمواظبت احکام جمع الجمعی
مثل اینکه در عین معاشرت و مباشرت و مجالست با خلق
و اکتساب مکاسب و اشتغال به تجارات و بیع و شرا از حق را
فراموش نکنید و خلوت در انجمن شعار شما باشد قال تعالی
فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه رجال لا
تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و قال الصادق علیه السلام

العارف

العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله لو سهی قلبه عن الله طرفة عین
لمات شوقا الیه و اگر احادیث وارده در این باب و آیات
وارده در این خصوص مذکور شود هر آینه سخن از مقام خود بدر رود
و کفایت میکند در این باب آیه وافی هدایه ان فی اختلاف اللیل
و النهار لآیات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما
و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض و آیه
و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول
بالغدو و الآصال و لا تکن من الغافلین و از جمله عباداتی که متعلق
بنشاه جمع الجمعی است نماز است که ادا نمود اول آنحضرت رسول
صلی الله علیه و آله در شب معراج و العجب کل العجب که با آنکه
معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله در شب واقع شد نماز ظهر را
ادا نموده و نکته آن ان شاء الله معروض خواهد آمد تفصیل ایقانی
و تحقیق ربانی موافق اخبار چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بر
براق نشسته رو بمعراج تشریف فرما شد و چون بمدینه طیبه رسید

ذکر صفت معراج و بیان سیر
سفر آمدن اذان و اقامه
بهر یک از فصول آنها
و بیان آداب نماز از تکبیرات
افتتاحیه تا سلام الی آخره.

با مر الهی فرود آمده نمازی ادا فرمود پس سوار شده قدری راه
طی نموده نیز بامر پروردگار فرود آمده در طور سینا نمازی بجای
آورد باز سوار شده قدری راه رفت بمولد عیسی علیه السلام که بیت
لحم گویند انجا رسیده بامر حق تعالی فرود آمده نمازی ادا نمود
تا آنکه به بیت المقدس رسید و براق را جبرئیل علیه السلام در حلقه
بست که پیغمبران علیهم السلام چهارپایان خود را بر آنجا می بستند
آنگاه داخل مسجد شده جبرئیل علیه السلام در جانب راست آنحضرت
بود و انبیای بسیار صلوات الله علیهم السلام جمع شده بودند پس
جبرئیل اذان و اقامه گفت و آنحضرت ص را پیش داداشته
همه پیغمبران ع در عقب آن حضرت ص صف کشیده نماز کردند
و بر محمل نور نشسته چون باسمان اول رسید ملائکه آن آسمان
از تجلی انوار بیطاقت شده باطراف آسمان گریختند گفتند
سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح و گفتند چه بسیار شبیه است
این نورها با نور جلال عرش پروردگار ما پس جبرئیل ع گفت الله اکبر

الله اکبر

ذکر صفت و بیان کلمات اذان
و اقامه و اسرار آن الی آخره.

الله اکبر پس ملائکه ساکن شدند و درهای آسمان گشوده شد
و ملائکه جمع شدند نزد آنحضرت ص و بر او سلام کردند و احوال
حضرت امیر علیه السلام را جویا شدند و گفتند آنچه گفتند و از آنجا
عبور فرموده باسمان دوم رسید ملائکه آن آسمان نیز باطراف
آسمان گریخته بسجده افتادند و گفتند سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه
والروح پس جبرئیل ع دو دفعه اشهد ان لا اله الا الله گفت
ملائکه بعد از شنیدن آن صدا جمع شدند و در حق حضرت امیر
علیه السلام گفتند آنچه گفتند تا آنکه باسمان سیم رسید و واقع شد
اعظم از آنچه در آسمانهای دیگر واقع شده بود پس جبرئیل
دوبار گفت اشهد ان محمدا رسول الله ص و نسبت بشاه اولیا
علیه السلام عرض نمودند آنچه نمودند و چون باسمان چهارم رسید
ملائکه آن آسمان چیزی نگفتند و صداهای آهسته از ایشان
بگوش مبارک آنحضرت ص میرسید که گویا در سینه های ایشان پیچیده بود
و جبرئیل ع دو دفعه گفت حی علی الصلوة و دو دفعه حی علی الفلاح ملائکه

ذکر حدیث در باب تکبیرات
افتتاحیه و اسرار آن
اجمالا

کفتند دو صد است که یکدیگر بشنوند محمد صه را نماز
و بعضی علیهم میرسند بفلاح و رستگاری پس جبرئیل دو دفعه کفت
قد قامت الصلوة ملائکه کفتند این برای شیعیان علی علیه السلام است
و کفتند آنچه کفتند پس حضرت صلی الله علیه بسجده شکر افتاد و با امر
پروردگار سر برداشت پس دید که آسمانها دریده شده و حجابها
از پا هم و بالا برخواسته و امر شد که زیر پای خود نظر کند
پس چون نظر کرد خانه کعبه را دید که در برابر بیت المعمور بود آنگاه
دید که آب از ساق عرش میریزد پس با امر پروردگار با آن آب
وضو ساخت پس خطاب رسید که یا محمد صه رو بجانب حجر الاسود
کن که در مقابل تست و بعدد حجابهای من مرا بزرگی یاد کن و
الله اکبر بگو و باین سبب مقرر شد که افتتاح نماز بهفت الله اکبر
بکنند زیرا که حجب کلیه هفت حجاب است و هر مرتبه که
آنحضرت صه یک الله اکبر میکفت یک حجاب را طی میکرد
و چون سه حجاب را طی فرمود بدریائی از دریاهای نورت

عفور

بیان اینکه برای بعضی از عباد سالکین
بهفت تکبیر و تکبیرات هفت حجاب
طی نموده معراج آن اکابر

عفور رسید و چون دو تکبیر کفت دو حجاب دیگر را طی نمود
بدریائی دیگر از دریاهای نور رسید و چون دو تکبیر دیگر کفت حجاب
ششم و هفتم را طی نمود بدریائی دیگر از دریاهای نور رسید و باین
جهت مقرر شد که سه تکبیر افتتاح را پیاپی بگویند و دعای ماثوره را
بخوانند پس دو تکبیر را پیاپی بگویند و دعای ماثوره را بخوانند
پس دو تکبیر دیگر را بگویند و دعای توجه را بخوانند چنانچه حضرت
رسول صه با اذان و اقامه و هفت تکبیر افتتاح هفت آسمان
و هفت حجاب عظمت و جلال را طی نموده بمقام قرب
و مخاطبه کریم ذو الجلال رسید امام علیه السلام میفرماید که نماز معراج
مؤمن است و مؤمن کامل نیز چون چنین کند و تکبیرات
هفتگانه را بگوید حجبی که میان او و حضرت حق است مرتفع
میکردد و بمقام قرب و خطاب با جناب رب الارباب
میرسد و مخفی نماند که چون تکبیر اول را الحال طبق گوید کاه
باشد که قلب او شروع بطی اطوار سبعه کند از اطواری

که اشاره بآن سفر باید خداوند فی قوله تعالی ولقد خلقناکم
اطوارا او سیر عبد در این وقت در محسوسات جزئیه ملکیه باشد
و همواره از وساوس شیطانیه و هواجس نفسانی که باعث تشویش
و تیرگی و اضطراب دل میشود از خود دور و محو سازد و از کدورات
معاصی قلب را تصفیه کند و صدر را که کوه اسلام است بمقتضای
افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه صیقل زند و ظلمات
من شرح بالکفر صدرا را از خود برکنار دارد با شراق طوالع
انوار قدم و ازلیت و ابدیت و علم و قوت و قدرت و حلم
و کرم و جود و علا و کبریا و نسبت خلق و امر لبوبی او بکمانه آرزو و تماشای
خلق را مشیت او عز اسمه قائم و هرچه برای خلق است از او
جل کبریائه و عزت الاؤه مقاقی و مرجع خلق لبوبی او
جل جلاله دائم پس تکبیر دوم را لایق اند به بگوید و کم کمک آیات
ایمان بر لوح قلب نگارد که کتب فی قلوبهم الایمان که
محل نور عقل است و زنگار لهم قلوب لا یعقلون بها از

اینه

اسرار تکبیر دوم و کشف حجاب

اینه قلب بصیقل اذکار نفیسه بمقتضای واذکر ربک فی نفسک
تضرعا و خیفة صفا بخشد و ذکر الله اکبر را از ظاهر بباطن جاری
و داده سیر خود را تا باواخر عوالم عناصر برده از اخلاق ذمیمه
پاک گشته علم خویش را بخویش نسبت ندهد به تجلی انوار اسم
العلیم الخبیر پس تکبیر سیم را لایق اند به بگوید و با دلائل حجت که
که شعشعش کوشد رسیده تجلی انوار اسم القادر و القوی و المقتدر
مع الحق لذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون گرد کدورات
بشریت و دنیت و نفسانیت را قدری شست شو کند
و حلاوت ذکر الله اکبر در دل اثری تمام بخشد و گاه باشد
که صدای آن را از دل همچو صدای قمری و کبوتر شنود و
باطنا سیر عبد درآن وقت باوائل افلاک رسد و شوق بی
غلبه کند که ترحش بطول می انجامد و خداوند را متحقق بعبادت
دیده کما قال علیه السلام قد اعطوا المجهود من انفسهم لا من خوف
نار و لا من شوق الی الجنة و لکن ینظرون فی ملکوت السموات

اسرار تکبیر سیم و کشف حجاب

والارض کما ینظرون الا من فوقها فیعلمون انه الا للعباده
پس آنگاه بدرستی وراستی دعائی که وارد است بخوانند که اللهم انت
الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک وبحمدک عملت سوءً
وظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت پس بمقتضای
ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله سلطان ذکر بر شهرستان دل
استیلا یافته ساحت قلب را از محبت اغیار شست وشو کند
و سیر عبد باطنا بواسطه ملکوت رسیده شاهد فؤادی نقاب
از رخ برگیرد و بمقتضای ما کذب الفؤاد ما رای بمعدن مشاهده
درآید و انوار تجلیات حلم وکرم او را دستگیری نماید و بمقتضای
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو
شهید موافق مضمون دعای وارده که لانت هدیها ما اودعته
فی عوالم الملک والملکوت از ولایات لغت درگذرد
بشهود معرفتی که جاری فوق حدود علمیه است در لوایح نور
وجود یعنی حضرت جمع که از مبادی تجلیات است و مشرف
بفنای

بفنای جمع است یا بشهود معاینه که قطع جبال شواهد کند
و لباس نعوت قدس بعبد بپوشانند و السنه اشارات را
گنگ گیرد کما قال الدعا و اغلق زبان سرّ قدسک فی عوالم
شواهد اللاهوت والناسوت و مقصود از شواهد بوارق و
لوایح است که تجلی از انوار جمالیه کند و بشارت بصحت طریق
سالک دهد یا بشهود جمع جاذبی که مالک صحت ورود بمقام قرب است
پس مستحق گفتن تکبیر چهارم شود وگاه باشد که صدای ذکر قلب
خود را در این وقت آهسته تر مانند صدای سنگ ریزه
که بجام افتد شنود آیا ندیدی که در حدیث گذشت که صدای
ذکر ملائکه آسمان چهارم که وسط افلاک است آهسته بوده پس
تکبیر پنجم را گوید و از تشتت آرای فاسده و عقاید سفسطیه مشوشه
پاک و از تعلیق عبادات با مروز و فردا یا سال و ماه و وقت
دون وقت تخت بخت بالاتر زند و دل را بغیر حضرت
مذکور العلقه باقی نماند و با وایل عوالم جبروت رسیده

اسرار تکبیر چهارم و مقام جذب چهارم

اسرار تکبیر پنجم و مقام جذب پنجم

و بجا آورد عمل اولی چنانچه در حدیث است دست رس بهم رساند
و بقیام حضرت مرتبه جان با دایش مستقیم آید و ما عند الله را
باقی دیده بر کل ما سوا ترجیح دهد که عبارت از وجه پروردگار
باشد یعنی حضرت محمد مختار و آل اطهار او علیهم السلام پس منشور
هدایت خوانده طوق بندگی و عبودیت حقه بگردن دل
افکنده بدرستی و راستی بر خط عبودیت بدست گیرد ملجأ و منجأ
جز حضرت دوست و پناهی جز حضرات امنای الهی علیهم السلام
نبیند و شریعه در اینوقت میانه تشبیه و تنزیه قائم باشد
و از طرفین افراط و تفریط مستخلص آمده امرش بشکل نیاید
و معظم سیرش در اینوقت باشد و کششش بسی قوی گردد و خطرات
و مهالک و مخاوف پیش آید و از بحار جان و دریاهای علم
و امواج حکمت تا بسر منزل همت تا وقتی که موافق مضمون
و ما دلیلنا بالذکر الخفی الیک بحضرت مذکورش حاصل منبعث
برای حضرت مقصود شود و از کدورات ثوانی صافی آمده

در مبالات

در مبالات بعلی فرو نشیند و نزول از عرش دست و بدو طوبی له
ثقة با مل را در هم بجید و دعای ماثور را بخواند که لبیک و سعدیک
والخیر فی یدیک والمهدی من هدیت عبدک وابن عبدیک
بین یدیک لا ملجأ ولا منجا ولا ملتجأ منک الا الیک سبحانک
وحنانیک سبحانک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت
وگاه باشد که در اینوقت صدای ذکر خودرا بشنود صدائی
که از نشستن مگسی بتار ابریشم طالع آید شنود پس تکبیر ششم را
گوید و طور سویدا جلوه گشا گردد و معدن مکاشفات غیبیه
و علوم لدنیه و منبع حکمت و گنجینه اسرار و ودایع الهیه و محل
علم الاسماء است پس بمقتضای الا بذکر الله تطمئن القلوب آرام
و طمانینه سلطان ذکر حاصل آمده دل از جمیع امراض صحت
یابد و ذکر صادقی که حضرت صادق سلام الله علیه خبر داده
استیلا یابد قال علیه السلام الذکر ذکران ذکر خالص بموافقة القلب
و ذکر صادق بنفی ذکر غیره پس تکبیر هفتم را متحقق آید که بگوید

اسرار تکبیر ششم و طی حجاب نهم

اسرار تکبیر هفتم و طی حجاب دهم

قرب

نهایت وصل و وصول لقرب را استلاشی در علیین محققا کیرد
و هرچه را اشاره حامل تواند شد لفنا برد حقا که وعنت الوجوه
للحی القیوم و منتهای معرفت و کمال عرفان فایز و مشلم نظام
توحید خالص کشته امین ودایع ملکیه و ملکوتیه آمده کنجینه اسرار
الهیه بغیب دلش نهند و معدن الوزرش کیرند و میزان فضل
الهیه اش کنند و مخلع بخلعت عدل اعتدالش ازند از جمیع عوالم
خلقیه و مراد اش غنی و مستغنی مونی جز حضرت معروف بر اش
نباشد و لنطق و اشاره و نفسی برای او نماند الا الله و من الله و مع الله
و در ریاض قدس متردد و متزدد در لطایف فضل سوی او سبحانه
اید کما قال الصادق علیه السلام العارف شخصه مع الخلق و قلبه
مع الله تعالی لو سهی قلبه عن من الله تعالی طرفة عین لمات
شوقا الیه و العارف امین و ودایع الله و کنز اسراره و معدن
انواره و دلیل رحمته علی خلقه و مطیته علومه و میزان فضله و عدله
قد غنی عن الخلق و المراد و الدنیا فلا مونس له سوی الله تعالی

طی حجاب نفس و احداث
سالک بی آن نشان

و لا نطق

و لا نطق و لا اشاره و لا نفس الا لله و من الله و مع الله فهو
فی ریاض قدسه متردد و من لطائف فضله الیه متزود و المعرفه
اصل و فرعها الایمان و در باب تحقیق عبودیت میفرماید
العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة فما فقد من العبودیة وجد
فی الربوبیة و ما خفی عن الربوبیة اصیب فی العبودیة قال الله
تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم
انه الحق او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید ای موجود
فی غیبتک و فی حضرتک و تفسیر العبودیة بذل الکل
و سبب ذالک منع النفس عما تهوی و حملها علی ما تکره
و مفتاح ذالک ترک الراحة و حب العزلة و طریقه
الافتقار الی الله تعالی قال النبی صلعم اعبد الله کانک
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و حروف العبد ثلثة
العین و الباء و الدال فالعین علمه بالله تعالی و الباء
بونه عمن سوی الله و الدال دنوه من الله تعالی بلا کیف

ذکر بسمله

ذکر سوره حمد

ولا حجاب الحدیث بطوله پس مرا تا نور ربخواند که وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما علی ملة ابراهیم
ودین محمد ص و ولایة امیر المؤمنین ع ابن ابی طالب علیه السلام
وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله
رب العالمین لا شریک له وبذالک امرت وانا اول
المسلمین این سخن پایان ندارد باز کرد بباقی حدیث
شریف که در دست بود حضرت ص میفرماید پس خطاب رسید
که اکنون بمقام قرب و وصال من رسیدی پس نام ببر مرا
حضرت ص گفت بسم الله الرحمن الرحیم و باین سبب در اول
سوره بسم الله مقرر شد پس خطاب رسید که مرا حمد کن حضرت ص
گفت الحمد لله رب العالمین و در خاطر خود گفت شکرا حق تعالی
گفت بار دیگر مرا نام ببر چون در خود چیزی نماند که زیبندی
پس بار دیگر گفت الرحمن الرحیم تا آنکه بالهام خداوندی
سوره حمد را تمام کرد و چون ولا الضالین گفت حضرت ص

در خاطر

ذکر سوره قل هو الله

ذکر رکوع

در خاطر خود گفت الحمد لله رب العالمین شکرا پس خطاب
رسید که یا محمد ص چون قران را قطع کردی بحمد من بار دیگر
نام مرا یاد کن پس بار دیگر گفت بسم الله الرحمن الرحیم و باین
سبب در اول سوره نیز بسم الله مقرر آمد پس ندا رسید سوره
قل هو الله احد را بخوان چنانچه بر تو فرستاده ام که آن سوره
مشتمل است بر لغت وصفت من و نسبت من با خلق من
چون سوره توحید را خواندم ندا فرمود که برای عظمت
من خم شو و دست بر زانوهای خود بگذار و بسوی عرش من نظر
کن چون چنین کردم نوری از انوار عظمت و جلال
حق مشاهده کردم که مدهوش شدم و بالهام الهی گفتم سبحان
ربی العظیم وبحمده و چون این ذکر را خواندم اندکی بحال
خود باز آمدم و وحشت قلب من تسکین یافت تا آنکه
بالهام خدا هفت مرتبه این ذکر را خواندم تا بحال
خود باز آمدم و باین سبب مقرر شد که این ذکر در رکوع

ذکر سایر آداب نماز موافق حدیث

ذکر قیام بعد از سر رکوع

مکرر خوانده شود پس خداوند ندا کرد که ربّ را دار چون سر از
رکوع برداشتم صدای ملائکه را شنیدم که تسبیح و تهلیل و تحمید
حق میکردند پس گفتم سمع الله لمن حمده داعی گویند که این
تسبیح و تهلیل و تحمید ملائکه موافق اختیاری که گذشت
بسبب تسبیح و تهلیل و تحمید آنحضرت صلعم بوده که سبحان ربی

ذکر سجود

العظیم و بحمده حضرت صلعم سیر باید و چون نظر جانب بالا کردم
و نوری عظیمتر از نور اول مشاهده کردم که مرغ عقلم پرواز
کرد و دهشتم از اول زیاده شد پس از دهشت آن حال
نزد ملک ذوالجلال بسجده افتادم و روی بر زمین تذلل نهادم
و برای علو آنچه مشاهده کرده بودم بالهام خداوند اعلی

ذکر جلوس بعد از سجود

هفت مرتبه گفتم سبحان ربی الاعلی و بحمده و هر مرتبه که این
ذکر را میگفتم قدری از دهشت و حیرت خود را کمتر یافتم
تا آنکه از حالت حیرت باز آمدم و بکمال معرفت
حق فایز شدم پس سر از سجده برداشتم و نشستم تا قرار آن

دهشت

سجده دوم

دهشت و حیرت دیگر از انوار عظمت استراحتی حاصل
شود پس بالهام حق تعالی بار دیگر جانب بالا نظر کردم
و نوری از آن انوار تابنده تر مشاهده کردم و باز دیگر

جلوس بعد از سجده

بی اختیار نزد خداوند قهار بسجده افتادم و باز هفت مرتبه
سبحان ربی الاعلی و بحمده گفتم و چون قابلیت مشاهده

قیام دوم

انوار مرا افزون شد بار دیگر سر برداشتم و اندکی
نشستم و بسوی آن انوار نگریستم پس باین سبب دو سجده

ذکر سوره انا انزلناه

مقرر شده و نشستن بعد از دو سجده سنت شد پس برخاستم

رکوع دوم و سجودهای رکعت

و بار دیگر بخدمت پروردگار خود به بندگی ایستادم و حق تعالی
ندا کرد مرا که بار دیگر سوره حمد بخوان چون خواندم ندا
رسید که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخوان که نسبتست

ذکر تشهد

بر بزرگواری تو و اهل بیت تو تا روز قیامت پس بار
دیگر رکوع و سجود کردم چنانچه در رکعت اول بجای آورده
بودم و چون خواستم برخیزم حق تعالی مرا ندا کرد که یا احمد

بیان سر عدد رکعات و قرائت در نمازها

یاد کن نعمتهای مرا بر خود و نام مرا پس بالهام حق تعالی گفتم
بسم الله و بالله و لا اله الا الله و الاسماء الحسنی کلها لله و چون شهادتین
گفتم حق تعالی گفت صلوات فرست بر خود و بر اهل بیت خود
گفتم صلی الله علی و علی اهل بیتی پس خدا بر من و بر اهل بیت من صلوات
فرستاد و چون نظر کردم صفهای ملائکه و ارواح پیغمبران علیهم السلام را
دیدم که در عقب صف کشیده اند پس حق تعالی مرا امر کرد که سلام
کن بر ایشان گفتم السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس حق تعالی فرمود
که یا محمد منم سلام و تحیت و رحمت و برکات توئی و امامان
بعد از تو پس خدا امر کرد که بجانب چپ التفات کنم و
اول سوره که من بعد از قل هو الله احد شنیدم سوره انا انزلناه
بود و چون نماز معراج دو رکعت بود باین سبب در دو رکعت
اول شک و سهو نمی باشد و این نماز ظهر بود و اول نمازی
بود که بر آن حضرت صلعم واجب شد و موافق خبری دیگر حضرت
صادق علیه السلام میفرماید که اول نمازی که حق تعالی بر آن حضرت صلعم

واجب کرد

بیان سر جهر و اخفات در نمازها

واجب گردانید نماز ظهر بود روز جمعه بود و ملائکه را با آنحضرت صلعم ضم کرد که با او اقتدا
کردند و آنحضرت را امر فرمود که قرائت را بلند بخواند تا فضیلت
او بر ملائکه ظاهر گردد پس نماز عصر را بر او واجب فرمود و احدی از
ملائکه را با او ضم نفرمود و امر کرد که آهسته بخواند زیرا که احدی پشت سر
او نبود که بشنود پس نماز شام و خفتن را واجب گردانید و ملائکه را
امر فرمود که با او اقتدا کردند و آنحضرت صلعم را امر کرد که بلند بخواند
تا ایشان بشنوند و چون نزدیک صبح بزمین آمد نماز صبح را بر
او واجب کرد و امر فرمود که با مردم نماز صبح را بجای آورد
و قرائت را بلند بخواند تا فضیلت او بر مردم ظاهر گردد چنانچه
بر ملائکه ظاهر شد و آنکه ذکر تسبیح در دو رکعت آخر بهتر از قرائت
حمد است باعتبار آنست که بر حضرت رسول صلعم در دو رکعت آخر
نوری از انوار عظمت الهی جلوه کرد که آنحضرت را دهشتی عارض
شد و گفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و باین علت
تسبیح افضل از قرائت شد و موافق حدیثی دیگر جبرئیل هم در

آسمانها فصلی از اذان را بگفت تا باسمان هفتم رسید اینجا اذان را
تمام کرد و مطابق حدیثی دیگر چون حضرت صلعم بامر پروردگار بسجده
اول رفت و ذکر سجده را گفت خطاب رسید که درست
بنشین یا محمد صلی الله علیه واله چون درست نشست جلالت پروردگار
خود را بیاد آورد و بی امر پروردگار خود باز بسجده رفت پس حق تعالی
فرمود که سر بردار و درست بایست و قرائت بکن الحمد ش

بیان اینکه جهر در حمد و سوره بجهت
دلالت به جلالت قدر محمد صلعم
و آل اطهار او علیهم السلام

شرح خفی مفصل و بیان جلی مجمل

و در چند جای این حدیث شریفی که گذشت حضرت علیه السلام
تصریح فرمود که سبب جهر در قرائت حمد و سوره برای آن بود
که فضیلت آنحضرت صلعم بر ملائکه و بنی آدم معلوم شود و در آن
باب اسرار بسیار است که بحسب ظاهر غلب دانایان ملتفت
نیستند و بعضی از آن اسرار که بیاری ائمه اطهار علیهم السلام بر
این ضعیف بمقدار انگار گشته این است که تمامی بسم الله الرحمن
الرحیم و جمله سوره حمد و همه سوره قل هو الله احد و سوره انا انزلناه

اشاره

اشاره بعوالم و خلاق و حقایق محمد و آل محمد صلی الله علیه واله است
تا بجائی که از معانی و لطائف و حقایق کلمات مبارکه انگاشته
در حروف مبارکه انتها اشاراتی است واضحة البینات که بر هر مؤمن
دکافر واکابر و اصاغر مخفی است بالغه بر هانیست تام عیار باهر
و فی الجمله تفصیل انشاء الله در این باب معروض خواهد آمد و با بسط وجهی
در کتاب آیات الائمه بذکرش مفتخر آمده ایم و ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم تطبیق و توفیق تحقیق و تدقیق
والله ولی التوفیق موافق اخبار و تحقیق حکما و عرفای ذوی
الابصار امهات عوالم باعتباری منقسم بهفت قسم میشود و نسبت
هر عالمی اسمی بر او گفته میآید مثلا در عوالم افلاک هفت آسمان است
و هفت کوکب سیار و در زمین طبقات سبعه ارض است و در عالم
سبعه و جواهر سبعه فلزات و در عالم طبایع هفت طبیعت که
پنجم آن طبیعت خامسه فعاله اکسیریه نامند و در طبقات انبیا
علیهم السلام هفت پیغمبر است که صاحب خلافت بوده اند و در عالم

اشاره بطی اقالیم سبعه و هشتم در نماز

که نماز معراج مؤمن است و شکی نیست که موافق اخبار در شب معراج
تمامی تفاصیل اقلیم هشتم مکشوف رای جهان نمای حضرت صلی الله علیه واله
شد و اول این عبادت باعتباری از ابتدای اذان تا آخر
سلام است که از این قرار ابتدای اذان متعلق باقلیم اول خواهد
بود که اقلیم ذر باشد و سلام متعلق باقلیم هشتم که اقلیم جنت باشد
و باعتبار دیگر چون بتکبیر تکوینی شش اقلیم از اقالیم سبعه را طی
نموده و بقوس نزولی آمده تا باقلیم چهارم که اقلیم ملک دنیوی
باشد که وسط اقالیم است و از این اقلیم که دار تکلیف
مفصل است مکلف است که بطور تشریع و تکلیف در قوس
صعودی او در ده سه اقلیم دیگر را طی کند پس باین اعتبار نماز را نیز
طی کردن این سه اقلیم بر قرار خواهد بود و دلیل بر اینکه طی اقلیم
هشتم بسلام است باعتبار آنست که لا یسمعون فیها لغوا و لا
تاثیما الا قیلا سلاما سلاما و الیضا تحیتهم فیها سلام و باین جهت بهشت را
دار السلام میگویند چنانکه فرموده اند دار السلام الجنة و لهم دار السلام

من الهرم

من الهرم و الموت و تغییر الاحوال علیهم و خداوند میفرماید
و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم
عقبی الدار علاء بن عبد الکریم میگوید که شنیدم از حضرت باقر علیه السلام
که میفرمود در قول خداوند والله یدعوا الی دار السلام الی آخر
عز و جل و داره التی خلقها لاولیائه الجنة و الیضا و خلو ها
بسلام آمنین و نیست در بهشت مگر انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام
و عباد صالحین و ملائکه و اعمال محبه ایشان و لهذا اینجا سلام باید
گفت و تشهد اقلیم ششم است که عبارت از قیامت باشد
و چون قیامت دو قیامت است یکی قیامت صغری که
هنگام قیام حضرت قائم عجل الله فرجه است و دیگر قیامت طامة
الکبری و لهذا دو تشهد مقرر آمد بعد از سجدتین و او کار دو تشهد
مناسب همین اقلیم است و تفصیلش ان شاء الله می آید و سجده اقلیم
پنجم است که اقلیم برزخی باشد و چون موت دو موت است
که امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین لهذا دو سجده مقرر آمد و لهذا بعد از

سیر و سلوک اطوار سبعه قلبیه است و حجب هفتگانه که اینک
در احادیث گذشت و در عوالم ایجاد هفت محل است که امام
علیه السلام سفر باید اسم موجودی بوجود نمی آید مگر بهفت چیز علم
و اراده و مشیت است تا کتب و تصرفات کلیه که در نطفه در اربعین
روز ظاهر میشود تا هفت ماه و هفت سال در اقلیم سیم و چهارم و بحار
سبعه که در اخبار است و هفت اسم مبارک معصومین سلام الله علیهم
اجمعین و هفت راهی که از هر یک هر دماغ است و هفت تجلیات اولی ارانی
عوالم سبعه که در حقیقت صورت انتظام کلمه بسم الله است و افلاک
حروف اسم محمد صلعم و یدل علی ذالک بینته اسم محمد و اسم الله
و فیه من عجائب الاسرار لا یدرکه الا من صفی ذهنه و لطف
حسه و صح تمیزه فمن شرح الله صدره للاسلام و همچنانکه هفت اقلیم حجب
عالم ظاهر ملکی است همچنین از ذر اول تا بعالم جنت را هفت
اقلیم شمرده اند اقلیم اول اقلیم ذر است دویم اقلیم صلب و ترائب
سیم اقلیم رحم چهارم اقلیم ملک دنیوی که وسط اقالیم است

در مقام

در مقام تکلیف پنجم اقلیم برزخ ششم اقلیم محشر هفتم اقلیم جنت
و دار است که انسان را که افضل و اتم و اکمل مخلوقات است
در منظور نظر اول است الاول فالاول که از این هفت اقلیم
میشود بحسب سیر تکوینی که سه اقلیم واقع در قوس نزول است تا
برسد باقلیم دنیوی ملکی که در وسط اقالیم سبعه است که محل تکلیف
و دار اقامه نوامیس شرعیه است و سه اقلیم بعد از اقلیم دنیوی
واقع در قوس صعود است و باعتبار آنکه شرع نبوی علی صادعها
الاف سلام و تحیه مطابق است با انتظام کیانی بدون هیچ
اختلاف و لهذا آدمی بحد کمال تمام نمیرسد تا آنکه بحسب عوالم
تکلیفی شرعی سیر جمیع اقالیم سبعه مذکوره را نموده طی تمامی
اطوار کند و یکی از عبادات جامعه جمیع العوالم باعتبار نشاه
جامعیت او البته برای طی این اقالیم لازم بود و این چنین
عبادت نماز است که هرگاه عبد ادا کند او را در طریق مجاورت
و بندگی لازم اریکی از اقالیم نموده و باین جهت فرموده اند

و در سجده تشهد می نشیند و تفصیل این مطلب ان شاء الله عنقریب می آید
فانتظر و آنکه مبادی اذان متعلق باقلیم اول باشد فی الجمله
از بیان امام علیه السلام معانی کلمات او را استفاده میشود حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام روایت فرموده از حضرت امام حسین
سلام الله علیه قال کنا جلوسا فی المسجد اذ صعد المؤذن المناره
فقال الله اکبر الله اکبر فبکی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه و بکینا لبکائه فلما فرغ المؤذن قال علیه السلام اتدرون
ما یقول المؤذن قلنا الله و رسوله صلعم و وصیه ع اعلم قال علیه السلام
لو تعلمون ما یقول لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا و لقوله الله اکبر
معان کثیره منها ان قول المؤذن الله اکبر یقع علی قدمه
و ازلیته و ابدیته و علمه و قوته و قدرته و حلمه و کرمه و جوده
و عطائه و کبریائه فاذا قال المؤذن الله اکبر فانه یقول الله
الذی له الخلق و الامر و بمشیته کان الخلق و منه کل شیء للخلق
و الیه یرجع الخلق و هو الاول قبل کل شیء لم یزل و الآخر

بعد کل

در تفسیر الله اکبر

بعد کل شیء لا یزال و الظاهر فوق کل شیء لا یدرک و هو الباطن دون
کل شیء لا یحد و هو الباقی و کل شیء دونه فان و المعنی الثانی الله اکبر
ای العلیم الخبیر علیم بما کان و ما یکون قبل ان یکون و الثالث
الله اکبر ای القادر علی کل شیء یقدر علی ما یشاء القوی لقدرته و
المقتدر علی خلقه القوی لذاته قدرته قائمه علی الاشیاء کلها اذا
قضی امرا فانما یقول له کن فیکون و الرابع الله اکبر علی معنی حلمه
و کرمه یحلم کانه لا یعلم و یصفح کانه لا یری و یستر کانه لا یعصی لا یعجل
بالعقوبه کرما و صفحا و حلما و الوجه الاخر فی معنی الله اکبر ای الجواد
جزیل العطاء کریم الفعال و الوجه الآخر الله اکبر فیه نفی کیفیته کانه
یقول الله اجل من ان یدرک الواصفون قدر صفته التی هو
موصوف به و انما یصفه الواصفون علی قدرهم لا علی قدر عظمته و جلاله
تعالی الله ان یدرک الواصفون صفته علوا کبیرا و الوجه الآخر
الله اکبر کانه یقول الله اعلی و اجل و هو الغنی عن عباده لا حاجه
به الی اعمال خلقه و اعلی معروض میدارد که موافق تحقیق نقلا

ولهذا ترقی عبد بعد از طی عوالم خلقیه بمطالعه اولیت وسبق
ولازلیت حضرت ازل است که رتبه دربست آبائی الاولیتی
وابدیت حضرت ابد عز سبحانه وایں مطالعه طرق سموال آرا
قطع میکند الا ما استحقه الربوبیة من اظهار التذلل لها وچون
درایں رتبه استغراقی پیدا شود تمامی علوم عبد متلاشی در علوم
لدنیه صرف شود بسبق علم حق جل اسمه ولهذا الله اکبر اول و
الله اکبر دوم رابایں دو معنی تفسیر فرموده تا قوتی واستعدادی
برای عبد مر تجلی انوار جلالیه را پیدا شود والا ابتهه مفاصل
استخوانهای او از هم بپاشد وطاقت نیاورد پس الکاه
بتجلی انوار جلالیه سوداره از هستی خویش بفنا رود یعنی صد عزت
وقهرمان جلال او را از پای در آورد ولهذا در دفعه سیم الله اکبر را
القادر علی کل شئ القوی لقدرته المقتدر علی خلقه القوی لذاته
تفسیر سفر باید وبعد از فنا ابتهه بقا حاصل آید وانوار جمالیه
چهره کشا گردد الله اکبر چهارم را الحلیم والکریم والصفح تفسیر سفرباه

وفي الحجة

وفي الحجة تفصيل واضح تر درایں باب انشاء الله خواهد آمد بعد
سفر باید واما قوله اشهد ان لا اله الا الله فاعلام بان الشهادة
لا یجوز الا بمعرفة من القلب کانه یقول اعلم انه لا معبود
الا الله عز وجل وان کل معبود باطل سوی الله عز وجل واقر بلسانی
بما في قلبي من العلم بانه لا اله الا الله واشهد بانه لا ملجأ من الله
الا اليه ولا منجا من شر کل ذي شر وفتنة کل ذي فتنة الا بالله
وفي المرة الثانية اشهد ان لا اله الا الله معناه اشهد ان لا
هادي الا الله ولا دليل لي الا الله واشهد الله بانی اشهد ان لا اله
الا الله معناه واشهد سکان السموات وسکان الارضين
وما فيهن من الملائكة والناس اجمعين وما فيهن من الجبال
والاشجار والدواب والوحوش وکل رطب ويابس
باني اشهد ان لا خالق الا الله ولا رازق ولا معبود ولا ضار
ولا نافع ولا قابض ولا باسط ولا معطي ولا مانع ولا مانح
ولا کافي ولا شافي ولا مقدم ولا مؤخر الا الله له الامر

تفسیر اشهد ان لا اله الا الله

تفسیر اشهد ان محمدا رسول الله

والخلق بيده الخير کله تبارك الله رب العالمين واما قوله
اشهد ان محمدا رسول الله یقول اشهد الله انه لا اله الا هو
وان محمدا عبده ورسوله ونبيه وصفيه ونجيبه ارسله الی کافة
الناس اجمعين بالهدی ودين الحق ليظهره علی الدين کله ولو
کره المشرکون واشهد من في السموات والارض من النبيين والمرسلين
والملائكة والناس اجمعين ان محمدا سيد الاولين والآخرين
وفي المرة الثانية اشهد ان محمدا رسول الله صلعم یقول اشهد
ان لا حاجة الا احد الی احد الا الی الله الواحد القهار والغني
عن عباده والخلائق اجمعين وانه ارسل محمدا الی الناس بشيرا ونذيرا
وداعيا الی الله باذنه وسراجا منيرا فمن انکره وجحده ولم
يؤمن به ادخله الله عز وجل نار جهنم خالدا فيها مخلدا لا ينفك
عنها ابدا واما قوله حي علی الصلواة ای هلموا الی خير اعمالکم
دعوة ربکم وسارعوا الی مغفرة من ربکم واطفئوا نارکم التي اوقدتموها
بموتها وفکاك رقابکم التي رهنتموها ليکفر الله عنکم سيئاتکم

ويغفر لكم

تفسیر حی علی الصلواة

تفسیر حی علی الفلاح اول

تفسیر حی علی الفلاح دوم

ويغفر لكم ذنوبكم ويبدل سيئاتكم حسنات فانه ملك كريم
ذو الفضل العظيم وقد اذن لنا معاشر المسلمين بالدخول في
خدمته والتقدم الی بين يديه وفي المرة الثانية حي علی الصلواة
ای قوموا الی مناجات الله ربكم وعرض حاجاتكم علی ربكم
وتوسلوا اليه بكلامه وتشفعوا به واكثروا الذكر والقنوت والركوع
والسجود والخضوع والخشوع وارفعوا اليه حوائجكم فقد اذن لنا في ذلك
واما قوله حي علی الفلاح فانه يقول اقبلوا الی البقاء لا فناء
معه ونجاة لا هلاك معها والی نعيم لا نفاد له والی ملك
لا زوال عنه والی سرور لا حزن معه والی انس لا وحشة
معه والی نور لا ظلمة معه والی سعة لا ضيق معها والی بهجة
لا انقطاع لها والی غنی لا فاقة معه والی صحة لا سقم معها
والی عز لا ذل معه والی قوة لا ضعف معها والی كرامة
لا اهانة معها وعجلوا الی سرور الدنيا والعقبی ونجاة الآخرة
والاولی وفي المرة الثانية حي علی الفلاح فانه يقول تعالوا

الی لادعوتکم الیه والی جزیل الکرامة وعظیم المنة وسنی النعمة والفوز
العظیم ونعیم الابد فی جوار محمد صلی الله علیه وآله فی مقعد صدق عند
ملیک مقتدر واما قوله الله اکبر فانه یقول الله اعلی واجل
من ان یعلم احد من خلقه ما عنده من الکرامة لعبد اجابه
واطاعه واطاع امره وعبده وعرف وعیده واشتغل به وبذکره واحبه وآنس
به واطمأن الیه ووثق به وخافه ورجاه واشتاق الیه ووافقه
فی حکمه وقضائه ورضی به وفی المرة الثانیة الله اکبر فانه یقول
الله اکبر واعلی واجل من ان یعلم احد مبلغ کرامته لاولیائه
وعقوبته لاعدائه ومبلغ عفوه وغفرانه ونعمته لمن اجابه
واجاب رسوله ص ومبلغ عذابه ونکاله وهوانه لمن انکره
وجحده واما قوله لا اله الا الله معناه لله الحجة البالغة علیهم
بالرسول والرسالة والبیان والدعوة وهو اجل من ان
یکون لاحد منهم علیه حجة فمن اجابه فله النور والکرامة
ومن انکره فان الله غنی عن العالمین وهو اسرع الحاسبین

ومعنی

[حاشیه: تفسیر الله اکبر اول در اذان]

[حاشیه: تفسیر لا اله الا الله]

ومعنی قد قامت الصلوة فی الاقامة ای حان وقت
الزیارة والمناجاة وقضاء الحوائج ودرک المنی والوصول
الی الله عز وجل والی کرامته وعفوه ورضوانه وغفرانه تفسیر
عرفانی وتحقیق حقانی در این حدیث شریف که
مذکور شد عبارات وکلمات عالیه چندی بود که هر که بدیده نظر
هر گاه کوتاه نظری کمال میبرد که فهمید ودانست و نفهمید
ودمیده اند که نفهمید وندانست وتفسیر همه آنها سخن را از مقام
خود بدر میبرد اما اشاره به بعضی از آنها بقدر وسع وطاقت
باندازه که از هر خرمنی خوشه بدست آید بحول الله تعالی
وحسن عنایته لازم بود لیحیی من حی عن بینة ویهلک من هلک
عن بینة از جمله آنها خشوع وبقاء وفناء وشیوه وسرور وحزن
وانس وهیبت ومحبت واطمینان ووثوق وخوف
ورجاء وشوق ورضاء ووصول است اما خشوع پس آن باب
چهارم از ابواب باطن است که پس از مؤدب شدن

[حاشیه: تفسیر قد قامت الصلوة]

[حاشیه: شرح بعضی از معانی که حضرت امیر علیه السلام در تفسیر کلمات اذان ذکر فرموده]

[حاشیه: بیان خشوع]

بآداب ظاهره ورفع موانع وقطع علایق بتوبه ومحاسبه ودوام
یعنی رجوع الی الحق اصلا حالا وفعلا وحالا وتفکر وتذکر
واعتصام وفرار وریاضت وامثال ذالک بعد از طی آن
وسعیه مقام اجابت دست میدهد قال تعالی الم یأن للذین
آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من الحق خشوع عبارت است
از خمود نفس وهمود طباع متعاظم متواضع را که از برای
بعضی در حقیقت خضوعی است ممزوج بخوف واز برای
بعضی خضوعی است ممزوج بمحبت واز برای مبتدی عبارت است
از تذلل مرام اوسبحانه را واستسلام واز برای حکم او عز اسمه
وانقطاع در نظر حق جل وعلا کما فی الاخبار که عبادت
کن خدا را بطوری که گویا او را می بینی اگر چه تو او را نمی بینی
اما او تو را میبیند فاما خشوع ابرار ومتوسطین از سالکان
سبکبار پس عبارت است از ترقب آفات نفس
وآفات عمل ورؤیت فضل هر ذی فضلی بر خویش وتتمیم

رتم

[حاشیه: خشوع ابرار]

نسیم فنا کما قال تعالی فی بیان المرتبتین استعینوا بالصبر والصلوة
وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم
وانهم الیه راجعون واما خشوع مقربان بارگاه خاص پس
عبارت است از حفظ حرمت هنگام مکاشفه وتصفیه
وقت از دیدن مردم واخفای احوال وکرامات واظهار
ضعف وعجز ومسکنت وترک کل چیزی که دعوت تعظیم خلق
کند مراد را پایین تر نماید در نظر مردم وتجرید رؤیت فضل
از خویش وشرح هر یک از مراتب مذکوره را دفترها لازم است
ومزرعه خشوع تواضع است قال الصادق علیه السلام التواضع
اصل کل شرف نفیس ومرتبة رفیعة ولو کان للتواضع لغة
یفهمه الخلق لنطق عن حقایق ما فی مخفیات العواقب
الی ان قال ع واهل التواضع سیماء یعرفهم بها اهل السماء
من الملائکة واهل الارض من العارفین قال الله تعالی وعلی
الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم وقال ایضا من یرتد

[حاشیه: خشوع مقربان خاص]

منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین
اعزة علی الکافرین وقال ایضا ان اکرمکم عند الله اتقیکم وقال
فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی الی ان قال ع فاصل التواضع
من اجلال الله تعالی وهیبته وعظمته ولیس لله عز وجل عبادة یقبلها ویرضیها — عبادة
الا دبابها التواضع الا المعترون من عباده المتصلون الی ان — ولا یعرف ما فی معنی حقیقة التواضع
قال ع والتواضع مزرعة الخشوع والخضوع والخشیة والحیاء — بیان مقام حیواه
الحدیث فاما البقا وخفا پس تفسیر انها ان شاء الله خواهد امد
واما حیواة پس آن مقام چهارم از عوالم حقایق است
که بعد از مقامات ولایات گذشته که نهایت مراتب
تدانی است قدم بعوالم تدلی که اول سفر ثانی است نهاده
انشراح صدرش حاصل خلع بخلعت اصطفا گشته حقایق
معارف و حکم بتجلی اسم الهادی واسرار الٰهی ودیعه جانش
گشته برای هدایت خلق بر انگیخته اش کنند قال تعالی او من
کان میتا فاحییناه اسم حیواة بسته بعنوان استعمال میشود

یکی حیواة علم

یکی حیواة علم که زنده کی از موت جهل بخشد دویم حیات
جمع از موت تفرقه سیم حیات وجود پس هر که زنده بحیات
علم شد اورا سه نفس باشد نفس خوف بسبب علم بوعید — حدیث در باب حیواه
وهوان وطرد وهجران ونفس رجا بسبب علم بوعد کرامت
وقرب ولقا سیم نفس محبت قال تعالی والذین آمنوا
اشد حبا لله وقال ص حاکیا عن ربه جل جلاله لا یزال العبد
یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی به یسمع وبصره
الذی به یبصر الحدیث وقال علیه السلام فی حق هذه الطائفة — مقام نفس
لقد احیی قلبه وامات نفسه حتی دق جلیله ولطف غلیظه وبرق
له لامع کثیر البرق فابان له الطریق وسلک به السبیل وتدافعته
الابواب الی باب السلامة ودار الاقامة وثبتت رجلاه
لطمانینة بدنه فی قرار الامن والراحة بما استعمل قلبه وارضی
ربه واین حدیث شریف در نهج البلاغه است که احدی از
علما را تردیدی در صحت اخبار نهج البلاغه نیست وبهر را (?)

ستوار رسیده اند وانکه از این حالت تعبیر بنفس گشته باعتبار
تروحی است که در این حال فرح اقبال رای بعبد دست میدهد
وگاهی آن نفس در حین استتار واحتجاب بعد از تجلی دست میدهد
در حالتی که مملو از کظم باشد ومتعلق بعلم که اگر نفس زند
نفس متاسف باشد واگر در آن حال سخن آغاز کند بر مخاطب
بغیظ باشد وابرو درهم کشد وبعضی از اکابر تعبیر از این حالت
بظلمت نموده اند واو در مقامی از مقامات سلوک شمرده اند — نفس خاص خاص که صرف الهویتش گویند
وگاهی نفس در حین تجلی باشد واین چنین نفس شاخص از
مقام سرور است بروح معاینه ومملو از نور وجد است وبهواره
در پی قطع اشارات است وقسمی از نفس باشد که مطهر
باب قدس گشته قائم باشارات اسم الازل است ودر
اصطلاح مسمی بصرف الهویت است وآن نفس اول از برای
عبور سراج است ونفس ثانی از برای قاصدی که خود را
بعزم محکم مجهد برای طاعت نموده ودر پی قطع اعراض است

معراج است

معراج است واز برای صاحب تحقیق تاج ای نور چشم سخن بر
وجه اجمال آمد و هر یک از این عبارات را شرحی مبسوط است — بیان سرور
اما شنوندگان کمند واما سرور که اینک اسم آن نیز برده شده
پس آن مقامی است از مقامات صاحبان ولایت از
شیعیان و در حقیقی صاحبان ولایت علیهم السلام پس از آنکه برات
از کدورت جسمش شده باشد وخلعت با صفای اصطفائش
بخشیده باشند که وانهم عندنا لمن المصطفین الاخیار در آن
ساقط گشته باشد وصفای علم بعنوانی که تهذیب سلوک
طریقت کند وبهمت قاصد البعثه بپیوند وحاصل آمده
باشد یا صفای حالی که موجب مشاهده شواهد تحقیق
گردد وبذائقه دل حلاوت مناجات چشانند واز تمامی
کون فراموشی بخشد روی آورده باشد یا صفای اتصالی
که در اخبار یعنی صحیح نه بطوری که از ظاهر این عبارت
مستفاد میشود بهم رسیده باشد که خطوط عبودیت مندرج

در حقوق ربوبیت کند و نهایات خبر را مستغرق بدایات
عیان گیرد و وحشت مشقت تکالیف را در عزت ازل تجدید
بکار فضل از جانب صاحبان فضل یعنی حضرات معصومین علیهم السلام
بموج خواسته بمقتضای قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا
سرور و استبشار جامعی بعبد دست دهد که هر لحظه از جان و دل
بعد هزار لب لب تبسم کشاید که اذا نظرت الی اسرة وجهه برقت
کبرق العارض المتهلل قال تعالی فوقاهم الله شر ذلک الیوم
ولقاهم نضرة وسرورا وایضا وینقلب الی اهله مسرورا و قال
علیه السلام الوصلة بالله فی الانقطاع عن الخلق وایضا لن یتصل
بالحق حتی ینقطع عن الخلق وایضا ان لله تعالی شرابا لاولیائه
اذا شربوا سکروا واذا سکروا طربوا واذا طربوا طابوا واذا
طابوا ذابوا واذا ذابوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا واذا
وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا لا فرق بینهم
وبین حبیبهم و سرور را لنیت بهر طایفه رتبه باشد بعضی را

مقامات سرور

الا انهم عباده

سرور

سرور ذوق است که بعد از کمال شوق دست دهد که تمامی
احزان را از قلب شست شو کند چه حزنی که از خوف
قطیعه و انقطاع نعوذ بالله خیزد و چه حزنی که میراث از ظلمت
جهل است و از جهل بهیجان خیزد و چه حزنی که پرده از دهشت
تفرق گیرد نعوذ بالله و لطایفه را سرور شهود باشد که کشف حجب
ظلمیه نماید و رق تکلف را باز کشاید و بمقتضای آیه فرح
افزای ولا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون از ذلت و
صغار گرداب اختیار بجهر افتقار الفقر فخری کشتی راند
چنانکه در حق حضرت سلمان علیه السلام وارد است روزی که
در صحرا برای اصحاب خود آهو و مرغ هوا بجهت بریان طلبید
و طایفه را سرور سماع آیات و دعای سر الهی باشد که محو
آثار وحشت نموده شاهد خلوتخانه غیب دل دست تعلقه
مشاهده کشاید و روح را خنده ابد دلاور و از قراری که
از کلمات حضرت امیر علیه السلام در تفسیر کلمات اذان

رتبه اول سرور

رتبه دوم سرور

بر می آید مقصود از سرور این سرور اخری است که هرگز زوال
نپذیرد اگرچه آن دو قسم از سرور نیز باعتباری دائمی است
و اما حزن پس بعضی از معانی او اینک که گذشت و معلوم شد
که آن خاصه دو طایفه از عباد است و اهل اختصاص را
حزنی نباشد که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
و موارد که در حق حضرت رسول صلی الله علیه وآله و بعضی
از انبیای پیشین مثل حضرت یعقوب علیه وعلیهم السلام در باب
حزن وارد است مثل قوله تعالی فی حق نبینا صلی الله علیه وآله
قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون و فی حق یعقوب
انی لیحزننی ان تذهبوا به پس این حزن غیر است
نه حزن بر تفریط در خدمت و تورط در جفا و تضییع عمر
یا حزن تعلق قلب بتفرق و اشتغال نفس از عوالم شهود
یا حزن تسلی از حزنی که ممدوح است کما قال الصادق علیه السلام
الحزن من شعار العارفین لکثرة واردات الغیب علی اسرارهم

مقام حزن

وطول

وطول مباهاتهم تحت ستر الکبریاء والمحزون ظاهره قبض وباطنه
بسط یعیش مع الخلق عیش المرضی والمحزون غیر المتفکر لان
المتفکر متکلف والمحزون مطبوع والحزن یبدو من الباطن
والتفکر یبدو من رؤیة المحدثات وبینهما فرق قال الله تعالی فی قصة یعقوب
انما اشکو بثی وحزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون فسبب
ما تحت الحزن علم مخصوص مخصوص به من الله دون العالمین
قیل لربیع بن خثیم ما لک محزون قال لانی مطلوب و یحق
الحزن الاکتسار و شاله الصمت والحزن یختص به
العارفون بالله والتفکر یشترک فیه الخاص والعام ولو حجب
الحزن عن قلوب العارفین ساعة لاستغاثوا ولو وضع
فی قلوب غیرهم لاستنکروه فالحزن اول ثانیه الامن
والبشارة والتفکر ثان اوله تصحیح الایمان بالله وثالثه
الافتقار الی الله عز وجل بطلب النجاة والحزین متفکر
والمتفکر معتبر ولکل واحد منهما حال وعلم وطریق وحلم وشرف

المرضی ودمع العین

بیان مقامات انس

واما انس پس آن عبارت است از روح قرب قال تعالی
واذا سالک عبادی عنی فانی قریب وقال الصادق ع واذا
تجلی ضیاء المعرفة فی الفؤاد هاج ریح المحبة واستانس فی
ظلال المحبوب واثر المحبوب علی ما سواه وباشر اوامره
واجتنب نواهیه واختارها علی کل شیء غیرها واذا استقام
علی بساط الانس بالمحبوب مع اداء اوامره واجتناب
نواهیه وصل الی روح المناجات والقرب الحدیث وانس
درجه اصول ومبانی طریقه سلوک است که لازم دارد قصد
محکم وعزم مستحکم وارادت وادب وتقوی را واذا انحسب
تفاوت درجات عباد مقامات مراتبی است اما مبتدیان
طریقه طریقت را پس عبارت است از انس بشواهد
صدق طریقه سلوک ودر هر عالمی مناسب آن عالم شواهدی
باشد چنانکه در مضمون دعا در شواهد معاینه گذشت واعنی
سریان سر قدرتک فی عوالم شواهد اللاهوت والناسوت

فاما

بیان مقامات انس ابرار
دران باب

فاما مبتدی را شواهد عبارت است از اشارات بعضی از
موجودات که بلسان حقیقت دعوت بطریقت کنند
چنانکه در حدیث عمار علیه الرحمه وکلمات ناقوس گذشت
وگاه باشد که از کلمات تنبیه ومناغات اهل عالم بالا
بحواس قلبیه اشارات ادراک کند وروح ولذتی در دل
وجان پدید آید که سرایت بعالم بدن کند وقشعریره ولذتی
احساس نماید که از لذات دیگر بالاتر باشد بحیثیتی که گاه
باشد که تا چند روز عبد را مستغنی از اکل وشرب کند وبان
سماع تغذی نماید وضعف وفتوری روی بعبد ننماید اگرچه مدتی
غذا بدان نرساند قال علیه السلام تشهد له اعلام الوجود
علی اقرار قلب ذی الجود ای عزیز ملتفت مضمون این
حدیث اگر هستی خوشا بحالت واگر نیستی تحصیل رتبه فهم
آن کن والا بسی دولت که از دست بدر رفته وبشارت
پشیمانی بخود بده اگر کوتاهی کنی وحدیث در نهج البلاغه اثبات

ازان

وگاهی معانی چندی که اشاره بآن از جانب حقیقت باذن
واشاره امام زمان علیه السلام می آید از ورای حجاب رقیقی
یا غیر رقیق بقلب عبد جلوه ظهور بخشد که بهمت مشایخ عبد تنور
بانوار توحید کرده که سلام علیکم صدق الخبر الجبر وقد نزل المستور
واز تقع الستر تلالا نور الحق من کل وجهة علی کل وجه فانتهی
الستر والجهر واما این رتبه نصیب هر کسی باشد قال سید الشهداء
روحی له الفداء وعلیه الالف التحیة والثناء لعرفت لکل شیء
فما جهلک شیء وقال علیه السلام انت الذی تعرفت
الی فی کل شیء فرایتک ظاهرا فی کل شیء فاما ابرار اهل
الانس انس بنور کشف باشد که از انس اول بالاتر است
وصولت هیجان در این وقت منبه بر عقل نموده ومرغ هوش
پرواز نماید وگاه گاهی امواج فنا از بحار جلال اوج
بر ساحل دل گیرد که اگر امداد وتقویت از جانب امام زمان
علیه صلوات الله الملک المنان بواسطه شیخ کامل واستاد

ایقان

انس مقربین

بیان مقام غنی

ایقان دستگیری نفرماید طاقت اصطبار از دست برود
وقیود علوم شرعیه مختل گردد ودعای ماثور ازین جهت دراین باب
وارد است الهی لک شوقا الی لقائک من غیر ضراء مضرة
ولا فتنة مضلة قال علیه السلام ان الله تعالی سبعین الف حجاب
من نور وظلمة لو کشفها لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه
بصره من خلقه پس بتائید وامداد صاحبان امداد وارشاد
اگر لبکر رود بر فوری بصحو باز آید فاما انس مقربین بارگاه خاص
وتاج داران شهرستان اختصاص پس انس اضمحلال در شهود
حضرت مشهود باشد که ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب
او القی السمع وهو شهید ودر کنه این معنی از انس کسی نتواند رسید
واز تحدیدش زبان اشارات قاصر آید واما غنی پس آن
عبارت است از ملک تام قال الله تعالی ووجدک عائلا
فاغنی واین نصیب رتبه پس از ان دست دهد که عبد
دست بر هر دو جهان افشانده ضبطا وطلبا اللقاء تا او

ومدحاً وثناً زبان از هر دو کون بسته کیرد وطلباً وذکراً بلذت
نشینه پس رجوع بحکم سبق نموده از رویت اعمال چشم پوشیده
بشهود احوال ننکرد واز مطالعه مقامات بر کنار نشسته مقامات غنی
بصحت اضطرار بین یدی الجبار خویشتن را حبس تجرید محبوس
دارد تا لطف ورحمت حق بواسطهٔ حضرت ولی مطلق
سلام الله علیه قدم بساحت افتقار واضطرار عبد نهاده قلب او را
از تعلق باسباب غنی نماید واز جنک با قضای الهی
صورت مسالمه اش انکیزد وجنکش از هر طرف بصلح حرف آید
که اکر سیل بصورت را آتش زند صورت حیث پیش آرد چنانکه
درباب سفارش حضرت علیه السلام بجواریین در حدیث وارد است
واین غنی غنای مبتدی باشد فاما غنای ابرار ومتوسطین از
سالکین سبکبار پس عبارت است از غنای نفس تا متنعم بر
مرغوب کشته سلامی از سخوطش حاصل آید ویرده جود بنا
برکنار زده توقعی از غیر حضرت دوست نداشته باشد فاما

غنای

غنای مقربان بارکاه خاص پس غنای تامی است که او در کر
خویش بر حضرت مذکور را چشم بسته بشهود ذکر حضرت مذکور
مر او را چشم ودل منور کیرد که اذکرونی اذکرکم وفی الحدیث ذکر کم
بین الذاکرین وقال علیه السلام لیس الذکر من مراسم اللسان
ولا من مناسم الفکر لکنه اول من المذکور وثان من الذاکر
وبملاحظه اولیت حضرت اول عز سلطانه بر دوام باشد
وفوز برتبهٔ او را حاصل آید که شواند شنید واین است
آن رتبه که حضرت سلمان علیه السلام در محفل عام فرمود الا انی
قد اوتیت علماً کثیراً فلو حدثتکم بکل ما اعلم من فضائل امیر المؤمنین علی
علیه السلام لقالت طائفة منکم هو مجنون وقالت طائفه مقام صحت
اخری اللهم اغفر لقاتل سلمان واما صحت پس آن مقامی است
بس عالی ورتبه ایست بسی متعالی واو را مراتب بسیار است
وکلیهٔ عبارت از صحت قلب است از جمیع امراض قلبی
قلوبهم مرض ودقتی که بجمیع اطوار سر بر خط عبودیت نهد

وهمچنانکه سجده بهفت عضو مقرر است بهفت طور خویش بسجده
افتد وچنانکه در سجده عبد ساجد پشت تمام ما سوا کند واز همه
سواری کرده دل نیز روی توجه از تمام ما سوا بر کرداند واز اراده
دردو دنیا همیاست قطع نظر کند وبهمه جهات وجود به خویش
سوی حضرت معقود آید با اسقاط توجه خویش ونسبت آن سجده
بعنوانی که جوهر ذکر در دل قائم مقام کل نقوش کرده چنانکه
حضرت امیر علیه السلام در مدح ایشان میفرماید وان للذکر لاهلا
اخذوه من الدنیا بدلاً فلم تشغلهم تجارة ولا بیع عنه یقطعون به
ایام الحیواة ویهتفون بالزواجر الی ان قال علیه السلام فلو مثلتهم
لعقلک فی مقاومهم المحمودة ومجالسهم المشهودة الی ان قال
لرایت اعلام هدی ومصابیح دجی قد حففت بهم الملائکة وتنزلت
علیهم السکینة وفتحت لهم ابواب السماء واعدت لهم مقامات
الکرامات فی مقعد اطلع الله علیهم فیه الحظیرة لطولها ای برادر
انجا آشنایان به درطرق حیرتند تا حال بیکانکان چه باشد

و احوال

پرتو جمال آل الله صلی الله علیه وآله چون بتابد از هوش بروی
وچون هوش واز سرت برید آنکاه خبردار آئی تا بکی در پس پرده
بیدار خفته بسر میبری آخر بهبهای واعیان الهی وحی بیدار
شو بر تربت لعل لب مقربان بارکاه دوست شفای دل دردمند
نت تا چند بعث پی نسخه عطار میدوی دل از خود بپرداز
خالی کن تا حقیقت صحت یابی واز عوالم بدنی وجسمانیت
تا بعوالم روحانی موجب صحت هر درد مندی آئی وتا از
هوس دنیا وآخرت چیزی در دل باقی می بدان که بصحت
کامل نیامده واز جد وجهد منشین وباعزم دلیل شتاب
ودست از دامن اهل یقین جدا مکن که آن است اله تعالی
صحت یابی قال علیه السلام الا وان الله جعل لخیر اهلا
وللحق دعائم وللطاعة عصماً وان لکم عند کل طاعة
عونا من الله یقول علی الالسنة ویثبت الافئدة فیه
کفاء لمکتف وشفاء لمشتف الحدیث وحدیث در نهج البلاغه

بیان مقامات محبت و ذکر حدیث و درآن

واما محبت پس آن اول مقام از مقامات ابواب است
که از مقامات اودیه گذشته وکسب لقوت جذب
سبکبار کرده قال تعالی من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله
بقوم یحبهم ویحبونه وقال الصادق علیه السلام حب الله اذا
اضاء علی عبده اخلاه عن کل شاغل وکل ذکر سوی الله
والمحب اخلص الناس سرا لله عزوجل واصدقهم قولا
واوفاهم عهدا وازکیهم عملا واصفیهم ذکرا واعبدهم نفسا
تتباهی الملائکة عند مناجاته وتفتخر برؤیته وبه یعمر الله بلاده
وبکرامته یکرم الله عباده ویعطیهم اذا سألوه بحقه ویدفع
عنهم البلایا الا بتراب قدمیه قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام
حب النار لا تمر علی شیء الا احترق ونور الله لا یطلع
علی شیء الا اضاءه وسحاب الله ما ظهر من تحته شیء الا غطاه
وریح الله ما تهب علی شیء الا حرکته وماء الله یحیی به کل شیء
وارض الله ینبت منها کل شیء فمن احب الله تعالی اعطاه

[illegible]

طوبی

تعریف محبت

کل شیء من الملک والملکوت والمال قال النبی صلی الله علیه وآله
اذا احب الله عبدا من امتی قذف فی قلوب اصفیائه
وارواح ملائکته وسکان عرشه محبته لیحبوه فذلک المحب
حقا طوبی له ثم طوبی له وله عند الله شفاعة یوم القیمة
حضرت امیر علیه السلام میفرماید ان اطیب شیء فی الجنة والذه
حب الله والحب فی الله محبت تعلق قلب است بیانه
همت وانس در بذل جان ودل در راه جانان وقطع از
تعلق بغیر مع الافراد ومحبت اول وادی وادیهای فنا است
وعقبه ایست که عبد از انجا بمنازل محو فرود آید آن
محوی که حضرت امیر علیه السلام در شرح حقیقت برای کمیل
علیه الرحمه میفرماید وحدیث مشهور است ومحبت آخرین
منزلیست که ملاقات میکند پیش رفتگان عوام آخرین
پیش خواص را وانچه از مقامات قبل از محبت است
از قبیل توکل وتفویض یا خوف ورجا وامثال ذلک

بیان مقامات محبت

اعراضی چنداست برای اعراضی چند که عملی کنند واجری گیرند
ومحبت رسمیه ومعاملات طائفه حق پرست و تاریخ الهام است
بطریقه رفیعه ارباب معرفت که بطریقه طریقت شاه
ولایت علیه السلام رفتار میکنند وعنوان طریقت است ونشیمنگاه
نسبت که تو آن گفت بنده وخداوند ومحبت را مراتب
بسیار است وکلیة یکی را محبت افعالی گویند ویکی را محبت صفاتی
ویکی را محبت ذاتی که هر یک خاصه طائفه از عباد الله است

قسم اول محبت

اما محبت قسم اول پس محبتی است که ریشه وساوس از
مزرع دل برکند ولذت حضرت بذائقه دل چشاند
واز مصایب تسلی بخشد واین محبت از مطالعه منت ربوبیه
باتباع سنت وشریعت ثابت گردد کما قال تعالی قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وقال علیه السلام لو کان
حبک صادقا لاطعته ثم انشأ تعصی الاله وانت تظهر
حبه هذا لعمری فی الفعال بدیع ان المحب لمن احبه مطیع

دوامهوا

قسم دوم محبت

ودر صورت اجابت فاقه واحتیاج الی الله نمو کند وروز بروز
در افزونی فزاید فاما محبت دوم پس آن محبتی است
که باعث شود بر ایثار حضرت محبوب بر جمیع ماسوا
کما قال الصادق علیه السلام نجوی العارفین تدور علی ثلثة اصول
الخوف والرجاء والحب الی ان قال علیه السلام والذابح صفاو
المعرفة فی الفؤاد هیج ریح المحبة واستانس فی ظلال
المحبوب واثر المحبوب علی ما سواه الحدیث واین چنین
محبت چشم دل گشاید برای ادراک غیب وسر ملکوت
سموات وارض واز خلق وحشت انگیز باشد وگاهی صدای
ملک را بشنواند وزبان را حریص تذکر حضرت دوست
کند وقلب را تعلق بشهود پدید آرد واین محبت از مطالعه
صفات آشکار گردد واز نظر در آیات من حیث انها
آیات واز ارتیاض بمقامات قبل از محبت مثل ارادت
وتسلیم ورضا یا طمانینه وهمت فافهم ان کنت تفهم

قسم محبت تیم

والا فاسکت ولا تتکلم فاما محبت تیم پس محبت خالص ملاطفه است
که عبارت وفا بامحبت قدیم نکند و اشارات راز بیسی
نازک کیرد با تنها رسد واین محبت قطب شأن حق است
وبدون آن مدعیان از وصف تشیع بری و داخل در این
باب است حب فی الله قال علیه السلام الا وان الله جعل الخیر
اهلا وللحق دعائم وللطاعة عصما وان لکم عند کل طاعة
عونا من الله یقول علی الالسنة ویثبت الافئدة فیه کفاء
لمکتف وشفاء لمشتف واعلموا ان عباد الله المستحفظین علمه

ذکر اخبار در باب محبت

یصونون مصونه ویفجرون عیونه یتواصلون بالولایة
ویتلاقون بالمحبة ویتساقون بکاس رویة ویصدرون
بریة لا تشوبهم الریبة ولا تسرع فیهم الغیبة علی ذلک
عقد خلقهم واخلاقهم فعلیه یتحابون وبه یتواصلون فکانوا
کتفاضل البذر ینتقی فیؤخذ منه ویلقی قد میزه التخلیص
وهذبه التمحیص الا ان قال علیه السلام فطوبی لذی قلب سلیم

اطاع

اطاع من یهدیه وتجنب من یردیه واصاب سبیل السلامة
ببصر من بصره وطاعة هاد امره وبادر الهدی قبل ان
تغلق ابوابه وتقطع اسبابه واستفتح التوبة واماط الحوبة
فقد اقیم علی الطریق وهدی نهج السبیل حضرت صادق علیه السلام
الله علیه میفرماید المحب فی الله محب الله والمحبوب فی الله
حبیب الله تعالی لانهما لا یتحابان الا فی الله قال رسول الله صلی الله
المرء مع من احب فمن احب عبدا فی الله فانما احب الله تعالی
ولا یحب الله تعالی الا من احبه الله تعالی وقال النبی صلی الله علیه وآله
افضل الناس بعد النبیین فی الدنیا والاخرة المحبون فی الله
تعالی المتحابون فیه وکل حب معلول یورث بعدا فیه
وعداوة الا هذین وهما من عین واحدة یزیدان ابدا ولا
ینقصان قال الله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو
الا المتقین لان اصل الحب التبری عن سوی المحبوب وقال امیر
المؤمنین علیه السلام ان اطیب شیء فی الجنة والذه حب الله تعالی

والحب فی الله والحمد لله قال الله عز وجل واخر دعویهم ان الحمد لله
رب العالمین وذلک انهم اذا عاینوا ما فی الجنة من النعیم
هاجت المحبة فی قلوبهم فینادون عند ذلک الحمد لله رب العالمین

بیان مقام اطمینان

واما اطمینان پس آن از مقامات اودیه است که معظم سالک
در این بابها است که محل خوف وخطر ومنشأ تشبث شیطان
در این بیابان است اطمینان عبارت است از سکونی که
تقویت کند او را امنی که شبهه بعیان است که محض یقین
علمی در این باب کفایت نکند وپس از آنکه نور سکینت
بدل نازل شده باشد اطمینان خیمه در بساط دل زند و سکینه
که در دل پیدا شود زبان عبد را بلطف حکمت گویا کند پس از

بیان سکینه

آنکه بدل القا نموده باشد مثل ملکی که القای وحی در قلوب
انبیا میکند وبنکات حقایق زبان عبد را بتکلم آرد باجد
تردید اسرار وکشف شبهه واین رتبه محض موهبت حق
واز لطایف صنع حضرت باری عزت الاوه است مثل

ناسوت

ناسوت ولاهوت که بزبان حضرت عیسی علیه السلام جاری شد وتا آن
روز این کلمات از کسی شنیده نشده بود وگاهی عبارات بزبان
صاحب سکینه جاری میشود که خود آن شخص درست نمیفهمد وچون سکینه

سکینه [illegible]

دیگر این سکینه سکینه ایست که جمع میکند در دل عبد روح ونور
وقوتی را که خائف را تسکین بخشد وحزین را تسلی دهد در
مشکلات طریقت واضطراب احکام امتحانات وتحمل ریاضات
در آمیز آرد که عبد باسانی متحمل شود مثل ریاضات ومجاهدات
شاقه که در احوال اویس قرنی رحمه الله معروف است وسکینه اعتبار
مراتب سکینه الخشوع گویند عند القیام بالخدمة رعایة وتعظیما
وحضورا کما قال تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا
قریبا وسکینه عند المعاملة بمحاسبة النفس وملاطفة الخلق ومراقبة
الحق کما قال تعالی اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة
الجاهلیة فانزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین والزمهم کلمة

التقوی وکانوا احق بها واهلها وکان الله بکل شیء علیما وسکینه دیگر
که عبارت از رضا بتقسیم بخشد و از شطیح فاحش محفوظ کند و نگاه دارد
صاحبش را بر حد رتبه ذاتی مراتب را سکینة الوقار نامند و ورا
دوامی باشد بخلاف سکینه های دیگر که آنها را دوامی نمی باشد
و پس از نزول نور سکینت که صولت آن سطوت هیبت را
فرو می نشاند سکون انسی دست دهد که در او استراحت انس
موجود باشد و ورا اطمینان گویند و هر گز زایل نشود و طمانینه را
مراتب بحسب اختلاف احوال عباد متفاوت است یکی
طمانینه بذکر خداست که الا بذکر الله تطمئن القلوب و این
طمانینه خائف را بر جا ساکن کند و بتنگ آمده و ملول گشته را
بحکم الهی و قضای حضرت باری آرام دهد و بلا دیده را
بمثوبت تسلی بخشد و ثقه را طمانینه روح باشد در قصد
بسوی کشف هنگام ظهور هیجان و سطوت آن و ورود وقت
اضطراب و پیچاپیچ غلبات شوق بوعده وصل تسکین دهد

در هنگام بیمار

مراتب طمانینه

و در هنگام غبار انگیزی تفرقه بصفای جمع دل را صفی نموده
از اضطراب فرو نشاند و طایفه را طمانینه شهود باشد بلطف
جمال و طمانینه جمع الی البقاء و طمانینه ثبات بتجلی انوار جلال
ازلیت که بصفای چشم دل خویش باشد در چشم امام زمان
علیه السلام و اما وثوق پس آن سواد چشم توکل و نقطه دایره
تفویض و سویدای قلب تسلیم است قال تعالی فاذا خفت علیه
فالقیه فی الیم و قال الصادق علیه السلام قال ابوذر رضی الله عنه
هتک ستر من لا یثق بربه و لو کان محبوسا فی صم الصفا خشد نفس
احد حشر وارذل و انزل ممن لا یصدق ربه فیما ضمن له و تکفل
به من قبل ان خلقه وهو مع ذلک یعتمد علی قوته و تدبیره
و جهده و سعیه و یتعدی حدود ربه باسباب قد اغناه الله
عنها و هر طایفه از مبتدیان و ابرار و مقربین را ثقه است
اما مبتدی را پس عبارت است از وثوق بحکم الهی
و مایوس بودن او از مقادرات احکام تا از منازعت

طمانینه یقین

بیان مقام ثقه بالله

رتبه اول ثقه بالله

اقسام فرو نشسته از فتحه اقدام متخلص آید قال علی علیه السلام
اعلموا علما یقینا ان الله لم یجعل للعبد وان عظمت حیلته و قویت
مکیدته و اشتدت طلبته اکثر مما سمی له فی الذکر الحکیم پس
بیقین بداند که کل ما حکم الله به فلا مرد له و لا معقب لحکمه
و ثقه ابرار پس درجه ایست از فوت مقدور و انتقاص
سطوه و البته چنین کسی بروح رضا فایز شود و الادلس لیلی الیقین
سرافراز و الا بلطفای صبر تشفیف گردد فاما ثقه مقربین پس
عبارت است از معاینه اولیت حق تا از محنتهای قصود
و تکالیف حیات و تعریج بمدارج و سایل متخلص گشته و سبقت
بعقول نکرد و هم بامره یعملون و اما خوف پس عبارت است
از انخلاع از طمانینه امن بمطالعه خبر قال الله تعالی یخافون
ربهم من فوقهم و قال الصادق علیه السلام الخوف رقیب القلب
و الرجاء شفیع النفس و من کان عارفا بالله کان من الله
فالفادالیه راجیا و اما جناحان الایمان لیطیر بهما العبد

الی رضوان

بیان خوف

الی رضوان الله تعالی الی ان قال علیه و الخوف یمیت
النفس قال رسول الله صلعم المومن بین المخوفین خوف ما
مضی و خوف ما بقی و بموت النفس تکون حیواة القلب
و بحیواة القلب البلوغ الی الاستقامه و من عبد الله علی
میزان الخوف و الرجاء لا یضل و یصل الی مامولة و کیف
لا یخاف العبد و هو غیر عالم بما یختم صحیفته و لا له عمل یتوسل
به استحقاقا و لا قدرة له علی شیء و لا مفر و کیف لا یرجو و هو
یعرف نفسه بالعجز و هو غریق فی بحر آلاء الله و نعمائه من حیث
لا تحصی و لا تعد فالمحب یعبد ربه علی الرجاء لمشاهدة
احواله بعین سهر و الزاهد یعبد ربه علی الخوف علی
قال ادریس ابن عقیان قد عمل الناس علی الرجاء
قال بل نعمل علی الخوف فالخوف خوفان خوف ثابت
و معارض فالثابت من الخوف یورث الرجاء و المعارض
منه یورث خوفا ثابتا و الرجاء رجاءان عاکف و باد

يصحح العجز والتقصير والحيوة

فالعاكف منه يورث خوفاً تا يتقوى شعبة المحبة والهيبة منه
پس خوف اینست هر طائفه رتبه دارد اما طائفه مبتدیان را
پس عبارت است از خوف از عقوبت که متولد میشود
از تصدیق وعید و ذکر جنایت و مراقبه عاقبت و تقصیر ایشان
در بدو امر و این قسم از خوف است فاما خوف ابرار
و سالکان نیکوکار پس عبارت است از خوف که در دریای
انفاس که مستغرق است در لحظه مشوب بعبادت و اما
خوف مقربین پس نیست الا خوف هیبت و جلال حضرت
ذو الجلال که هنگام مکاشفه و اوقات مناجات عارض
میشود و مانع کشف می آید چنانچه در قصه حضرت موسی
علی نبینا وآله وعلیه السلام در قرآن مجید وارد است و چنان
مشاهده را گاهی مانع از انبساط گردد و اصحاب معاینه را
نزدیک بهلاکت میبرد از غلبه صدمه عزت و اما
رجاء پس آن اضعف منازل مریدان است و گاهی در بعضی

بیان اقسام خوف

اوقات

رعونت پرورده است و حرارت خوف را نشانند تا یکباره
نکشد و سستی را باعث بر عمل میشود و او را بسعی و جد
و اجتهاد و امید دارد و لذت عبادت و صحبت را بکام
دل میرساند و طباع را پایدار از مساهمت بترک مناهی
نماید کما قال الصادق علیه السلام طوبی لمن جاهد لله تعالى نفسه وهواه
ومن هزم جند هواه ظفر برضا الله تعالى ومن جاوز عقله نفسه
الامارة بالسوء بالجهد والاستكانة والخضوع على بساط الله
خدمته فقد فاز فوزاً عظيماً ولا حجاب اظلم واوحش بين
العبد وبين الله تعالى من النفس والهوى وليس لقطعهما سلاح
وآلة مثل الافتقار الى الله تعالى والخشوع والجوع والظماء
بالنهار والسهر بالليل فان مات صاحبه مات شهيداً
وان عاش واستقام اداه عاقبته الى الرضوان الاكبر
قال الله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وان الله
لمع المحسنين الى ان قال عليه السلام كان رسول الله صلى الله عليه وآله

يصلي حتى تورمت قدماه ويقول افلا اكون عبداً شكوراً
اراد ان يعتبر فيه امته فلا يغفلون عن الاجتهاد والتعبد
والرياضة بحال الا وانك لو وجدت حلاوة عبادة الله
تعالى ورأيت بركاتها واستضأت بنورها لن تصبر عنها
ساعة واحدة ولو قطعت اربا اربا الحديث و رجاء
ابرار پس عبارت است از رجائی که میرساند ایشان را
بموفقی که همتهای ایشان صاف میشود برفض ملذوذات
و ملازمت شروط علوم شرعیه و استقصای حدود پرهیزگاری
فی الخبر ان الله یحب معالی الامور واشرافها ویبغض سفسافها
فاما رجاء مقربین پس رجای ارباب قلوب است
و رجای ایشان رجائی است که خداوند اشاره بان کرده
فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و این قسم از رجا
شوق را قوت دهد و عیش را بر صاحبش تیره کند و جز
زهد شیوه اختیار نکند و اما شوق پس عبارت است

رجاء ابرار

بیان مقام شوق

از هبوب

از هبوب قلب بسوی غایب قال تعالى من كان يرجو
لقاء الله فان اجل الله لآت وقال الصادق علیه السلام المشتاق
لا يشتهي طعاماً ولا يلتذ شراباً ولا يستطيب رقاداً ولا يأنس
حميماً ولا يأوي داراً ولا يسكن عمراناً ولا يلبس ثياباً ليناً
ولا يقر قراراً ويعبد الله ليلاً ونهاراً راجياً بان يصل
الى ما يشتاق اليه ويناجيه بلسان الشوق معبراً عما في سريرته
كما اخبر الله تعالى عن موسى علیه السلام في ميعاد ربه تعالى وعجلت
اليك رب لترضى وفسر النبي صلى الله عليه وآله عن حاله انه ما اكل ولا شرب
ولا نام ولا اشتهى شيئاً من ذلك في ذهابه ومجيئه اربعين
يوماً شوقاً الى ربه فاذا دخلت ميدان الشوق فكبر على
نفسك ومرادك من الدنيا وودع جميع المألوفات
واحرم عن سوى شوقك ولب بين حياتك وموتك
لبيك اللهم لبيك وعظم الله اجرك ومثل المشتاق مثل
الغريق ليس له همة الا خلاصه وقد نسي كل شيء دونه

حدیث در بیان شوق

پس نعمت عظیم خواهد بود شوق مایه بسوی جنت است که اهمیتی
خائف را بخشد و محزون را شادمانی دهد و آرزو رساننده آرزو
مند باشد و این شوق او در مذهب این طایفه یعنی ارباب
عرفان و یقین قدری و منزلتی نباشد و شوق محبت شوق است
که حب الهی به جویبار یمن زرع کند و تعلق کند قلب را
بصفات مقدسه حضرت دوست پس مشتاق کند او را
برای معاینه لطائف کرم و آیات تره او عزت او لا وه
و اعلام فضل او سبحانه و آتش این شوق را بر روح آن فرد می شنر
و مواد و مسرت انگیز او در اسوب و اردو خوشی ها ابها او را
همرفوج گیرد حضرت سید السجاد سلام الله در حق عرفا میفرماید
شربوا بالکاس محبتهم من صرف هواه و ما مزجوا این است
که شوق مقرب آتش سوزاننده ایست که مشتعل میکند او را
صفو محبت پس طلب تسلی نموده است عیش دور کرد و حشم
عیش من پوشیده از صبر تعزیت که بهیچ نشود و ارام
نگرد

بیان مقام رضا

نگرد و جز بلقای دوست ساکن نشود کما قال علیه السلام
السلوة ساد الشوق و اما رضا پس عبارت است از وثوق
صادق حیث ما وقف العبد لا یلتمس متقدما و لا متاخرا
طلب مزید کند و نه طلب تبدیل حال و اهش کرده و مشکل
مسلکی بر عوام این مقام باشد و اما خواص را پس از این
سلک است قال تعالی ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و قال
الصادق علیه السلام صفة الرضا ان یرضی المحبوب و المکروه
و الرضا شعاع نور المعرفة و الراضی فان عن جمیع اختیاره
و الراضی حقیقة هو المرضی عنه و الرضا اسم یجتمع فیه معانی
العبودیة و تفسیر الرضا سرور القلب بالموجود ترک و بالمفقود
کفر و بها فارجان من سنة الرضا و العجب ممن یدعی العبودیة
لله عز و جل کیف ینازعه فی مقدوراته حاشا الراضین
العارفین عن ذالک و از آیه وافی هدایه ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة معلوم میشود که قاصد الی الله یعنی

مراتب و درجات مقام رضا

اگر تصمیم عزم نموده بر تجرد از برای طاعت بعنوانی که مجاهده
و ریاضت تن داده بهیچ سببی نرسد الا آنکه قطع کند و هیچ مانعی
به پیشگاه سلوکش نیاید الا آنکه منع کند و هیچ شقی نرسد الا آنکه
سهلش شمارد یکی از شرائط راه او برای وصول مقام رضا است
و او را اجب مراتب هر طائفه رتبه ایست اما عوام یعنی
مبتدیان از اهل اسلام را خواه تحصیل علم کرده باشد و خواه
نکرده باشد که در اصطلاح اهل بیت ایشان داخل زمره
خواص نشیند پس عبارت است از رضای بالله ربا و بمحمد
صلی الله علیه و آله و سلم نبیا و بعلی و احد عشر من اولاده علیهم السلام
ائمة و اولیاء و بسخط عبادت نا دون حق و نبوت و ولایت
نا دون ایشان علیهم السلام و این قسم از رضا قطب رحای
اسلام است که پاک میکند خلق را از شرک اگر صحت این
مرحله را سه شرط باشد یکی آنکه خداوند احب اشیاء باشد
بسوی عبد و او را باشد در همه چیز نسبت به تعظیم و احترام
اینها باشد

مراتب مقام رضا

اشیاء باشد بطاعت و حضرت محمد و آل اطهار او علیهم السلام
احق ناس باشند در نظر او در اتباع طریقه شریعت و حقیقت
من حیث المعاش و المعاد و اما رضای طائفه خواص
پس عبارت است از رضای عن الله فی کل ما قضی و آیات
قرآنی در باب رضا صریح در این رتبه است و این رتبه
از اوائل مسالک اهل اختصاص است و صحت این رتبه
به شرط وابسته است اول آنکه هوای حالات در نظر او
که اگر چیزی از او فوت شود غمناک نگردد و اگر چیزی از وی
باد بیاید شادمان نشود دویم سقوط خصومت نسبت
بخلق است جناب والد قدس الله سره میفرماید

یاد دارم نام و ننگم باد داد یاد دارم صلح و جنگم باد داد
صلح کردم با هر آنکو جنگ کرد سوی من او از بدی آهنگ کرد
جنگ کردم روز و شب با نفس خویش تا که بردم لشکر جان را به پیش
الی آخر ما افاد رحمه الله تیم خلاصی از زمانه [illegible]

واین شرایط مناسب فرمایش حضرت صادق علیه السلام است
که در حدیث شریف او گذشت فتدبر هر که مرید با اراده حق شد
و فانی از اختیار خویش آمد در نا ملایمات چه کراهی میتواند خواهد
زد والبته شادمانی او بجز حضرت دوست و قرب او غرضی نباشد
بعد ملایمی صورت نبندد و چون مستقر در مطالعه حکم و قضا
شد چه الحاحی در سؤال برای او باقی خواهد بود مگر آنچه را که محض
تذلل عبودیت و استحقاق ربوبیت مقتضی آید چنانکه از بعض
ادعیه در این باب وارد است واما رضای مقربین پس عبارت
از رضا برضای پروردگار بحیثیتی که برای عبد بهیچ وجه سخط در رضائی
باقی نماند این بود که حضرت صادق سلام الله علیه فرمود که راضی
از جمیع اختیار خود فانی است و این رتبه از رضا عبد را
بر انگیزاند برای ترک تحکم که تمامه نالی گرفتار این مغبنند
و همه غافل از عیب آن و از برای حسم مواد اختیار
بحیثیتی که تمیز میان جنت و نار نگذارد واما وصول

رضای مقربین

اما مقام وصول موافق حضرت

ولی

پس این عبارت در اخبار بسیار وارد است از جمله قال علیه السلام
ان الله تعالی شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا الی ان قال
علیهم واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا
الحدیث و در دعاست اللهم البسنی خلع العزة والقبول وسهل لی
مناهج الوصلة والوصول وتوجنی بتاج الکرامة والوقار والف بینی وبین احبائک فی دار الدنیا ودار القرار
ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی وقال الصادق
علیه السلام فی حدیث له ع وحروف العبد ثلثة العلم والعیان
والوصال فالعلم علمه بالله تعالی والعیان بونه عمن سوی الله
والوصال ولوه من الله تعالی بلا کیف ولا حجاب و در
تفسیر کلمه قد قامت الصلوة از حضرت امیر علیه السلام گذشت که
ای حان وقت الزیارة والمناجات وقضاء الحوائج و درک
المنی والوصول الی الله عز وجل و در دعای حضرت امام علی
علیه السلام است الهی کیف استدل علیک بما هو فی وجوده
مفتقر الیک الی ان قال ع ومنک اطلب الوصول

قال تعالی

الیک وبک استدل علیک شک نیست که وصول و قرب
و دنو و لقا و امثال اینها که در عبارات اخبار و آیات
و ادعیه وارد است نه آنست که از ظاهر آن عبارات
باذهان دور میان میرسد زیرا که مستلزم آنست که حق
در طرف واقع شود یا مشار الیه بمکان باشد یا العیاذ بالله
جسم و جسمانی باشد و همه اینها باطل است و قول با آنها
کفر است آیا ندیدی که حضرت صادق سلام الله علیه فرمود
و دنوه من الله تعالی بلا کیف ولا حجاب و یافتن این
معنی موقوف است بشرح معنی اعتصام و صحبت و قصد و
ارادت و تحقیق حال که اول درجه آن نسبت بمبتدیان
فی الجمله معلوم گردد و بیان شهود و سقوط تفرقه ابرار
تا درجه دویم آن نسبت با برار اظهار توان کرد و رتبه دیگر
لا یدرک منه لغة ولا مقدار الا اسم معارف و لمح اشاره
و شرح این مراتب در این مختصر از دار نبود چه تا لفظی

تم

تشبیه من غیر تعطیل و اثبات صفات من غیر تشبیه و تعلیم جمع
و صفای میدان فنا و ارسال صفات بر شواهد و ارسال وسایط
بر مدارج که از افق حقیقت استیناس شود و فنای معرفت در
معروف و فنای عیان در معاین و فنای طلب در حق هستی
و فنای از شهود فنا تا برق العین را که بحر الجمع ساکنا
بوصل البقا مشخص بتشخیص علمی نشود بیان این مطلب بفهم مستمعان
نزدیک نباید و شرح این مراتب را دفتری از نو باید بلکه دفترها
کفایت نکند عود و تحقیق سابقا که گذشت در تنهید
متعلق باقلیم ششم است که اقلیم محشر باشد و اقلیم قیامت
و از آنجا که موافق اخبار قیامت دو قیامت است یکی
قیامت صغرا که هنگام قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم
بر پای میشود و از عظمت آن انبیای پیشین علیهم السلام نیز از آن
در کتب خود خبر داده اند از جمله حضرت دانیال علیه السلام است
که در دوازده فصل خود به تفصیل موافق آنکه در اخبار ائمه اهل البیت

و اردست خبر داده و تفصیل آنرا در آخر کتاب آیات الهیه
معروض داشته ایم و موافق احادیث بیشتر آیات قرآنیه
که درباب قیامت وارد است مقصود همین قیامت است
دویم قیامت طامة الکبری که بعد از طی آن اقلیم منتقل
باقلیم هشتم میشوند لهذا در نماز دو تشهد مقرر گشته یکی تشهد
صغرا و یکی تشهد کبری و چون مقام قیامت مقام ظهور آثار
جلالیه حق است و ظهور سلطنت کبرای محمد و آل محمد صلی الله علیه
و آله و سلم که لمن الملک الیوم جواب آید که لله الواحد
القهار لهذا در تشهد ذکر شود این معنی را مقرر فرموده اند
مختصرا در تشهد اول و مبسوطاً در تشهد دویم یعنی شهادت
بان لا اله الا الله وحده لا شریک له و شهادت برسالت
حضرت محمد صلعم و ذکر قیامت مختصرا که شهادت بولایت
علی و آل علی علیهم السلام اجمالا و کلیة در آن دو شهادت
ذکر میشود چنانچه سابقا گذشت و اما در تشهد ثانی با کمال

بیان آنکه تشهد اول در قیامت صغری و تشهد ثانی متعلق بقیامت کبری است باقلیم هشتم

تفصیل

تفصیل ذکر میشود حضرت رضا سلام الله علیه میفرماید فاذا
تشهدت فی الثانیة فقل بسم الله و بالله والحمد لله والاسماء
الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة
صلی الله علیه و آله الطاهرین و لا تزید علی ذلک و درباب
تشهد دویم میفرماید فاذا صلیت الرابعة فقل فی تشهدک
بسم الله و بالله والحمد لله والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله
بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة التحیات لله والصلوات
الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات
الناعمات المبارکات الصالحات لله ما طاب و زکی
و طهر و نمی و خلص و ما خبث فلغیر الله اشهد انک نعم الرب
و ان محمدا صلی الله علیه و آله نعم الرسول و ان علیا علیه السلام
نعم المولی و ان الجنة حق و النار حق و الموت حق و البعث

حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا
الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم
محمدا و آل محمد افضل ما صلیت و بارکت و ترحمت و سلمت
علی ابراهیم و آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید اللهم
صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء والحسن والحسین
و علی الائمة الراشدین من آل طه و یس اللهم صل علی
نورک الانور و علی حبلک الاطول و علی عروتک الاوثق
و علی وجهک الاکرم و علی جنبک الاوجب و علی بابک
الادنی و علی مسلک الصراط اللهم صل علی الهادین المهدیین
الراشدین الفاضلین الطیبین الطاهرین الاخیار الابرار
اللهم صل علی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
و علی ملائکتک المقربین و انبیائک المرسلین و رسلک اجمعین
من اهل السموات والارضین و اهل طاعتک اکتعین

و اخصص

و اخصص محمدا افضل الصلوات والتسلیم السلام علیک ایها النبی
و رحمة الله و برکاته السلام علیک و علی اهل بیتک الطیبین
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم سلم عن یمینک
و ان شئت یمینا و شمالا و ان شئت تجاه القبلة آیه کریمه
و هر که اندکی تأمل کند در سفارش مبارکه که آنحضرت علیه السلام
برای تشهد اول و تشهد دویم و برای سلام ذکر فرموده شبهه برای
او در تطبیقی که بحول الله معروض داشتیم انشاء الله نخواهد ماند
در تشهد اول که متعلق بقیامت صغری است سلام نیست زیرا
که در آن قیامت به بهشت موعود نمیروند و اما در تشهد ثانی چون
در بهشت محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین هستند و عباد صالحین
و ملائکه لهذا بهمه سلام میکند و فارغ میشود و اما آنچه
گفتیم که دو سجده متعلق باقلیم برزخی است که موقوف بموت است
در حالت سجده باید دست دهد و لهذا پشت تمامی بالا
باید بکند و پیشانی بر زمین که مزاج مرگ دارد بگذارد

که سفر خواص و مظهر ارواح طالعه از قلب و جلوه‌گاه ذات است
و از همه چیز قطع تعلق کرده روی بگردانند و از اینجا که رای ارکعتی
دو موت و دو حیات برقرار است که اقتضا اثنتین و احیاء
اثنتین بعد از هر رکعتی دو سجده مقرر آمد و چون دو موت
و دو حیات در عالم کینونت برقرار است دو سجده برقرار
آمد و دو جلسه هر یک بعد از سجده که بعد از هر موتی احیائیست
و بعد از هر فنائی بقائی و بعد از برخاستن از سجده اول چون
سالک به بقای اول بعد از فنای اول میرسد و سیرش
ناتمام است و هستی خود را مشاهده میکند و حضرت امیر علیه السلام
میفرماید وجودک ذنب لا یقاس به ذنب لهذا استغفار
که بعد از نشستن از سجده اول توبه و استغفار نماید و تا فنای
از فنا نصیب سالک نشود کارش بانجام نمی‌آید چنانکه
در اخبار وارد است که در آخر کار مرگ را هم سر میبرند
و آنگاه زندگی پاینده‌ای خواهد بود و لهی دار الوالد
لا ه

بیان آن مسئله که اینست سجده ... و شغول تعظیم ... شرح باید

سره حیث قال مرا عهدیست با جانان که از جانان
بی خبر باشم اگر دارم خبر از جان ز جانان بی خبر باشم
فنائی از فنا باید که تا گردد بقا حاصل همبرین گفت این تطلب
ز رهان بی خبر باشم حضرت صادق سلام الله علیه
میفرماید ما خسر والله قط من اتی بحقیقة السجود ولو کان فی العمر
مرة واحدة الی ان قال ع ولا بعد عن الله تعالی ابدا من احسن
تقربه فی السجود ولا قرب الیه ابدا من اساء ادبه وضیع حرمته
بتعلیق قلبه بسواه فی حال السجود فاسجد سجود متواضع ذلیل
علم انه خلق من تراب یطؤه الخلق وانه رکب من نطفة
یستقذرها کل احد وکون ولم یکن وقد جعل الله معنی السجود
سبب التقرب الیه بالقلب والسر والروح فمن قرب
منه بعد من غیره الا تری فی الظاهر انه لا یستوی حال السجود
الا بالتواری عن جمیع الاشیاء والاحتجاب عن کل ما تراه
العیون کذلک اراد الله تعالی امر الباطن فمن قلبه کان

ذکر حدیث که مطابق آنچه بیان شد بیان سالکان است و دقایق آن

ذکر حدیث که مطابق ...

مشتغلا فی صلواته بشیء دون الله تعالی منه فی صلواته قال الله تعالی
ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه وقال رسول الله صلی الله علیه وآله قال الله عزوجل
ما اطلع علی قلب عبد فاعلم فیه حب الاخلاص لطاعتی لوجهی وابتغاء
مرضاتی الا تولیت تقویمه وسیاسته وتقربت منه ومن اشتغل
فی صلواته بغیری فهو من المستهزئین بنفسه واسمه مکتوب فی دیوان
الخاسرین و در مناجات شعبانیه است الهی هب لی کمال
الانقطاع الیک وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق
ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة وتصیر ارواحنا
معلقة بعز قدسک والفنا الهی والحقنی بنور عزک الابهج
فاکون لک عارفا وعن سواک منحرفا اگرچه هر یک از این دو
عبارت متعلق بمرتبه از توحید است عبارات اولی متعلق بتوحید
صفاتی و عبارات ثانیه متعلق بتوحید ذاتی است و شرابی که نصیب
صاحب این مقام است شراب طهور است و نصیب صاحب
مقام اول شراب زنجبیل که سلسبیل گویند للبسط والتفسیح

بیان مقام فنا و بقا که متعلق بهما است و قعود بعد از سجده ...

چون اسم فنا و بقا در باب سجود برده شد و این دو عبارت
بگوشهای اهل زمان عجیب و غریب می‌آید مخصوص در نظر
کوتاه نظران و اگر طعنه در این باب زنند امثال این بحث و احادیث
لازم آمد که فی الجمله اشاره به بعضی از آنها بشود والله ولی التوفیق
در باب رضا حدیث گذشت که حضرت صادق سلام الله علیه
میفرماید والراضی فان عن جمیع اختیاره حضرت امیر علیه السلام
در باب نفس کلیه الهیه میفرماید لها خمس قوی بقاء فی فناء
ونعیم فی شقاء وعز فی ذل وفقر فی غناء وصبر فی بلاء ولها
الرضا والتسلیم وهذه هی التی مبدؤها من الله والیه تعود
قال الله تعالی ونفخت فیه من روحی وقال الله تعالی یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة والعقل وسط
الکل و در حدیثی از آنحضرت علیه السلام گذشت در وصف
بعضی از اهل ایمان لقد احیی قلبه وامات نفسه حتی دق
جلیله ولطف غلیظه الحدیث و در حدیث دیگر میفرماید

و بموت النفس یکون حیوة القلب و در باب معراج حدیثی
در این باب [illegible] خوانده آمد که این حال حضرت ختمی مآب
صلی الله علیه و آله در معراج دست داده و احادیث باین مضمون
بسیار است که همه در کتب معتبره امامیه است فنا را مراتب بسیار است
عاشقان را هر زمانی مردنی است   مردن عشاق خود یک نوع نیست
فنا مقام دوم از مقامات عشره نهایات است
بوجه اجمال که مقصود بعد از طی تفصیل دیگر این مقام را برای عبد
حاصل میشود و سالک غیر مجذوب را وقتی دست دهد اجمالا
که بما ورای حجاب رسیده از معارضات تفرق مع الهدام
بر کنار شده بکشتی که دیگر هیچ قاطعی او را قطع ننموده و لو
قطع دریا را نماید چنانکه حضرت صادق علیه السلام تصریح فرموده
حظی دلنزی بگرداب تلونش مستغرق نکرده او را از ولایات
لغت در گذشته خیمه بلند اساس استقامت فوق حدود
علمیه بر پای لوایح نور وجودش فرو گرفته باشد پرده های شئونات را

قطع کرده

بیان اینکه چگونه عبد بمقام
فنا سیر و درک بقا ادراک
چه احوال

قطع کرده بخلعت نعوت قدسیه گشته که موافق اصطلاح ملکه
قدسیه فرموده اند پس السنه اشارات از ساحت قدسش
کوتاهی گرفته مالک مملکت سلطان صحت در ورود گشته بپایه
گلستان الم تر الی ربک کیف مد الظل جهد آسایش نهاده
غبار هیچ حیرتی بر دامن پاکش ننشیند بمشاهده نهاد عزت
در آمده زنده بحیوة جمع شده نفس افتخار رسیده و نفس
هیبت دست از زندگی عوالم اعتدال کشیده و دارد شهنشاه
شهرستان ولایت ردای اختصاصش بقامت سرجان برسید
تا بادهای سموم رسومی گلشن هیبت فؤادی او نوزد تا کجا رسد
که دامن ضبط و خودداری از شدت طرب از دستش بدر رود چنانچه
از دست حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام رفته رب ارنی
انظر الیک در دو جان با ایمانش شد پس از اشتغال بجبر
بسی دلتنگ و ملول گشته تعظیمش قائم باشد و سر از پای نشناخته
بشناوری دریای شوق در آمده دامن تمکن از دست بدهد

و در بحر سرور مستغرق گشته صبرش بسی نایم باشد و پس از عبور
ابواد انتظار مستخلص آمده از سرگردانی وادی طلب فارغ آمده
از دریای حیرت بدر آید پس دیگر خوف نقیصت و ملال
برای او نباشد و دیانتش مستعار بوده استقرار یابد و در این
وقت ای لب که امر برای او عظیم شود و عنایت الهی
و فضل و رحمت الا اللهی شامل احوالش گشته دست اعتصام
بحبل المتین اهل عصمت علیهم السلام زده از شوائب اعتلال
و کدورات استدلال ساحت دل را شسته و شستشو نموده
از تفرقه سر مستخلص آید پس از دست کونین و تفرقه شأنین
رهائی یافته چشم دولش زنده بحسن نظر مایه تعظیم و حسن
اعتبار آمده تفرقه میان صفات و ذات را از میان
برگرفته که کمال التوحید نفی الصفات عنه انوار دلالت
از افق حقیقت سراپای وجودش بتابد و جز شراب
وصل و قرب تشنگی او فرو ننشیند و کام جانش سیراب

نماید

احادیث در باب حالات
قبل از فنا

نماید قال الصادق علیه السلام المشتاق لا یشتهی طعاما و لا
یلتذ شرابا و لا یستطیب رقادا و لا یأنس حمیما و لا یأوی دارا
و لا یسکن عمرانا و لا یلبس لینا و لا یقر قرارا و یعبد الله
لیلا و نهارا راجیا بان یصل الی ما یشتاق الیه و یناجیه
بلسان الشوق معبرا عما فی سریرته کما اخبر الله تعالی عن موسی
فی میعاد ربه تعالی و عجلت الیک رب لترضی و فسر النبی
عن حاله انه ما اکل و لا شرب و لا نام و لا اشتهی شیئا من ذلک
فی ذهابه و مجیئه اربعین یوما شوقا الی ربه فاذا دخلت میدان
الشوق فکبر علی نفسک و مرادک من الدنیا و ودع جمیع
المألوفات و احرم عن سوی معشوقک و لب بین حیوتک
و موتک لبیک اللهم لبیک الی ان قال و مثل المشتاق
مثل الغریق لیس له همة الا خلاصه و قد نسی کل شیء دونه
حضرت امیر علیه السلام میفرماید ان من احب عباد الله
الیه عبدا اعانه الله علی نفسه فاستشعر الحزن و تجلبب الخوف

فظهر مصباح الهدى في قلبه واعدّ القرى ليومه النازل
به فقرّب على نفسه البعيد وهوّن الشديد وارتوى من
عذب فرات سهلت له موارده فشرب نهلاً وسلك
سبيلاً جدداً قد خلع سرابيل الشهوات وتخلّى من الهموم الا همّاً
واحداً انفرد به فخرج من صفة العمى ومشاركة اهل الهوى وصار
من مفاتيح ابواب الهدى ومغاليق ابواب الردى
قد ابصر طريقه وسلك سبيله وعرف مناره وقطع غماره
واستمسك من العرى باوثقها ومن الحبال بامتنها فهو من
اليقين على مثل ضوء الشمس قد نصب نفسه لله سبحانه في ارفع
الامور من اصدار كل وارد عليه وتصيير كل فرع الى اصله مصباح
ظلمات كشاف عشوات دليل فلوات يقول فيفهم ويسكت
فيسلم قد اخلص لله فاستخلصه فهو من معادن دينه واوتاد
ارضه قد الزم نفسه العدل فكان اول عدله نفي الهوى
عن نفسه يصف الحق ويعمل به ولا يدع للخير غاية الا امّها

ولا مظنة

ولا مظنّة الا قصدها قد امكن الكتاب من زمامه فهو
قائده وامامه يحلّ حيث حلّ ثقله وينزل حيث كان منزله اى
مضامين اين حديث شريف را درست ملاحظه كن كه
مطابق است بجميع فقرات ادعيه تماماً آنچه معروض داشتم
و بسيار بسيار در مضمونى كه در دعاى كميل رحمه الله است اسئلك بحقك
وقدسك واعظم صفاتك واسمائك ان تجعل اوقاتى
في الليل والنهار بذكرك معمورة وبخدمتك موصولة واعمالى
عندك مقبولة حتى تكون اعمالى واورادى كلها وردا
واحدا وحالى في خدمتك سرمدا الى ان قال ع والدوام
في الاتصال بخدمتك حتى اسرح اليك في ميادين السابقين
واسرع اليك في البارزين واشتاق الى قربك في المشتاقين
وادنو منك دنو المخلصين واخافك مخافة الموقنين واجتمع
في جوارك مع المؤمنين و بسيار بسيار در مضامين مناجات خمسة
عشر را كه همه مضامين است كه مختصرا معروض گرديد حضرت

و ذكر اخبارى كه شاهد حالات قبل از فنا است

امير المؤمنين سلام الله عليه در حديث مبسوطى كه بكميل عليه الرحمة فرموده
روزى كه دست آن مرحوم را گرفته بصحرا تشريف برد پس
آهى كشيد فرمود يا كميل ان هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها
فاحفظ عنى ما اقول لك الناس ثلثة فعالم ربانى ومتعلم على سبيل
نجاة وهمج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم
يستضيئوا بنور العلم ولم يلجؤا الى ركن وثيق الى ان قال ع
والعلماء باقون ما بقى الدهر اعيانهم مفقودة وامثالهم في
القلوب موجودة ها ان ههنا لعلما واشار الى صدره لو اصبت
له حملة بلى اصيب لقنا غير مأمون عليه مستعملا آلة الدين
للدنيا ومستظهرا بنعم الله على عباده وبحججه على اوليائه او منقادا
لحملة الحق لا بصيرة له في احنائه ينقدح الشك في قلبه لاول
عارض من شبهة الا لا ذا ولا ذاك او منهوما باللذة سلس
القياد للشهوة او مغرما بالجمع والادخار ليسا
من رعاة الدين في شيء اقرب شيء شبها بهما الانعام

انعام سائمه چرنده

السائمة

السائمة كذلك يموت العلم بموت حامليه اللهم بلى لا تخلو
الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا
لئلا يبطل حجج الله وبيناته وكم ذا واين اولئك اولئك
والله الاقلون عددا والاعظمون قدرا يحفظ الله بهم حججه
وبيناته حتى يودعوها نظرائهم ويزرعوها في قلوب اشباههم
هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة وباشروا روح اليقين و
استلانوا ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش منه
الجاهلون وصحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقة
بالملأ الاعلى اولئك خلفاء الله في ارضه والدعاة الى دينه
آه آه شوقا الى رؤيتهم يا كميل انصرف اذا شئت
حضرت او را مرخص فرمود كه خلوت اختيار فرمايد
باجمله مضامين اخبار وادعيه وآيات كه شاهد آنچه معروض
گرديد باشد بسيار است چنانچه شبهات كه القا ها
شده نيز فراوان است باجمله عيه سالك سكينه چون

بیان مراتب فنا

طی مقامات و مراتب معروضه نمود آنگاه بمقتضای
کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام
پروانه وار خود را بشمع شبستان زند و بدریای بی انتهای
فنا غوطه ور گردد و تمامی مادون حق را مضمحل و متلاشی
یابد علماً و جهداً یعنی عیاناً ثم حقاً که بیابد حق را بالحق و بمعنی
عرفت الله بالله فایز گردد و انوار کبیر الاقتدار را بی زوال
مع ذاته بذاته او را فرو گیرد و شهادت شهد الله انه
لا اله الا هو هنگام فنای تام رسوم انیت او را در مشهود
و این معنی نسبت متفاوت حال مبتدی و متوسطین که
باصطلاح اهل بیت علیهم السلام ابرارش خوانند و اهل انتها
که مقربین نامند متفاوت است پس فنای اهل ابتدا
که مریدش نامند عبارت است از فنای معرفت
در معروف بتجلی معروف برای عارف و این را
فنای علمی نامند کما قال علیه السلام الحمد لله المتجلی لخلقه
بخلقه.

بخلقه و این نسبت باوایل حال مبتدی باشد و چون
باواسط کار رسد فنائی که باو دست دهد عبارت باشد
از فنای عیان در معاین که هم بچشم باز بینم یار را و این است
فنا جهداً و چون باواخر کار رسد که نزدیک باشد باوایل
مقام ابرار فنای او عبارت باشد از فنای طلب
در وجود و هو الفناء حقاً و اما فنای متوسطین یعنی ابرار
پس عبارت باشد از فنای شهود طلب باعتبار سقوط
او در اوایل حال چنانچه در اواسط امر عبارت است
از فنای شهود معرفت باعتبار اسقاط او فنا ما در
اواخر کار فنای ابرار نیست الا فنای شهود عیان
باعتبار اسقاط آن و اما فنای اهل انتها که مقربینشان
گویند پس عبارت است از فنای از شهود فنا
در حالتی که بر فنای عین جمع درخشندگی گیرد کما قال
الامام علیه السلام فی دعائه و فی وجوهنا لمعات برق

حدیث در بیان مقام فنا
در مقام ابرقی

القرب من آثار رحمانیتک و حضرت امیر سلام الله علیه
میفرماید لقد احیی قلبه و امات نفسه حتی دق جلیله و
لطف غلیظه و برق له لامع کثیر البرق فابان له الطریق
و سلک به السبیل و تدافعته الابواب الی باب السلامة
و دار الاقامة و ثبتت رجلاه بطمأنینة بدنه فی قرار الامن
والراحة بما استعمل قلبه و ارضی ربه پس استغراق لجه دریای
بی پایان جمع او را دست داده باشد یعنی استیلای قهرمان
سلطان جلال در دل پاکش لب لا تکن افکنده تخت بقا
زده باشد چه جمع بر جامع است و تفرقه علم او است
جمع جمع مراد است قبل از اظهار مرید و هر که را حق جمع
کند بحقیقت تفریق کند او را بعلم پس جمع حقیقت
مراد او و تفرقه شرایط علمش باشد و هر که را جمع گشته
از اغیار و متفرق گشته او را اعتبار متفرق اند احکام
او بحکم اختیار بدون اختیار او که لا یسبقونه بالقول

وهم

بیان فنا از فنا

وهم بامره یعملون و در این مقام فنای از فنا روی
آورد چه در فناهای اول از تمامی ماسوا فانی گشته
اما نفس فنا باقی است و گذشتن از آن نیز لازم است
که مرگ هم سر بریده شود و آخر من یموت ملک الموت
که از وجود و عدم سبکتر در عدم در عدم فنا شاهد و صاحب علم
زیرا که انجا که روز حکمی است از ممالک حضرت احدیت
شب نیز یکی از ممالک اوست و چنانچه نور مخلوق است
ظلمت را نیز آفریده و کلمه جامعه جاعل الظلمات و النور
معروف است این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
میفرماید که چون از سدرة المنتهی گذشتم پیوسته مرا از دریاهای
نور بدریاهای ظلمت می افکندند و از دریاهای ظلمت
بدریاهای نور داخل مینمودند و از اینجا است که
در اخبار وارد است که سجده دویم را آنحضرت صلوات الله علیه اعتبار
بدون امر پروردگار بجای آورد زیرا که در مقام فنای

اول اثری از عبد باقی نمیماند دیگر چه جای امر و امر
و مامور و مامور به چه این کثرات تماما محذوف خواهد بود
ولیکن چون بفنای دیدیم که فنای از فنا باشد رسید
باقی بالله و صاحب جمع الجمع میشود آنگاه هر یک از آن مقام
الهی گماهی بجای خود قرار میکرد و در بیان این رفرف
اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که در مقام قاب
قوسین او ادنی خطابی از جانب رب العزه رسید که ای
احمد ص بایست در خدمت من چون این خطاب رسید
بر خود لرزیدم و از خود تهی شدم و چنان خیال کردم
که تمامی عالم مرده اند و صدای تسبیح ملائکه را نمیشنیدم و نه
دانستم که تا تجلیات انوار جلالیه روی ننماید و دبدبه
نکند و قهرمان سلطان ازل طلوع ننماید و صولتش بر دل
ننشیند اضمحلال عوالم امتی دست ندهد چنانکه حضرت
امیر المومنین سلام الله علیه در شرح حقیقت میفرماید که کشف

سبحات

[illegible]

سبحات الجلال من غیر اشاره کشف غطاء دولت
مخفی نماند که آنچه معروض آمد از تجلیات الهیه در تربیت
عبد یه جمیعا نسبت بصاحبان تجرید و تاج داران
ممالک تجرید و در حلقه داران سلسله مجامع تفرید و توحید
یعنی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله که قطب دایره امکان
و اولین نقطه پرگار اکوانند که چون کلمه از کلمات آن
اطفال ابجد خوان سرادق انوار جمالشان بگوش
دل معدومات گفته آمد باده محبت نوشیده و مدهوش شدند
و بپای رقص کنان معلق در بر آسمان وجود زدند نفخه
و دمی یعنی قطرۀ از یمی از روح مجسمی بحضرت مریم ع دمید
عیسی مریم رسید جامه کسوت درید و رخت تجرد برید
خلعت تفرید پوشیده باده توحید نوشیده سرگرم خطاب
مستطاب روح الهی گشته با ملکوتیان چهارم آسمان
همدستان آمد ذره از شعاعی از اشعه انوار جلالشان

[illegible]

که از پس چندین حجاب علوی جز حجاب موسوی کوشه
نقاب کنار زده آیا دانی او روی بوزان نهاده طور را غرق
نور رحمت سبحانی شد و او دانه ادله مانده و نه ثانی نه ثمی
و نه نشانی و معنی لن ترانی سخت و قف آیه انی انا الله
الیک ورد لبش و نثار گشته بتاج افتخار کلیم اللهی جانش
سرافراز آمد کما قال ع علیه السلام انا حملت نوحا فی السفینه
انا صاحب یونس فی بطن الحوت انا الذی جاوزت
موسی فی البحر الی ان قال ع انا الخضر معلم موسی انا معلم
داود و سلیمان انا ذوالقرنین انا الذی رفعت سمکها باذن
الله تعالی انا دحوت ارضها انا المنادی من مکان
بعید الی ان قال علیه السلام انا تکلمت علی لسان عیسی
فی المهد الی ان قال ع انا اللوح المحفوظ الی انتهی علم
ما فیه و در خطبه علیه السلام انا منزل الملائکة منازلها
انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل یا مر قیوم لم یزل

انا المنادی

انا المنادی لهم الست بربکم الی ان قال ع انا المتکلم
بالوحی الی ان قال علیه السلام و انا باب السجود انا العابد
انا المعبود انا الشاهد انا المشهود انا صاحب السندس
الاخضر انا المذکور فی السموات و الارض و کفایت
میکند در این باب اینکه میفرماید انا صاحب الطور
انا ذالک النور الظاهر انا ذالک البرهان الباهر
و انما کشف لموسی ع شقص من شقص الذرمن المثقال
بیا دار ازین عبارات خیالات پریشان شود که مردی نخر
هر یک ازین مضامین در اخبار و ادعیه مشهوره و اندر
و در آیات قرآنی نیز آنانچه صاحب تمیز بعضی از آنها را
کمتر ادراک میکند نه مقصود عزل خداوند از مملکت است
نعوذ بالله یا حلول و اتحاد یا وحدت وجود چنانکه
بعضی گفته اند یا امثال این چیزها که جمیعا باطل
و قول بآنها کفر و قایل بآنها ملعون است و خدا

و رسول و ائمه علیهم السلام از ایشان بیزار فی المثل اگر نور
آفتاب بآینه بتابد و از آینه ضوئی بدیوار بیفتد و آینه
بگوید که روشنی بدیوار افکندم نه آن است که مدعی آن شده
باشد که روشنی از من است و دخلی بآفتاب ندارد یا آفتاب
نیفکنده و غافل مباش که مثل از حیثیتی مقرب است
و از حیثیتی مبعد و لله المثل الاعلی خداوند خداوند است
نه شبهی دارد و نه ضدی و نه ندی و نه نهایتی و نه کیفیتی و نه
نقار یعنی محرم مع القلوب ان تمثله و مع الاوهام ان تحده
و مع الضمایر ان تصوره اجل و اعز از ادوات خلق و از صفات
و سمات بریه خود تعالی عن ذلک علوا کبیرا السلطان من
جمیع الجهات که ادراک کنهش محال است نه تحلیل خلق
شود و صورت ترکیب نگیرد مشیه ندارد و از اشاره بری و دور
هر که تشبیهش کرد دور ماند و هر که توهمش نمود اراده او
ننمود تمامی عوالم وجود مصنوع او اسمای او لعبیر است

وافعال

وافعال او تفهیم و کنه او تفریق میانه او و خلق او
متغیر بتغیر خلق نمیشود منجلی است نه باستهلال رویت
مباین است نه بمسافت نزدیک است نه بمدانات
موجود است نه بعد از عدم فاعل است نه باضطرار
مقدر است نه بفکرت مدبر است نه بحرکت از منه
و اوقات مصاحب او نیست امکنه محاور او نیستند
صفات تحدید او نمیکند ازلی است و ابدی ازلیتش در
عین ابدیت و ابدیتش در عین ازلیت چنانکه
اولیتش در عین آخریت و آخریتش در عین اولیت
ظهورش در عین بطون و بطونش در عین ظهور است
نه جوهر است و نه عرض قرینی ندارد بمعنی اینکه جسمانی
نباشد صاحب معنی ربوبیت بوده قبل از آنکه
مربوبی باشد و حقیقة هذا الهیة قبل از مالوه و معنی
العالم قبل از معلوم و انتهی نیست مگر بعد از معرفت

او و معرفتی تمام نیست مگر باخلاص و باوجود تشبیه اخلاص
صحیح معنی ندارد آنچه در خلق است در خالق نیست و هر چه
در مصنوع او ممکن است در او ممتنع و محمد صلی الله علیه و آله
بنده او و پیغمبر او که افضل جمیع انبیاست و ائمه و آل او علیهم
السلام نیز بندگان خاص او سبحانه و خلفای حق
و ائمه خلق بدون اینکه تفویض فرموده باشد خلق کردن
یا رزق دادن و امثال ذلک را بایشان علیهم السلام
چنانچه ابوالحسن علی بن احمد دلال قمی میفرماید که جماعتی
از شیعه اختلاف کردند در اینکه خداوند عز و جل تفویض
کرده است بسوی ائمه علیهم السلام اینکه خلق کنند و رزق
دهند پس بعضی گفتند این محال است و برای غیر خدا
جایز نیست زیرا که اجسام را قدرت ندارد بر خلق آنها
غیر خدا بعضی گفتند بلکه خدا قادر کرده است ائمه علیهم السلام
برای این و تفویض نموده است بسوی ایشان پس خلق کردند

ورزق دادند

ورزق دادند خلاصه جماعت شیعه از طرفین در این
مسئله نزاع شدید کردند پس یکی گفت چرا رجوع نمیکنند
بسوی ابوجعفر محمد بن عثمن عمری و سؤال از او کنند تا حق را
برای شما واضح کند پس بدرستی که او است طریق بحضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه پس همه راضی شدند پس مسئله را
نوشته بخدمت او دادند توقیع مبارک بیرون آمد که نسخه
آن این است ان الله تعالی هو الذی خلق الاجسام و قسم
الارزاق لانه لیس بجسم و لا حال فی جسم لیس کمثله شیء
و هو السمیع البصیر فاما الائمة علیهم السلام فانهم یسألون
الله تعالی فیخلق و یسألونه فیرزق ایجابا لمسألتهم و اعظاما
لحقهم و حدیث دیگر که مبین این مطلب است در حدیثی است
که طبرسی رحمه الله در احتجاج روایت میکند در مکالمه حضرت
امیر علیه السلام با زندیق بعد از بیانات حسنه فاما قوله الله یتوفی
الانفس حین موتها و قوله یتوفیکم ملک الموت و قوله

رسلنا وتتوفيهم الملائكة طيبين غير خفي لطفين والذين تتوفيهم
الملائكة ظالمي انفسهم فهو تعالى اجل واعظم من ان يتولى ذلك
بنفسه وفعل رسله ~~فاصطفى جل ذكره من الملائكة رسلا وسفرة~~
بينه وبين خلقه وهم الذين
قال الله يصطفي من الملائكة رسلا ومن الناس فمن كان من اهل
الطاعة تولت قبض روحه ملائكة الرحمة ومن كان من اهل
المعصية تولى قبض روحه ملائكة النقمة ولملك الموت اعوان
من ملائكة الرحمة والنقمة يصدرون عن امره وفعلهم فعله وكل
ما ياتونه منسوب اليه واذا كان فعلهم فعل ملك الموت وفعل
ملك الموت فعل الله لانه يتوفى الانفس على يد من يشاء ويعطي ويمنع ويثيب ويعاقب على يد من يشاء و
فعل امنائه فعله كما قال تعالى وما تشاؤن الا ان يشاء الله
و بعد از آن تفصيل بسيار مى فرمايد واما ما كان من
الخطاب بالانفراد مرة وبالجمع مرة اخرى من صفة الباري
جل ذكره فان الله تعالى على ما وصف به نفسه بالانفراد والوحدانية

فاصطفى جل ذكره من الملائكة رسلا وسفرة بينه وبين خلقه

ويعطي ويمنع ويثيب ويعاقب على يد من يشاء

هو النور

هو النور الازلي القديم ليس كمثله شيء لا يتغير ويحكم ما يشاء ويختار
ولا معقب لحكمه ولا راد لقضائه الى ان قال عم فخلق ما شاء
كما شاء واجرى فعل بعض الاشياء على ايدي من اصطفى من
امنائه وكان فعلهم فعله وامرهم امره كما قال ومن يطع الرسول
فقد اطاع الله الى ان قال عليه السلام والزمهم الحجة بان خاطبهم
خطابا يدل على انفراده وتوحده بان له اولياء تجري افعالهم
واحكامهم مجرى فعله فهم العباد المكرمون الذين لا يسبقونه بالقول
وهم بامره يعملون و حديث بسيار طولانى است وبنا فانى
بيان مضمون اين دو حديث كه ذكر شد نيست واز تامل
در مضامين اين اخبار بسى اسرار بر اولى الابصار آشكار شود
والله ولى الابرار ولنعم ما قال الوالد قدس الله سره حيث قال

من نجاتم دل ز عم را بنده ام بلكه از اين بندگى شرمنده ام
بنده گى كردم خدا را از على از على نور خدا شد منجلى
از على ديدم بدل نور خدا از على رفتم بطور اهتدا

حديث از حضرت قائم عجل الله فرجه
در باب اينكه بعد از فضل خلق كردن
ورزق دادن با ائمه عليهم السلام است
وليكن بايد از حق سوال كنند از حق ميكند
ورزق دادن خداوند را دادن
كنند

از على شد فتح باب الله دل از على شد سر باب آب و گل
از على شد نور يزدانى ظهور از على نورى پديد آمد ز حور
از على رفتم بوحدت گاه عشق از على افراختم خرگاه عشق
از على سير مع الله يم شد از على ز اسرار آگاهم شد
از على ديدم بخود نور اله از على دعويم را آمد گواه
از على فيض الهى ميرسد از على تا ماه و تا ماهى ميرسد
من نه تنها از على نورانيم من نه تنها از على ربانيم
جمله عالم از على شد فيض ياب خود على آب است هم مفتاح باب
خود على شد آشنا با جان من تا كه جانم ديده شد جانان من
خود على دل شد كه دلبر را بديد خود على شد مشترى دل را خريد
خود على از دل بدلها راه يافت منزل نزديك آن درگاه يافت
من غلام حيدرم فخرم از اين كو بود يكتا بهر بحر و بر زمين
من غلام حيدرم حيدر مرا ره نماى رهبر هر دو سرا
من غلام حيدرم تا راه را راست رو سازد دل آگاه را

بيان مقام لقا

الى آخر ما افاد واجاد روح الله روحه فاما لقا پس آن
مقام سيم از مقامات نهايات است و پس از آنكه
سالك سبك سير هفتصد و ده هزار مقام طى كند آنگاه
باين رتبه ميرسد قال تعالى ويبقى وجه ربك ذو الجلال
والاكرام وقال لقاء والله خير وابقى وحضرت امير عم
در تفسير حى على الفلاح ميفرمايد فانه يقول اقبلوا الى بقاء
لا فناء معه و در بيان خصال نفس كلية الهية ميفرمايد لها
خمس قوى بقاء فى فناء الى ان قال عم وهذه التى مبدؤها
من الله واليه تعود قال الله تعالى ونفخت فيه من روحى
وقال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك
راضية مرضية اگرچه فانى فانى است در ازل وباقى
باقى است لايزال كه كل شيء هالك الا وجهه لقا
اسم است از براى چيزى كه باقى باشد قائما بعد از
فناى تمامى شواهد وتلاشى واضمحلال انتها ومقصود ذره ...

تعریف بقا

و در اینجا رسوم متعلقه است و آن شواهدی که در دعای حضرت
خضر علیه السلام که و اعاین سریان سرّ قدسک فی عوالم
شواهد اللاهوت و الناسوت که عبارت از واردات
و بعضی از تجلیات است که بر عبد وارد میشود که شاهد صحت
سلوک او و قرب حق است باو که از مبادی شهود و از
علامات صدق ورود است نیز باید برخیزد و منظور از وجه
باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام هستند که برای خلق حجت
خدا اند و برای عارف مظاهر جمال چنانکه ابو حمزه روایت
میکند که بحضرت ابو جعفر علیه السلام عرض کردم که چه منظور است
از قول خداوند که میفرماید کل شیء هالک الا وجهه فرمود
فیهلک کل شیء و یبقی الوجه لان الله عز و جل اعظم من ان
یوصف بالوجه و لکن معناه کل شیء هالک الا دینه و الوجه
الذی یؤتی منه و صالح ابن سهل میگوید که از این آیه
سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام پس فرمود نحن

و احادیث

و احادیث در این باب زیاد وارد است و لقا نسبت
بهر طائفه رتبه دارد پس لقای مبتدی عبارت است
از لقای معلوم بعد از سقوط علم علماً لا عملاً زیرا که مبتدی در بیان
علم بصدمهٔ عزت تجلیات جلالیه از پای در آمده و این
معنی در اوایل حال باشد تا با فرد لقای ابرار عبارت است
از لقای شهود بعد از سقوط شهود وجود الا لغائه چه مشاهده
قهر بلا رؤیت است و رؤیت بلا وصف بمعنی صحیحی
که در اخبار وارد است چنانچه حضور رؤیت بلا قهر است
بمعنی صحیح و حرکت اراده با مشاهده شرک است چنانچه
حرکت از مشاهده و نفی اراده در مشاهده کفر مشاهده عین
الیقین است و هر که مشاهده کند وجود خود را قبل از عدم
خود بزندقه گرفتار باشد و هر که مشاهده کند وجود
خود را بعد از عدم خود تحقق آمده باشد و ملتفت
باید بود که اسم رؤیت که در چند مورد برده شد نه معهود

در بیان اینکه خدا دیده نمیشود و قول برؤیت باطل است و کفر است

این دیدن است چنانچه سابقا گذشت که خدای تعالی
مرئی نمیشود و رؤیت محال است و این مرحله اتفاق جمیع
کلما و محققین است و ارباب ملل و قاطبه امامیین و قول
برؤیت کفر است بلکه مقصود همان است که در اخبار بسیار
وارد است مثل حدیثی که طبرسی علیه الرحمه در احتجاج روایت
میکند از ابن عباس قال خرج من المدینة اربعون رجلا
من الیهود قالوا انطلقوا بنا الی هذا الکاهن الکذاب
حتی نوبخه فی وجهه و نکذبه فانه یقول انا رسول رب العالمین
الی ان قال قالت الیهود موسی خیر منک قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و لم قالوا لان الله تعالی عز و جل کلمه باربعة آلاف کلمة
و لم یکلمک بشیء فقال صلی الله علیه و آله لقد اعطیت انا افضل من ذلک
قالوا و ما ذا قال قوله تعالی سبحان الذی اسری بعبده لیلا
من المسجد الحرام حتی انتهیت الی الاقصی الی ان قال صلی الله علیه و آله
فکلمنی الله تعالی فقال انی انا الله لا اله الا انا السلام المؤمن

المهیمن

المهیمن العزیز الجبار المتکبر الرؤف الرحیم و رؤیة القلبی
و ما رآیته بعینی الحدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید
لا تدرکه العیون بمشاهدة الابصار و لکن رأته القلوب
بحقایق الایمان و در مناجات آنحضرت است علیه السلام
و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک و در امالی
صدوق علیه الرحمه است قال مفضل بن عمر سمعت مولای
الصادق علیه السلام یقول فیما ناجی الله عز و جل موسی بن
عمران یا بن عمران کذب من زعم انه یحبنی فاذا
جنه اللیل نام عنی الیس کل حبیب یحب خلوة حبیبه ها
انا ذا یا بن عمران مطلع علی احبائی اذا جنهم اللیل حولت
ابصارهم الی من قلوبهم و مثلت عقوبتی بین اعینهم یخاطبونی
عن المشاهدة و یکلمونی عن الحضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله
میفرماید رأیت ربی بنور ربی و در کتاب توحید است
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث مفصل که گفت

موسی وجری علی لسانه من حمد الله عز وجل رب ارنی انظر
الیک الی ان قال ع فقال الله تبارک وتعالی لن ترانی
فی الدنیا حتی تموت فترانی فی الاخرة الحدیث واحادیث
این مضامین بسیار است وشک نیست که مقصود رؤیت
بصری نیست وقول برؤیت بصری باطل وکفر است واحادیث
در نفی رؤیت وابطال آن زیاده از حد است وادله
عقلیه قطعیه بر بطلان رؤیت بصری قائم است از جمله آنکه
مستلزم ترکیب در ذات الله است وترکیب مستلزم امکان
وحدوث تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا فاما لقای
مقربین پس عبارت است از لقای مالم یزل حقا
باسقاط مالم یکن محوا کما قال ع علیه السلام فی شرح
الحقیقة محو الموهوم مع صحو المعلوم وصحو فوق سکر
ونهایت بسط است وبالاتر از انبساط است ومعنی
از طلب است وازجرح پاک است زیرا که صحو
بالحق است

لقای مقربین

بالحق است واز صحت خالی نیست وحیرتی که از مشاهده
نور عزت در بعضی مقامات دست میدهد در مقام
صحو نیست لهذا خوف نقصیت وبقا در علت در مقام
صحو نخواهد بود ستر شرایعة احمدیه وحکمة محمدیه
چون معلوم گشت سجود مقام موت اختیاری وفنای
کلی است کما قال علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا پس
باید بتحقیق دانست که تا عبد روی بمقام تعظیم بعنوان تفصیل
نیاورد وپیشرو قهرمان انوار جلال خیمه در آب وگل دل
سالک نزند البته از خود دست بر ندارد ودر این
حال رفعت مآل البته دهشت بر عبد غلبه میکند
وحیرت وبهتی فجاةً با ورودی می آورد که غلبه میکند
بر عقل وصبر وعلم او بطوری که صولت حال قصد قلع
او کرده پایمالش کند این حالی که حضرت امیر علیه السلام
در دعای کمیل اسم برده واهمه ووجد تاخت بر قلبش

بیان اینکه قبل از فنا که محو نفس
متعلق باین آیه است لعبد فالا لکه اراده
میدهد و لا اله الا الله است پس قال الرکوع
ولهذا رکوع قبل از سجود واقع
آمد باین دو کرامت

آورد وجلال سلطان کشف همت او را بتاراج برد
اگر از اهل ارادت وابتدا باشد اما سالک راه
صولت جلال جمع با ضمحلال رسوم خلیقیش دست گشاید
وهیمنه انوار با اقتدار سبق وازلیت بنیاد قفس در هم
شکند وذره وار از هم بپاشد وجلال جبروت سلطان
مشاهده عوالم روح او را زیر وزبر کند وآبادانی او را
مبدل بویرانی گیرد ولیکن مبارک اقبال مجبین که صولت
اتصال بر لطف عطیت وصولت نور قرب بر طور عطف
وصولت شوق عیان بر شوق خبر شان انجوم آور شود
پس کما قال تعالی وخر موسی صعقا سلطان هیمان بر ساحت
دل نزول اجلال فرماید ودامن ضبط وتماسک خود داری
از دست برود وحیرتی باد وامتر از حیرت اول دست
دهد کما قال صلی الله علیه واله اللهی زدنی حیرة وهو اوده
بر قفهای لطف درخشندگی گیرد کما فی الدعاء وفی دیگرها

لمعات

لمعات برق القرب من اثار حمایتک حتینا عینک
الله کما دو در نهج البلاغه است از حضرت امیر علیه السلام
لقد احیی قلبه وامات نفسه حتی دق جلیله ولطف غلیظه
وبرق له لامع کثیر البرق فابان له الطریق وسلک به
السبیل وتدافعته الابواب الی باب السلامة ودار الاقامة
وثبتت رجلاه لطمانینة بدنه فی قرار الامن والراحة
بما استعمل قلبه وارضی ربه ودر این وقت غشیت قدر
وپستی رتبه وبی قیمتی عبه بحضرت روشن شود اگر از اهل
ارادات باشد فاما ابرار سالک پس تلاطم امواج بحار
تحقیق تنزل آورد هنگامی که بر اهنش انکار شود وعجایب
بپایه در رسد وانوار کثیر الاقتدار ش طوراً بعد طور
پیوسته ظهور نماید ولیکن اهل انتها را همانی دست دهد
که دریاهای سلطان ازل بموج آمده باشد وعبد را
فرو گیرد ومستغرق بحار کشف کند وبگرداب آن بحار.

در آمده باشد و در دعای سهم اللیل است از حضرت صاحب الزمان
صلوات الله علیه ذهلت العقول و انحسرت الابصار
و ضاعت الافهام و قصرت الخواطر و بعدت الظنون
من ادراک کنه کیفیات ما ظهر من بوادی عجایب صنعتک
بدایع قدرتک دون البلوغ الی معرفة تلمعان بروق
سمائک و این همه از تجلیات سبحات وجه پروردگار است
که در خبر وارد است و کل شیء هالک الا وجهه و لهذا حکم شده
که بنده قبل از سجود رکوع کند و بمطالعه عظمت جلال حق در آید
چنانکه حضرت صادق علیه السلام میفرماید که چون حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین [illegible] توحید را تمام فرمود
خطاب رسید که برای عظمت من خم شو و دست بر زانوهای
خود بگذار و بسوی عرش من نظر کن چون چنین کرد نوری از انوار
عظمت و جلال حق مشاهده نمود که مدهوش شد
و بالهام الهی سبحان ربی العظیم و بحمده گفت چون این
ذکر را

ذکر را نمود اندکی بحال خود باز آمد و وحشت نفس او تسکین
یافت و چون هفت مرتبه گفت بحال خود باز آمد حق خطاب
رسید که سر بردار چون سر از رکوع برداشت صدای ملائکه را
شنید که بتسبیح و تهلیل و تحمید حق مشغول بودند پس گفت
سمع الله لمن حمده و چون نظر بجانب بالا کرد نوری عظیم از
انوار اول مشاهده کرد که مرغ عقلش پرواز کرد و دهشتش
از اول زیاده تر شد پس از دهشت آن حال نزد ملک
ذو الجلال بسجده افتاد الحدیث و نیز حضرت صادق علیه السلام
میفرماید لا یرکع عبد لله رکوعا علی الحقیقة الا زینه الله بنور
بهائه و اظله فی ظلال کبریائه و کساه کسوة اصفیائه
و الرکوع اول و السجود ثان فمن اتی بمعنی الاول
صلح للثانی و فی الرکوع ادب و فی السجود قرب و من
لا یحسن الادب لا یصلح للقرب فارکع رکوع خاشع
لله بقلبه متذلل وجل لسلطانه این است که قیام بشکل
الف آمد و رکوع بشکل دال و سجود بشکل

[illegible]

با و از این مجموع حاصل میشود ادب و از دال بنامی که از
یعنی از رکوع بسجود و بمناسبت آنچه مذکور شد ذکر سبحان ربی
العظیم و بحمده برای رکوع منتخب آمد و مؤید این نکته است
آنکه مستحب است در رکوع گفتن این کلمات اللهم لک رکعت
و لک خشعت و لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت
و انت ربی خشع لک قلبی و سمعی و بصری و مخی و عظامی
و عصبی و ما اقلت الارض منی چه خشوع خمود نفس و همود
و سکون طبایع است و از برای متعاظم مفزعی و آن برای طایفه
از عوام یعنی مبتدیان طریقه حق پرستی خواه درس خوانده
باشند و عالم باشند و خواه نباشند و از متوسطین یعنی
خواص ابرار و سالکین و از حال خاص از اهل انتهاء و
مقربان بارگاه اختصاص اما خشوع طایفه اولی پس
عبارت است از تذلل مر اوامر او سبحانه را و استسلام مر حکم او
جل شانه را و انقیاد مر نظر حضرت او عز سلطانه را و اما

بیان مراتب خشوع

طایفه دوم

طایفه دوم پس عبارت است از ترقب آفات
نفس و عمل و رؤیت فضل هر ذی فضلی بر خویش و تهمت
نفس فنا و تعرض ظهور مبادی تجلیات و لوامع انوار
اسما در سر که در حال سجده دست خواهد داد و مهیا شدن
برای اقتحام بحار فنا کما قال تعالی و استعینوا بالصبر و الصلوة
و انها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم و انهم الیه راجعون و اما طایفه سیم را پس عبارت است
از حفظ حرمت و نگاه داشتن ادب هنگام مکاشفه
و تصفیه وقت از دیدن و مراعات خلق و اطلاع ایشان
بر احوال او زیرا که عبد در مقام وقت میان تجلی و
استتار و تحیر متحرک است و گاهی سیرش میانه تمکین و تلوین
اگرچه تمکینش پاینده تر است لیکن غلبه حال بر علم سالک بلای
صاحب وقت پس در این وقت عظیم میشود و اگر از
زوال و سوای حذر نکند و کتمان از خلق را رعایت

اول مراتب خشوع

ننماید این دولتش بیاد رود و دیگر بتجرید رویت فضل
از برای نفس است و لهذا حضرت صادق سلام الله علیه
درباب رکوع میفرماید که در رکوع ادب است و در سجود
قرب و هر که ادب او نیکو نباشد و نیکو نگاه ندارد صلاحیت
قرب نداشته باشد فارکع رکوع خاشع لله بقلبه متذلل
وجل لسلطانه این است که پس از سر برداشتن و راست
شدن از رکوع مستحب است که بگوید سمع الله لمن حمده
الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء والعظمة والجبروت
و باید دانست که این چنین خشوع از ظهور عظمت که بعبد
دست دهد البته سرایت بجمیع عوالم وجودیه او کند تا تخصیص
بعالم خیال او نداشته باشد و لهذا او را در اذکار
مذکوره اسم میبرد که خشع لک قلبی وسمعی وبصری ومخی وعظامی
وعصبی وما اقلت الارض منی و چون بسجود مقام فنای
کلی است مستحب است که بگوید اللهم لک سجدت ولک

الکعت

رکعت ولک خشعت وبک آمنت ولک اسلمت و
علیک توکلت وانت ربی سجد لک وجهی وقلبی
وسمعی وبصری وجمیع جوارحی سجد وجهی للذی خلقه وصوره
وشق سمعه وبصره تبارک الله احسن الخالقین زیرا که عبد
تا بمقام فنا نرسد اسلام و ایمان او کامل نشود و تا کمال نماید
این است که حضرت موسی ع پس از آنکه باین مقام رفعت
انجام رسید و از خود بیخود گشته لیوان افاقه عرض کرد سبحانک
تبت الیک وانا اول المؤمنین و از اینجا که امواج بحار
فنا چون بتلاطم آید و سلطان قهرمان عزت خیمه در ساحت
دل عبد زند اشعهٔ سطوات جلال عبد را مضطرب کند
البته قدم در این دریا باسانی نتواند گذاشت عرض میکند
علیک توکلت یعنی اگرچه یا داباد اینجا میروم و دانسته رای
یعنی بخودی خود قدم باین عالم ننهادم و طومار حدوث
در عزت قدم بخود نپیچیدم توربت در روز دکار منی و دولایات

ع و آل ع علیهم السلام طی این مقام رفعت انجام میشود
و لهذا در اخبار وارد است که آن تجلی که برای حضرت موسی ع
روی داد چند قسمت از مثقاله از ذره از انوار حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بود ای برادر سخن بس باریک شد و صراط
مستقیم پیش آمد که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر است
پس بیش این الماس بی اسپر میا + کز بریدن تیغ را نبود حیا
و لقصیع دیگر ان شاء الله در این باب خواهد آمد که بعد از این بیان
دست بعضی از علما گشته مضمونها بدست بدهیم آری
معما چو حل گشت آسان شود لبسط لما سبق و شرح
لما نسق والله ولی التوفیق در این عنوان که اینک گذشت
بعضی عبارات مذکور شد که باعتبار بعد عهد و عدم انس
اغلب طالبان و اعتنا ننمودن و التفات نفرمودن
آنانکه شایسته بود که کمال اهتمام در آن باب نمایند
بسیاری از ناظرین را فهم دشوار نکند قصهٔ باطول
یا عرفی

یا عرض و عیب ٥ قصه کس مختصر لیکن بس قریب
چونکه ظاهرها گرفته احمقان ٥ آن دقایقها شده از ایشان
پس نهان ٥ صاحب دام ابلهان را سر بریده
و آن ظریفان را بمجلسها کشیده ٥ ای بسا ثوبان
زاندک احتراف ٥ زان شهان ناموخته جز لاف
لاف ٥ هر یکی در کف عصا که موسیم ٥ میدمد
بر ابلهان که عیسیم ٥ آه از آن روزی که صدق
صادقان ٥ باز خواهد از تو سنگ امتحان ٥
جمله جستی بازماندی از همه ٥ صید گرگانند این
ابله رمه ٥ گفت را آموخت زان مرد نیز ٥ لیک
از معنی و سرش بی خبر ٥ از بشر گرفت منطق یک
بیک ٥ از بشر جز این چه داند طوطیک ٥ یک کسی
نامستمع ز استیز و درد ٥ صد کس گوینده را عاجز کند

با لجمله ای نور چشم + سُنّتی بنهاد اسباب طرق
طالبان را زاین ازرق تتق + غنا که در انه اش
منزل است و بس البته اوصاف تبریز و طبس نشود
آنانکه زنده اند و بسوی آب زندگی پوینده گر نشوند
چون نباشی منتظر باید بتو آن نواله دولت فرستاد تو
مرگ را تو زنده کی بینی که تخم را در شوره خاک کاشتی
ای فدا اسمای تو هر چیز را الخ آنکه هست در فرعه سرا
در راه از فریب غول وا ماندن واز اصول اصول
و اصول فروع چیز ناکرده نه از صحت عقول است
باری سوی دریا عزم کن زین آب گیر بحر جو و ترک
این گرداب گیر و چون هر کسی باندازه حوصله از یک
ازان کلمات را حمل میکرد لازم آمد که اجمالا بتفسیر
بعضی از آنها رخصت افزای خاطر دوستان و حاذم
ایم والله ولی التوفیق و از جمله آنها این عبارت بود

تعظیم

باب مقام التعظیم

تعظیم — وجد — کشف — همت
صبر — سبق — وقت — مشاهده
اتصال — شوق — حیرت — برق
تحقیق — ادب — اما تعظیم پس آن مقامی
از مقامات اودیه است که پس از آنکه سالک
شش صد و پنجاه هزار مقام بحسب سیر بعضی طی می کند
باین مقام میرسد و شرح عبور مقامی از مقامات
قلب است که فوق مقام عقل و دون مقام
روح است در منزلگاه سلوک سالک باشد و معظم
و مهم سیر سالک در مقامات اودیه است و سعی
و مجاهده بسیار لازم داشته باشد و با آنکه سلطان
سرّ در منزلگاه سلوک است عقل را که از آن پائین تر
است مذلّیت تام در کار است و شیطان را در آن
وادی تصرفات قویه نمایان آید و کسب را

در اینجا غلبه باشد و باین سبب ها در این منازل مهالک
و محال خوف و بیم شدید و هر آن خطرات و شبهات
بحسب نظرات عقلیه و کیدهای شیطانیه بسی بر وجود
و جهت باشد مثل بیابانهای دور از آبادی که اگر
توفیقات و تاییدات یزدانی و نظر رأفت
و مرحمت انهای حضرت رحمانی علیهم السلام در ظاهر
و متجلی میشود از شیعیان خاص ایشان علیهم السلام
دستگیری نفرماید البته کسی ازین وادی پر خطر
بسلامت نگذرد و من یهدی الله فما له من مضل
عنایات حق و خاصان حق + گر ملک باشد سیاه
هستش ورق + و اگر از مطلب دور نمی افتادم بمنازل
و محال مهالک و طرق سلوک و چاره برای آنها
عبارت مینمودیم و این معنی منافی اختصار مطلوب
ازین رساله است تعظیم عبارت است از معرفت

عظمت

تعظیم مبتدی

عظمت مع قصی الحد لل لها و این معنی نسبت با حوال
مبتدی و متوسط و اهل انتها تفاوت دارد و حسنات
الابرار سیئات المقربین اما تعظیم مبتدی پس عبارت
باشد از تعظیم اوامر و نواهی حق باین معنی که عزم
گمارد بر امتثال اوامر و اعتزال از نواهی با کمال
جد و سعی و اهتمام بدون افراط و تفریط اما تفریط
پس مشخص است و افراط الزام کردن نفس است بر
شاق تکالیف که منافی شریعت حنیفه سمحه است
مثل بعضی از ریاضات صعبه که بعضی اهل هندوستان
متحمل میشوند که هر کسی را طاقتی و تحمل تکلیف است
باندازه حوصله خود چنانچه در حق سلمان و ابوذر
معروف است و همچنین درباره سایر اصحاب و روایات
دیگر مشهور و همچنین باید بعضی از تاویلات فاسده را
بخود راه ندهد و کنار بگذارد مثل اینکه بعضی از کوتاه

لطفان نماز را ترک میکنند و میگویند که خداوند فرموده
و اقم الصلواة لذکری و ما همانا که بذکر مشغول
باشیم دیگر چه حاجت به نماز است و امثال این نامربوطها

در تعظیم متوسطین است

فاما تعظیم متوسطین یعنی ابرار پس عبارت است
از تعظیم حکم بایت حق که ظاهر میشود بر عبد بموافقت عمل
با علم که در حقیقت میراث علم موافق شرع مطهر است
و گاه باشد که احکامی بطور الهام یا تقاضای حال
بر عبد منکشف و یقین شود که باتمیزات عقلیه سازگاری
نکند و معروف از عقده اینست که عقول غیر کامله است
این است که فرموده لله خروج از علم جهل است
و ثبات با علم ضعف است و معرفت بعلم توحید
خداوند جوارح را در حبس علم محبوس دارد و بدان
علم هیچ جارحه از حبس خلاص نیابد و اطراف علم
بعلم محفوظ باشد مثل اینکه الالآن معروض

داشتیم

داشتیم علم تجربت است و وجد تجربت علم نار الله است
و وجد نور الله پس هر که مخالفت علم کند آتش او را
بسوزد و هر که مخالفت وجد کند نور او را تغیر دهد
استعمال علم بجهل غرور است و بعلم حقیقت است و معرفت
وجود علم بکنار دریا برد و وجد شرف غرق کند
و جز جهل چیزی خلاصی نبخشد علم رسول است و حقیقت
اصول رجوع بعلم الی العلم فعل صادقین است
و رجوع بحقیقت الی العلم فعل فائزین است و رجوع
بالله الی العلم برؤیت حقیقت شعار عارفین و قبول
علم بموافقت حقیقت رجحان است و قبول او بموافقت نفس
خسران و دیگر از مراتب تعظیم ابرار آنست که راضی

تعظیم مقربین

بعوض در عمل نشوند و اما تعظیم مقربین پس عبارت است
از تعظیم حق باین معنی که سبحی جز ذات سبحانه نبینند و برای
خود حقی ثابت یا قائل نشود بلکه همه را محض

فضل و موهبت ببینند و در منازعه اختیار با حق فرد
نشسته زبان بکام کشد این مجمل از تفسیر تعظیم بود

بیان مقام وجد

و اما وجد پس آن مقام ششم از مقامات احوال است
که همه بمحض موهبت عنایت شود که به از طی مقامات و سیر
مقام احسان الله و مشقت و مجاهده فراز مقام تفصیل دست
دهد و حسب سیر تفصیل سلوک و وجد لهیب نوری را گویند
که مشتعل شود از شهود امری از امور غیبیه الهیه لمعه
سالک را قلق و اضطراب درآرد اما مبتدی را پس گاهی
مخاطبات سمعیه باشد و گاه صورتهای خیالیه و تعبیر میشود
از انجذاب آنها مثل و گاهی معارف فکریه باشد فاما

وجد ابرار

وجد ابرار پس وجدی باشد که روح منتبه از آن
شود بلمعان انوار ازلیه یا سماع ندا های
اولیه یا جذبه از جذبات حقیقیه که اگر دوام کند
پس خوشا بحال صاحب آن والا نوری بر آن

افکند

وجد مقربین

افکند که وصف آن نتوان و اما وجد مقربین
پس او وجدی است که صاحب او را از گرداب
آب و گل بدر آورد و ارشد کی ما و طین از آن
کند و از دست کوتاهش برگیرد که از سلطنت دنیا
فرود نیاورد و از جمیع لذات و حظوظ بشریت
پاک و مطهر آید پس اگر استعدادش تام و تمام باشد
دیگر هرگز تلوین نپذیرد و الا رسمی به نحو عاریت
بر و بخشد و وجد حقیقت فقد آن که وجد است باشد
و وجود مفقود است و حرام است بر قلب صاحب وجد که
یافته باشد روح مشاهده را در شیرینی انس و تلخی فراق
را اینکه وجد او زوال پذیرد یا قلقش ساکن شود
و حقیقت وجد وقوع در بحر زندگیست جاودان
اظهار وجد شرک است و اخفای آن ضعف وجد
از برای وجد هلاک است هر که مشاهده وجد نکرد بخود نرسد

کند حرکات او ممزوج باشد هر که از وجد خود
فانی بوجد شود حرکاتش خالص باشد سبحان الله وجد
نه سکون است و حرکت و حقیقت وجد را بعبارت وصف
نتوان و هیچ علمی وفا بوصف وجد نکند و وجد مصاحبه
غیب بغیب باشد و وجود حضور قلب باشد مرواردات
الیهیه را لا تواجد حرکت واجد باشد بمشاهده وجود با هم
باید بود در علم حذعه است و وجد مکر است روح هوی
والتذاذ النفس غلط انداز صاحب وجد باشد فاما
کشف پس ع بقا اشارت بتفسیر آن گذشت واما همت
پس او آخرین منزل از منازل اودیه باشد قال لا
ما زاغ البصر وما طغی همت آن قوت عزمی را
گویند ه بر انگیزاند عبد را لطلب مقصود خالصا عن
سایر الاغراض بطوری ه درنگ و مهلت برخود روا
ندارد و گریبان صبر و صبوری را چاک زده چشم

از هر سختی و شدتی پوشیده رستمانه دامن بکمر زده
روی بمقصود آورد اما همت مبتدی پس عبارت باشد
از همتی ه حفظ کند دل را از رغبت بدنیای فانی
و ما فیها و میل دهد او را برغبت در باقی و از کدورات
شهوات و کسالت هایش مصفی دارد در بلای جان سالک
همین فتور و شهوات است کما قال الحسین علیه السلام امرت
بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیک بکسوة الانوار وهدایة الا
ستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون
السرّ عن النظر الیها ومرفوع الهمة عن الاعتماد علیها و همت ابرار
همتی است بالاتر ازین چه همت او همتی است ه شوائب علل
و غبار شوائب عمل را از دامن او دور کند و بهیچ وجه
نظری در مقامات و فضایل و کرامات نداشته باشد
و ریشه امل و آرزو را از گلستان دلش بکند و الکائی بعمل
در چشم بابصیرتش تیره و تار آید و همت مقربین

همت ابرار

همت مقربین

بسی بلند پایه تر ازین باشد ه سر بتجلیات نوریه هم
فرود نیاورد و دل نبندد و چشم از تمامی ماسوای حضرت
دوست بر بندد ه هرچه باد اباد آنجا میرود کما قال
علیه السلم واما الجود واما صبر پس آن مقام اول از ده
مقام اخلاق است که قلب دران مقام در پیشگاه
سلوک سالک است و اخلاق مواریث معاملات است
و پس از آنکه سالک تمامی مقام جبالا و سفید ه گذر از
مقام بتفصیل طی نمود آنگاه بمقام صبر میرسد زیرا که
باعتبار مجاهده و سعی ه در طی مقامات سابقه بجای میاورد
از دوام و تکرار آنها برکات و فیوضات چندی از
جانب حضرت خداوندی بباری و امداد حضرات
معصومین سلام الله علیهم اجمعین بر قلب سالک افاضه میشود
و هیئآت صادقه راسخه و ملکات تامه در او یافت
میشود و بصفای آنها صدور فضایل و تخلق باخلاق

باب صبر

حسنه سهل و آسان میشود ه فاما من اعطی واتقی وصدق
بالحسنی فسنیسره للیسری قال تعالی واصبر وما صبرک الا بالله
صبر حبس نفس است بر جزع کامن از شکایت بغیر خدا
شکایت بخدا پس منافی صبر نیست چنانچه حضرت
یعقوب ع نبینا و آله و علیه السلام شکوه فرموده ه انما
اشکو بثی و حزنی الی الله و بعبارة اخری صبر حبس نفس
نکرده است و بستن زبان از شکایت و شکایات حالیه
نیز داخل شکایت است مثل گرسنه ه رنگش پریده باشد
از گرسنگی و بحضر و معبر خلایق در آید و موافق اخبار
صبر را اقسام بسیاری است و کلیه صبر و صبر است صبر بر
مکروه و صبر از محبوب و صبر صعب منازل است بر مبتدی
و عوامش نامند باصطلاح اهل بیت علیهم السلام اگرچه
تمام عمر خود را صرف تحصیل علوم نموده باشد و اد حش
مقامات است در طریق محبت زیرا محب بمقتضی

انس است و موجب اشتداد بلاست چه جای جزع
بعلاوه آنکه صبر اظهار تجلد است و تجلد در مذهب محبت
از اشد منکرات است کما قیل و یحسن اظهار التجلد للعدی
و یقبح الا العجز عند الاحبة و صبر در توحید لمعی تا پسندیده است
زیرا که صابر مدعی قوت ثبات است و این معنی
از رعونات نفس است و توحید مقتضی فنای نفس
لهذا در اخبار وارد است که حضرت ایوب ع تنها دعا
دعیه السلام حزن نکرد که انتظار صبر کرد با آنکه آن همه مدح
وارد است و حبس نفس بر مکروه ولیکن با اضطراب اش
او بتصبر است نه صبر روزی جوانی از محبین از شیخ شبلی
علیه الرحمه پرسید که آیا کدام صبر شدیدتر است شبلی گفت
صبر لله اخوان گفت که نه چنین است پس شیخ گفت
صبر بالله اخوان نیز گفت که لا پس شیخ گفت صبر علی الله
اخوان نیز انکار فرمود پس شیخ گفت الصبر فی الله ای جوان
بازگفت

باز گفت که لا شیخ گفت صبر مع الله اخوان نیز انکار
نمود پس شیخ گفت ویحک پس کدام صبر شدیدتر است
جوان گفت صبر عن الله پس شیخ صیحه زد و بیهوش
افتاد و صبر لله را بعضی صبر از معصیت و صبر بر طاعت گرفته
و صبر بالله را عبارت دانسته اند از صبر بقوة الله و
تایید الله که و ما صبرک الا بالله و صبر علی الله را صبر
بر حکم الله که در این حال سالک متصرفی جز حضرت او
سبحانه نبیند و صبر مع الله خاصه اهل حضور و مشاهدات
و آیه مبارکه اصبروا و صابروا و رابطوا را تعبیر بصبر در بلا
و صبر از معصیت و صبر بر طاعت فرموده اند و اما تبتل
پس آن عبارت است از استقبال اعلام توحید بتجلی
انوار ازلیت و تلاطم امواج بحار قدم که تا صدمه
عزت متلاشی کند تمامی رسوم انیت خلقیت او در او
عبد را بفضای جمع و مهیا کند او را برای ظفر بتحقیق

تغییر سبق است

باستغراق در بحار اولیت و این معنی را در عداد مقامات
کلیه بر اهل محبوب نوشته اند و اما وقت پس آن مقام
دویم از مقامات ولایات است که تا عبد باین مقامات
نرسد او را سوابق اخبار شیعه و اقعی توان گفت
و پس از طی منازل و یک مقام اجمالا و مفصله دوم از مقام
تفصیلا عبد باین مقام میرسد قال صلی الله علیه و آله
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل
و لله در الوالد قدس سره حیث قال و اشتم ای تو شان
و قتی شبی انجنان وقتی رفرا یدنی لی مع الله کان
وقت لا یسع لا نبی لا ملک کل انقطع انشم بالله
موسی سوز بود باز موسی شبانی روز بود الی آخر
ما افاد رحمه الله و وقت عبارت است از حینی که تجلی
شود در آن رسوم خلقیت کشفا لا وجودا محضا زیرا
که کشف را غالبا دوامی نباشد و گاهی عبد از
کشف

تغییر وقت

از کشف بتلوین آید بخلاف مقامی که تعبیر از آن
بوجود فرموده اند و مقام وقت فوق مقام برق
و وجد است و اگر دوام کند مشرف بمقام جمع میشود
و در حال اهل ارادت عبارت است از زمان وجد
صادق که روی دهد از استیناس ضیاء فیضی در جذب
کند او در صفای رجا یا از صدمه درهم شکننده در جذب
نماید او را خوف صادق یا از اشتعال لهیب شوقی در جذب
کند او در اشتعال نایره محبت صرفه و اما در حال ابرار
پس عبارت است از طریق سالکی که سیر کند میانه تمکن
و تلوین ولیکن تمکنش پاینده تر باشد بسبب غلبه حال
بر علم غالبا او را هستند تمکن و تلوین نشانند و گاهی
علم او را بتلوین کشانند پس بلای او در این هنگام سخت
عظیم گردد گاهی بچشانند باده شهود رابطوری و گاهی
بپوشانند بر او کسوت حیرت رابطوری تفرقه اش ابد پس میان

باب حال

حال ابرار

و گاهی

تجلی و استتار و تحیر متحرک باشد و آنچه مناسب حال مقربین است
همان است که اولا تغییر شد و عوای حال وقت را
از مداخله نفس و مماز حسب طبع محافظت باید نمود
و ادب آن را نگاه باید داشت که اگر اهمال شود ضایع گردد
و آن دولت به پایان از دست بردن رود و از ورود آن
وسواس و هوا اجنبی بر حذر تمام باید بود و البته در کتمان
آن بکمال مبالغه باید نمود که مردم بجذب نظر او را
مستغرق خواهند نمود و آبادیش روی بویرانی خواهد گرد
و هر که آفات وقت را نشناسد بحقایق اوقات
نرسد لهذا فرموده اند تقید بوقت حجاب وقت است
و عدم تقید بان موجب از دیاد آن در وقت وقت
ناظر وقت نباید بود بلکه ناظر رب الوقت باید بود
تا ترقی حاصل شود چنانچه از اول آن از نظر
وقت دست داد پس فطانت حفظ وقت است و کیاسته

نمود

اتصال

معرفت وقت و احکام وقت هر که از خود غایب شود و باید داشت
پس وقتش مبارک باد و اگر نظر از وقت و رب الوقت
بر گرفته بخود ناظر شود وقتش تمام شوم و بختش سرنگون میشود
و اما مشاهده پس با لقا اشارت جمالی تعبیر آن
گذشت و اما اتصال پس آن مقام نهم از مقامات
حقایق بعد از مقامات ولایات باشد که در سفر
ثانی یعنی تدلی دست دهد بعد از عبور از مقام صحو
قال تعالی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی
اتصال الکلیه سه معنی باشد یکی اتصال اعتصامی
دوم اتصال شهودی سیم اتصال وجودی و از این عبارت
بگمان اتحاد و اشتال نباید افتاد که سخنها چون
بوقت منزل افتاد در اوهام خلایق مشکل افتاد اما
اتصال اعتصامی پس عبارت است از تصحیح قصد اولا
باستخلاص از شوایب تردد و تصفیه ارادت ثانیا

شوق

بشهود اجابت و دواعی حقیقت بعین حقیقت و تحقق
حال ثالث بشهود تاثیر از تجلی نه از حال و اما اتصال
شهودی پس عبارت است از خلاصی از اعتلال
و غنای از استدلال که پای استدلالیان چوبین بود
و سقوط تفرقه اسرار یعنی کثرات تجلیات اسمائیه
و صفاتیه ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الجبار و اما
اتصال وجودی پس نعت و صفتی از زوال و کسوف آن
نمود لان الفانی فان فی الازل و الباقی باق لم یزل
مجمل مقصود ازین مقام همان است که امام علیه السلام
در مضمون دعا بان اشاره فرموده کجا که بمنور الحقنی بنور عزک الابهج حتی تخرق
و اما شوق پس آن مقام سیم از مقامات احوال است
که بعد از مقام محبت و غیرت دست دهد و از اوایل
مقامات خواص باشد که عوام را در آن باب
نصیبی نیست و حد یث است که چون این حال بحضرت رسول

مع نبینا و اله

شوق ابرار
قائم

شوق مقربین

مع نبینا و اله علیه السلام دست داد چهل شبانه روز
نه آرام گرفت و نه قرار و نه خوابید و نه چیزی خورد و نه
به آبادانی آمد قال تعالی من کان یرجو لقاء الله فان
اجل الله لآت شوق حرکت روحانیه قلب است
لطلب محبوب غایب و در طریقه عرفا صمت شوق
نسبی عظیم است و مبتدی را شوق عبادت باشد
برای طلب بهشت و خوف از عذاب اما ابرار را
پس شوق الی الله باشد که طالع از محبتی شود که در سر
متن رسیده باشد که مشتاق میکند عبد را برای
مطالعه لطایف کرم و آیات بر او سبحانه و اما صفات
نعم این شوق را ساکن میکند و آتش او را می نشاند
و سرور و فرح او را ممزوج می نماید و اما شوق مقربین پس مراد
التشی باشد که مشتعل از صفوه محبت گردد و نظری
بنعمت در این وقت بهیچوجه نباشد و اسائتی بخود

حیرت

بیان برق

راه نده تا بمقصد نرسد و بغیر وصل دوست هرگز بجری
تسلی نیابد الا بوصل حضرت دوست و بغیر دوست هرگز
تسلی نیابد در دوستان را و بهمه نعمت فردوس نثار الکمال
علیه السلام کسلو حاسد الشوق واما حیرت پس تفسیر آن
در ضمن بیان دهشت گذشت واما برق پس آن مقام
ششم از مقامات احوال است قال تعالی اذ رای نارا
الایه و فی الدعاء و فی وجوهنا لمعات برق القرب
من آثارها چون برق از مبادی طریق ولایت است
لهذا موجب آن شد انوار آن از پس چندین حجاب علوی
بر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام تجلی در طور سینا فرمود
چنانکه در اخبار و خطب سابقه گذشت و آن اول
نوری است از انوار و نخستین تجلی در طلوع میکند و دعوت سفر
عبد را بدخول در طریق ولایت ائمه اطهار علیهم السلام و فرق
در با وجد دارد اگرچه او هم دعوت این طریق سفر مایه

بابی است

زاد

۷ اذن

این است که وجد قبل از ابتدا و شروع باین عنوان است
اما برق پس بعد از آنست ولیکن برق باعتبار شدت
نورانیت ثباتش کمتر از وجد است لهذا او وجد را از او
گرفته اند و برق را از آن شمرده اند و بعد از ورود بمقام ولایت
وجد باز باقی باشد ولیکن برق بگذرد و برق برای اهل
ابتدا از جانب وعده های کرامتی و قرب خداوندی بر بنده
و بنظر پر از امید روشنی افکند بطوری که قلبی از عطای حق
در نظر منور سالک بسی عظیم و بسیار نماید در سکینی بار تکلیف
هیچ بر او ننماید و خستگی در طریق عبادت و بندگی و ملازمت
خدمت دیگر نبیند و بلیات در کام جانش بسی شیرین و
گوارا باشد واما نسبت با برار پس برقی باشد
در طلوع کند از جانب وعید در عین حذر از نقمت و دور
انداختن از مقام قرب و از نظر انداختن و این است
سخت حسنه در طریق تربیت زیرا که مبتدی را طاقت

دنیا

انوار جلالیه است و او را خراب میکند و این یعنی برق بی نماند و آورد
مگر کسی که نیروی تحمل او را داشته باشند و تمامی عمر در نظر
صاحب این برق بسی کوتاه نماید و قیامت را بسیار نزدیک
بیند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین ع در بیان احوال اهل
ذکر در نهج البلاغه تصریح میفرماید و در احوالات اهل
یقین نیز در اخبار دیگر وارد است آورده اند که روزی
جمعی بدیدن اویس قرنی قدس سره رفتند و چون بجای او
در بیابانها بسر میبرد بصحرا رفتند و بسی جستند تا بخدمتش
مشرف شدند بعد از چند کلمه از گفتگو اویس علیه الرحمه
برخواست و فرمود پیش از این با هم نشستن و صحبت داشتن
را دوست ندارم قیامت نزدیک است بالجمله صاحب
این حال بکمال احتراز از جهالت و دوست با خلق گرم نشده
باشد و خلوت و انزوا را شعار خود کند این بود
در حضرت موسی ع وقتی در این حال باد ردی لن ترانی

از آن

از اهل خود دور شد و واقع شد آنچه واقع شد و پیوسته
صاحب این حال بتطهیر سر خود بپردازد در اوقات تغیر
نکند مبادا الغفلت و التفرقه باز آید حصول آن
~~از جمعی سالکین در راه راه گم کرده بودند و در بیابانی بجوی~~
~~راهی رسیدند و پرسیدند و ایا راه کی است~~
~~هست با سر خود اشاره بطرف آسمان نمود پس آن~~
~~قوم دانستند که چه اراده نموده پس گفتند ای زاهد~~
~~آیا اگر کنم جواب گفت سؤال کنند اما~~
~~نه زیاده زیرا که روز دیگر عمر خود گفته~~
~~وصیتی بما بفرما گفت توشه باندازه سفر بردار~~
واما برق مقربین پس برقی باشد در بدرخشد از
جانب لطف در عین افتقار عبد پس برانگیزاند ابر های
سرور را بمشاهده انوار ملاطفت باشراق سحاب
حقیقت و بباراند بر صاحب این حال باران

طرب را تا جاری شود بلکه از نهرهای فیضان بار اعتبار لطف
مقربه و عواطف عنایات لا ریبیه و شواهد مختصه
بین خواص الناس اگرچه بسبب حفظ آداب عبودیت
خود را ضبط نموده لب نگشاید کما قال تعالی و من آیاته
یریکم البرق خوفا و طمعا و ینزل من السماء ماء فیحیی به الارض
بعد موتها ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون
و اما التحقیق پس آن مقام چهارم از نهایات باشد
در خفی در شعر و غیب اسم است در پیشگاه سلوک باشد و بعد از
طی نود و نه مقام اجمالا و نهصد و سی مقام تفصیلا عبد سالک
بمقام سرافراز آید و بعد از مقام لقای بالله دست در
تحقیق تلخیص و تهذیب و تجرید ما صحب من الحق است
از شوائب نسب خلقیه بهمه سطح صفتی از صفات
خود را نسبت نخواند هر شی دانائی و توانائی و حقیقت
و درستی لا حول و لا قوة الا بالله گوید و چون از این
معنی رزاد

دش

بیان تحقیق

[illegible]

معنی برتر شود این تلخیص و تجرید را نیز از خود سلب نموده از
جانب حق باید بطوری در شهود عبد با شهود حق ترک
معارضه نماید و چون این معنی قوتی پذیرد و تلخیص فی الحق
فایض شود چنانچه تلخیص دوم بالحق بود پس دیگر از اوضاع
خلقیت و رسوم انیت بوئی بمشام جانش نرسد و سقت حق
در جمیع جهات وجودیه اولا و آخرا به او احاطه کند پس نهادات
ساقط و عبارات باطل و اشارات همه نفی شود در التوحید
اسقاط الاضافات و اینکه ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین
را جنب الله و علم الله و قدرة الله میگویند از این مقام جمیع
دیانات است و در ان حدیث قدسی مشهور تفصیل آن وارد است
با قضای این مقام است کما قال علیه السلام استدرک فات التفقه فی
من افضل التحقیق و اما الادب پس آن مقام چهارم از مقامات
وصول باشد و قلب در این باب در پیشگاه سلوک بیگیر باشد
و بعد از طی سی و سه مقام اجمالا و سیصد و سی مقام

خالص فی

ادب

تفصیلا باین مرحله قدم گذارد ادب حفظ حدود شرعیات است
مع الحق و الخلق و النفس بدون غلو و جفا در قول با اهل
الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق و قال ایضا و من
یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون و این معنی هم
در عقاید قائم است و هم در احکام فروع اما ادب
مبتدی پس عبارت است از منع خوف در تعدی
بیاس نماید و حبس رجاء باین نگشاید و ضبط سر در
موجب جرات مع الله نگردد و ان الله لا یحب الفرحین
و لیکن ادب متوسطین عبارت باشد از خروج
از خوف بمیدان قبض و صعود از رجا بمیدان
بسط و ترقی از ضیق سرور بفضای وسیع مشاهده فاما
ادب مقربین پس عبارت است از معرفت ادب
بتعریف رب و غنای از تادب خویشتن بتادیب حق
و آخرین مقام ادب خلاصی از شهود تمکین باری
ادب باشد

ادب ابرار

ادب مقربین

ادب باشد بسبب استغراق در حضرت جمع و تلاشی
کثرات خلقیه و لله در الوالد قدس سره با ادب باش
پیش این سلطان بی ادب نیست محرم آن یار + جز
ادب هیچ نیست یعنی عشق + جز ادب هیچ نیست آن
رفتار + ادب اموز تا رسی در عشق + ادب آموز
تا کشی این بار + ادب آموز تا دلت گردد + مطهر
یار و مطلع الانوار + ادب اموز تا رهی ز انکار + ادب
اموز تا کنی اقرار + و بعد از چند شعری بمناسبتی سرود باز
ادب در عشق این چه بهتان است + ادب در عشق
بگذر از این کار + ادب در عشق حاش لله عشق + دارد
از این هزار مرتبه عار + الی آخر ما افاد قدس الله روحه
باری زر مطلب نبی دور افتادیم چون فی الجمله بعضی از
اسرار سلام و تشهد و سجود و رکوع معلوم شد بحول الله تعالی
و بعد از این نیز ان شاء الله بعنوانی دیگر فی الجمله خواهد آمد

در اسرار قیام و قرائت حمد و سوره بنحو اختصار
اشاره اولی

و بعضی از اسرار قیام و قرائت حمد و سوره در ضمن چند
اشاره معروض می آید والله ولی التوفیق اشاره اولی
در بیان اینکه در نماز قیام بچه سبب مقرر آمده بالقاء معلوم
معراج مومن نماز است و عبادتی است معراجی جامع جمیع
عبادات بلکه تمامی عوالم وجودیه و حرکات حیویه
و کمال معراج بسیر و طی دو قوس دایره امکانیه است که
بمکان قاب قوسین او ادنی در لسان شرع مقدس از آن
تعبیر میشود از آن دو قوس بقوس صعود و قوس نزول
که مدار عالم تکوین و تشریع باین دو قوس است که یکی
متعلق است بموت و دیگری بحیات و هر یک از این
دو قوس در حقیقت دایره تمامی است مشتمل بر دو قوس
که حاصل میشود از مجموع آن دو حرکت و دو سکون و دو موت
و دو حیات و بعبارة اخری دو فنا و دو بقا که در سجده نماز
و دو جلوس بعد از سجده است در هر رکعتی مقام تعیش ظهور تجلی

صوری

صوری این چهار مقام است و لهذا ارکان وجودی
هر موجودی در هر عالمی منتهی بچهار رکن میشود کلیه مثل ارکان
عرش و انوار اربعه آن که در چهار دارد است و مثل
عناصر اربعه که در عالم عنصریات است و مثل چهار خلطی
که مقوم قوای بدن است یعنی خون و صفرا و بلغم و سودا
و امزجه اربعه که هر ذی مزاجی معتبر آمده تا کار کنند.
که اعداد که در مقام اعراض است چهار رکن بیش ندارد
احاد و عشرات و مآت و الوف و عالم حروف که اصل
اول آنها نقطه است چهار رتبه بیش ندارد نقطه و حرف
و کلمه و کلام چون نقطه و خط و سطح و جسم در عالم اجسام
تا محقق آمد در هر موجودی بحسب تقسیم کلی ظاهری و باطنی
و ظاهر ظاهری و باطن باطنی چنانکه تصریح حدیث است
لهذا در حرکات کلیه انسانی در نماز قیامی بر قرار شد
و رکوعی و سجودی و قعودی و در هر یک از اینها اشتغال

و احکام مفصل ذکریه بر قرار آمد یعنی در تشهد و سجود و رکوع و قیام
بعنوان وجوب اما در حرکات و سکنات دیگر مثل
هنگام برخواستن و سر از رکوع برداشتن و امثال ذالک اذکار
مستحبه چندی مقرر گشت که در ترک آنها عقابی نباشد و در ترک
ذکر آن اذکار سابقه عمدا نماز باطل خواهد بود بخلاف این
باقی دیگر اشاره دوم در بیان اینکه چرا در قیام قرائت حمد و سوره
بر قرار شد اما در رکوع و سجود و تشهد مقرر نیامد مگر اذکار
جزئیه چندی پس باید دانست که عوالم وجود کلیه منقسم بدو قسم
که تعبیر میشود از آنها باعتباری بظاهر و باطن و باعتباری
بغیب و شهادت و باعتباری بتفصیل و اجمال که حاکی
نور و ظلمت و وجود و عدم و سلب و ایجاب و اعلی
و اسفل و یمین و یسار و بدن و روح و مادی و مجرد و سما
و ارض الی غیر ذلک و باقتضای هر یک از این عوالم مفصله
و مناسبت هر یک از آنها حکمی مطابق آن معین است

بمقتضای

بمقتضای حکمت تامه یعنی وضع کل شیء فی موضعه و چون سیر
و ترقی و معراج عبارت است از سفر کردن از ظاهر بباطن
و از شهادت بغیب و از تفصیل باجمال و از کثرت بوحدت
که سفر من الخلق الی الحق است لهذا ابتدا از این طرف میشود
که متعلق بجنبه ظاهر و کثرت است و لهذا در حال قیام
که مبدء و شروع بسیر است که متعلق بظاهر و عالم کثرت است
و تفصیل باید بقرائت سوره حمد که مشتمل است بر تمامی تفاصیل
قرآنیه و عوالم کلیه و جزئیه امکانیه بپردازند که بتفصیل و بعد از
اتمام آن که مقام عبور بعد از تفصیل باجمال است هنگام
شروع بعالم اجمال اول بعد از تفصیل اول است که
~~که اول غیب غایب شهادت اول است لهذا~~ غیب اول
بعد از شهادت اول است و آن غیب غایب
همین شهادت است باید نیز سوره از سور قرآنیه خوانده
شود اما ملتفت باید بود که هر سوره از سور قرآنیه که باشد

زیرا که هر غیبی غایب شهادتی اوست لهذا

اگرچه از سورهای طولانی باشد به تفصیل سوره حمد نخواهد بود
زیرا که سوره حمد مشتمل بر همه سور قرآنیه است چنانکه در
اخبار وارد است که آنچه در عالم است در قرآن و آنچه
در قرآن است در سوره حمد و آنچه در سوره حمد است در بسم الله
الرحمن الرحیم است و آنچه در بسمله است در بای بسم الله است
و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید در خصوص فاتحة
الکتاب چنانچه اذان و اقامه در تفصیل و اجمال اذان است
اذان مفصلتر از اقامه است زیرا در فصول اذان دادگی
در در آن باید گفته شود بیش از اقامه است و لهذا اذان را
احکام عالم فرق و ظاهر جاری است از قبیل اینکه اذان را
با آرام و تأنی باید گفت و التفات با طراف و جواب او در
منع شدید نمیباشد و همچنین تکلم کردن در آن بهیچ وجه دوری
کردانیدن از قبله و همه از احکام عالم فرق و تفصیل است
و ظاهر است بخلاف اقامه چنانچه پوشیده نیست و از

جمله علا

جمله علامات اینکه اذان و اقامه در عدد این سفر
محبوب است این است که منع شدید در ترک آنها
وارد شده در نمازهائی که در سفر قصر نمیشود یعنی نماز صبح و نماز
مغرب اما در باقی نمازها این منع شدید در ترک آنها
نیست فتأمل فان تحته العلم غامض و از این قرار چهار
عنوان از تفصیل و اجمال در اوضاع نماز کلیه مقرر
خواهد بود باعتباری یکی اذان و اقامه دیگر حمد و سوره
سیم ذکر رکوع و ذکر سجود چهارم ذکر تشهد و سلام اگرچه
در هر یک از اذکار و کلمات مقرره تفصیل و اجمالهای
بی اندازه هست که کلیه محدود بچهار هزار میشود یعنی از
از اول تا باخر چنانکه فرمایش حضرت رضا صلوات الله
علیه است و انتخاب عدد هزار باعتبار آن است که تمامی
عوالم مظاهر و جلوه اسماء الله است و عدد آنها در اعظم همه هزار
و یک اسم معین است که یکی اسم مکنون مخزون است

و باقی دیگر در کار لهذا در تفصیل اول هزار عالم پیدا
میشود و از این حالت که وارد است در مجلسین علیه السلام
از آتش خلاصی می بخشد و چون هر یک از اسماء باو بکرات
اعتبار شود هزار هزار عالم بهم رسد چنانکه در حدیث است
و چون سابقا عرض شد که بحسب تقسیمات کلیه ارکان
عالم منتهی بچهار رکن میشود و وارد است در روایات نموده
اورا از جمله شمائل از حضرت سید السجاد سلام الله علیه بر از
فقره میفرماید که انطق ان الله لم یخلق خلقا سواکم بل والله
لقد خلق الله الف الف آدم و الف الف عالم و انت والله
فی آخر تلک العوالم و در این جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله
میفرماید شبی که مرا بمعراج میبردند با هم اسم علی علیه السلام مقرون
باسم خود در چهار موضع و باعتبار چهار مقام که تمام
بمنزله اول از برای هر یک هزار حد معین لیس منتهی بچهار هزار
بود بچهار هزار حد و الله اعلم سابقا معروض شد که موفق

عقل

تفسیر کلامی و تفصیل الهامی

عقل و نقل حضرات معصومین سلام الله علیهم قطب دائره
امکان و مرکز افلاک اکوانند و علل اولی و وسائط فی
جمیع ممالک وجود و در جمال مشیت و اذن حضرت خداوند
و بقاعده حکمت محقق و مشخص است که طفره در فیض نیست
و پیوسته مدد و فیض از مبدء فیاض ظاهرا و باطنا
غیبا و شهادة بواسطه علل اولی یعنی حضرات معصومین
علیهم السلام بخلق رسد و در هیچ آنی از آنات هیچ بقعه
از بقاع عالم امکان و صقعی از اصقاع عوالم کون
مستغنی از جریان فیض از آن مبادی نشد خبرها
کان ام کلیا و حمد خدا را که در این دوره زمان بجهت
تفحص در اوضاع عالم بهم رسیده در میان این مطلب
اغلب خلق را احتیاجی باقامه دلیل و برهان نیست
لهذا از ذکر ادله و آیات قرآنیه و احادیث که شاهد
این مطلب و مدعا باشد موقوف داشتم و بذکر

اصل مقصود وجهت قرار آمدم و آن این است در با
وجود مقدمه که گذشت و لزوم استمداد و فرض اگر چه
فیوضات جزئیه باشد از آن مبادی عالیه علیهم السلام
کاملا مراد است در وقت ادای نماز که عبادتی است
بآن عظمت و این چنین سفری است که تعبیر از آن
بمعراج فرموده اند عبد روی توجه بایشان علیهم السلام
نیاورد و اعتصام نجوید و متوسل نگردد و هر که اندک
شعوری داشته باشد و تامل کند خواهد یافت
که بدون توسل و اعتصام بآنها البته این راه طی
نشود و مقصد بدست نیاید و لهذا آنحضرت رضا
صلوات الله علیه میفرماید و اذکروا عند افتتاح الصلاة
ذکر الله و ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله واجعل
واحدا من الائمة نصب عینیک یعنی نصب کن نزد
افتتاح نماز ذکر خدا و ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را

برقرار دار

برقرار دار یکی از ائمه علیهم السلام را در پیش نظر و تصور حضرت
و سبحان الله در این فقره چه گفتگوها در قطع فرموده و با جمله
کفایت میکند در انجام این مطلب مضامین صریحه
که در زیارت جامعه کبیره است در خصوص ایشان است
که هر که خدا را طلبید و قصد او کند توجه بشما میکند و رو
بشما باید بیاورد یعنی معصومین سلام الله علیهم اجمعین پس این
جهة خداوند دانای مهربان او صنایع نماز را بطوری
مقرر فرموده در صورت و معنی ظاهرا و باطنا ذکر او شان چه
بحسب کلمات و حروف باعتبار معانیهم و زبر و بینه
و بسائط و چه بحسب اعداد در هر یک عالمی است که
جامع سرا سر ذکر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است
از ابتدای اذان تا آخر سلام و باعتبار شمول کمال
رافت و رحمت آل الله علیهم السلام است در ظهور جلیله
رفیعه عالیه سریه را تشخیصات و تحدیدات و تصویرات

صور حسیه شخصی و محدود و مصور فرموده اند که هر دانا و نادانی
و توانا و ناتوانی خودی بآن دلوی تواند رسانید مشکل خاصه
بکه در موافق خبر تحدید مثالی بیت المعمور است و عبارت
از مقام قلب باشد که حضرت آدم بنا فرموده و اگر
اسرار نکات این ماجرا با بسط وجهی شعر حق دارم مثنوی
هفتاد من کاغذ برد + و این معنی در مرحله نکته ایست که بیاری
اولیا و عنایات آل الله سلام الله علیهم و تایید الهی ازین
داعی معلوم گشته و ندیده ام که احدی از علمای متقدمین
و متاخرین رضوان الله علیهم ملتفت شده ذکر فرموده باشند
و کم ترک الاول للاخر و این مرحله در طی ده باب
ان شاء الله تعالی بطوریکه بنای اختصار مطلوب ازین رساله
نباشد معروض می آید در شکوه آینه و لمعه هم بسم الله الرحمن الرحیم
~~در ذکر اشارات معنوی است که در آینه و لمعه هم این~~
بسم الله ~~الرحمن الرحیم~~ و تقدیم بیان اشارات این آیه

مبارکه

باب اول در ذکر اشارات و معنی آیه کریمه بسم الله الرحمن الرحیم

مبارکه بر کلمات اذان و اقامه و تکبیرات بمناسبت
آن است که موافق عقل و نقل تمامی کتب تدوینیه منزله
آسمانی و تکوینیه عوالم امکانی ابتدا در آنها به بسم الله الرحمن الرحیم
شده چنانچه در قرآن مجید کلام و احمل و حقیقة اقدم
جمیع کتب است ابتدا بآن شده چنانچه حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام میفرماید که ما انزل الله کتابا من السماء
الا و هی فاتحته و کذا عن الصادق علیه السلام و حضرت
باقر سلام الله علیه میفرماید که اول کل کتاب نزل من السماء
بسم الله الرحمن الرحیم لهذا داعی نیز ذکر رموز این آیه
مبارکه را مقدم داشت قال علیه السلام ان الله قسم الکلام
ثلثة اقسام فجعل قسما منه یعرفه العالم و الجاهل و قسما منه
لا یعرفه الا من صفا ذهنه و لطف حسه و صح تمیزه ممن
شرح الله صدره للاسلام و قسما لا یعلمه الا الله و ملائکته
و الراسخون فی العلم الحدیث نیز آنحضرت میفرماید که کتاب

خداوند بر چهار طور است عبارت است و اشارت و لطایف
و حقایق پس عبارت از برای عوام است و اشاره
از برای خواص و لطایف از برای اولیا و حقایق از برای
انبیا علیهم السلام و در حدیثی اقسام قران را آنحضرت علیه السلام
زیاده بر یکصد و بیست قسم بیان میفرماید و حضرت
امیر المؤمنین سلام الله علیه در جواب زندیقی در حدیث بسیط
مفصل بعد از بیانات چندی میفرماید و حزب شیطان هم بقوله
فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث
فی الارض فاما الزبد فی هذا الموضع کلام الملحدین الذین
اثبتوه فی القران فهو یضمحل و یبطل و یتلاشی عند التحصیل والذی
ینفع الناس منه فالتنزیل الحقیقی الذی لا یأتیه الباطل
من بین یدیه و لا من خلفه و القلوب تقبله و الارض
فی هذا الموضع هی محل العلم و قراره یعنی معصومین سلام الله
علیهم اجمعین و علمای راسخین از شیعیان ایشان علیهم السلام

چنانکه

چنانکه در تفسیر آیه نقص اطراف ارض وارد است و بعد از آنکه
آن حضرت سلام الله علیه در این حدیث بیانات چندی
میفرماید فرموده اند و انما جعل الله تبارک و تعالی هذه الرموز
اللتی لا یعلمها غیره و غیر انبیائه و حججه فی ارضه لعلمه بما یحدثه
فی کتابه المبدلون من اسقاط اسماء حججه و تلبیسهم ذالک
علی الامة لیعینوهم علی باطلهم فاثبت فیه الرموز و اعمی قلوبهم
و ابصارهم لما علیهم فی ترکها و ترک غیرها من الخطاب
الدال علی ما احدثوه فیه و جعل اهل الکتاب المقیمین به
و العالمین بظاهره و باطنه من شجرة اصلها ثابت و فرعها
فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها ای یظهر مثل هذا العلم
لمحتملیه فی الوقت بعد الوقت و این عبارت اگرچه بحسب
ظاهر اختصاص بائمه اطهار علیهم السلام دارد و لیکن بمقتضای
شیعتنا منا بنحو عمومی نسبت بعلمای ربانی و خواص شیعه در باب
بعضی از آن رموز نیز دارد و بعد از فقراتی چند میفرماید فاتبعوا

[illegible]

یتبعون علیه و الاشقیاء یعمون عنه و من لم یجعل الله له نورا فما له
من نور الحدیث بطوله و بالجمله قطع نظر از ادله عقلیه کرده
احادیث بسیار وارد است که در قران مجید خداوند
متعال باقسام مختلفه اشعار بذکر محمد و آل محمد صلی الله علیه
و آله و سلم فرموده و از آنجمله رموز حرفیه است در سور عدیده هم
بحسب زبر و هم بعنوان بینه و هم بطریق بسایط و حقایق
گویند چنانچه صاحب مجمع البیان قدس سره روایت فرموده
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که میفرماید از برای هر کتابی
صفوه ایست و صفوه این کتاب یعنی قران حروف تهجی است
و خداوند میفرماید و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی
الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات و الزبر
و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون
و نزد محققین ثابت است که عالم حروف عالمی است مطابق
با تمامی عوالم کونیه و مشتمل بر جمیع اسرار قضا و قدر و آنچه

علومی

[illegible]

علومی که در لوح محفوظ است و علم او بوجه کمال خاصه آل الله علیهم
السلام است و جلوه از او نزد بعضی از علمای راسخین رضوان الله
علیهم اجمعین یافت میشود چنانکه در اخبار وارد است که کمال
اشعار معصومین سلام الله علیهم اجمعین باین علم داشته اند و جفر
کتابی است از حضرت صادق صلوات الله علیه که مسمی است
بجفر خافیه و حضرت امیر علیه السلام بحروف جمع تعمیه آنرا
بر وقوع فتن میفرموده است و چون این حروف مبارکه
نازل شد اصحاب آثار اندوه و ملال در روی مبارک
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده نموده از سبب
آن استفسار نمودند پس آنحضرت فرمودند که این حروف
مبارکه خداوند خبر داد مرا از بلاهائی که در آخر الزمان بر امت
من نازل خواهد شد از خسف و قذف و خروج دجال
و فتنه یاجوج و ماجوج محمد بن قیس روایت کرده که از حضرت
ابا جعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود در حیی و حی و ابا یاسر

این علم از حضرت امیر علیه السلام وراث علم
... اجمعین بیک باب
معروف است

چند نفر

در پسر اخطب و کمی دیگر از یهود از اهل نجران آمدند خدمت رسول
خدا صلی الله علیه و آله پس عرض کردند در آیا نیست در آنچه ذکر
فرموده در آنچه ها که بر تو نازل گشته الم حضرت فرمود
بلی گفتند جبرئیل از نزد خدا برای تو آورده حضرت فرمود بلی
گفتند بتحقیق مبعوث شدند انبیای چند پیش از تو
و ندیده ایم پیغمبری از ایشان را خبر داده باشد مدت
پادشاهی خود را و اینکه اجل است او چند است غیر تو پس
حی بن اخطب رو با صحاب خود کرده گفت از برای آنها
در الف یک و لام سی و میم چهل این مقدار یک سال پس
عجب است از کسی که داخل شود در دین کسی در مدت ملک او
و اجل است او مقدار یک سال باشد بعد رو بحضرت کرد
و گفت ای محمد آیا با این غیر این هم هست حضرت فرمود بلی
پس گفت بیاور پس حضرت فرمود المص گفت این سنگین تر
و درازتر است الف یک و لام سی و میم چهل و صاد نود

و بی این

پس این یکصد و چهل و یکسال بعد عرض کرد بحضرت در آیا
این غیر آن است حضرت فرمود بلی گفت بیاور حضرت
فرمود الر گفت این سنگین تر و درازتر است الف یک
و لام سی و را دویست پس بعد عرض کرد در آیا غیر این هم هست
حضرت فرمود بلی عرض کرد بیاور حضرت فرمود المر
گفت این سنگین تر و درازتر است الف یک لام سی و میم
چهل و را دویست پس عرض کرد در آیا غیر این دیگر است
حضرت فرمود بلی عرض کرد مشتبه شد امر تو بر ما پس نمیدانیم
در چه عطا کرده شده پس برخاستند و ابو یاسر برادر
خود گفت چه میدانی شاید محمد صلعم جمع شده باشد از برای او
این همه و زیاده از آن و در آخر حدیث حضرت فرمودند
و هی تجری فی وجه آخر غیر تاویل حی و ابی یاسر و اصحاب آنها
و ابو رحمة بن صدقه میگوید در زندیقی از بنی امیه آمد خدمت
حضرت صادق سلام الله علیه و عرض کرد در المص در قول

خداوند است در کتاب خود چه چیز اراده کرده است از این و چه چیز
در او است از حلال و حرام و چه چیز در او است در نفع شوند با آن
مردم پس حضرت غیظ کرده فرمودند امسک و یحک الف
یک و لام سی و میم چهل و صاد نود چه قدر است گفت یکصد و
آن مرد گفت واحد و ثلثون و مائة پس حضرت فرمودند اذا
انقضت سنة احدی و ثلثین و مائة انقضی ملک اصحابک قال فنظرنا
فلما انقضت سنة احدی و ثلثین و مائة یوم عاشورا دخل المسودة
الکوفة و ذهب ملکهم نکته دیگر اینکه مرحله این است در قرآن
مجید بر طبق نظم و ترتیب کتاب عوالم امکانی نازل گشته و شخص
عقلا و نقلا حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین اصول عوالم
وجودند ظاهرا و باطنا محیط بتمامی موجودات امکانیه اند کما قال فبهم ملأت
سمائک و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت و از برای ایشان علیهم صلوات الله الرحمن
در هر نشأه از نشآت حقیقه ملکیه ناسوتیه و جبروتیه
و لاهوتیه در عوالم اعداد و حروف گرفته تا بعالم معانی و از

نشأت

نشأت صوریه تا نشآت قدسیه روحیه ظهوری است و هر جا
و هر عالمی در لطافت اقرب و کدورت و ظلمتش کمتر است ظهور ایشان
علیهم السلام آشکارتر است و لهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
در هر فلکی تمثال او علیه السلام را دیدم و هر قدر آن کار
کبر و قوت فکر زیاده شود انوار ایشان علیهم السلام در هر عالمی اقدم
و اتم و ابهه ظهور او حیطه خواهد یافت و زیاده از این نشود که
طاقت شنیدن نمیاورند پس قرآن مجید در ترتیب عالم کتابی
آمده است البته در اطوار قرآنی باید ذکر ایشان علیهم السلام
اظهر و اتم و اقدم از ذکر سایر موجودات باشد و از کمال ظهور
البته از نظر کوتاه نظران و آنان که ضعیف البصرند پوشیده خواهد بود
و در احادیث وارد است از حضرت صادق علیه السلام
و حضرت رضا صلوات الله علیه و آله بقولهم حرفه کاهی
استدلالات سفر موده اند و خزانه علم حروف گنجینه ای است که کسی را
دست رس به آن مخزن اسرار الهی نیست و چون نباشد خداوند

اشیا را از مقام غیبی بشهود وجود عیانی لاریبی آورد
تامی مجردات و مادیات را با اختلاف و تطور اطوار
و تدویر ادوار از مقام کلمات تقدیر بسبعه عالم تصویر
گذرانید و ودیعه نهاد و در آن عالم نسبتی از اسرار حروف را
بتجلی کلمه کن اولا در جبلت فطریه آدم اول در عالم عما
و نخستین اختراع لاهوتی بدون تحدیدات مثالیه و در عالم
ایجاد ثانیا با نحو تفصیل مناسب عالم عقل مجردی
باشد و در اطوار بهانا آن در اختراع ثانیش تا مند
و در عالم لطایف روح ملکوتی را لقا و در ابداع ثانی
بلطایف قلب ناسوتی خاصا پس قرار گرفت
اسرار آنها در عالم قدس لاهوت و معانی آنها در سر
جبروت و لطایف آنها در عالم روح یعنی اعلای
ملکوت و صور آنها در نفس و انتقاش آنها در قلب و قوه
ناطقه آنها در زبان و در شکل آنها در گوش اما در عالم

عقل

عقل مجرد تا جز یک حرف نبود و آن حرف الف
بود در حقیقت همه حروف بود و لله در الوالد قدس سره
حیث قال   جمله قرآن حرف واحد بود و بس حرف
واحد حرف واحد بود و بس و له در سن قال الف اگر حرف
هو الحروف جمیعها و الباء دائرة علیه تطوف حضرت رضا
سلام الله علیه میفرماید ان اول ما خلق الله عز و جل لیعرف
به خلقه کتابة حروف المعجم و ان الرجل اذا ضرب علی راسه
بعصا فزعم انه لا یفصح بعض الکلام فالحکم فیه ان یعرض
علیه حروف المعجم ثم یعطی الدیة بقدر ما لم یفصح منها و لقد
حدثنی ابی عن ابیه عن جده عن امیر المؤمنین علیه السلام
فی ا ب ت ث انه قال الالف آلاء الله و الباء
بهجة الله و التاء تمام الامر بقائم آل محمد صلی الله علیه و آله
و از برای هریک از حروف معانی تعیین فرموده اند و در معنی
لا ای میفرماید لام الف لا اله الا الله و هی کلمة الاخلاص

الحدیث و حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید جاء یهودی
الی النبی صلی الله علیه و آله و عنده امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
فقال له ما الفائده فی حروف الهجا فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله لعلی علیه السلام اجبه و قال اللهم وفقه و سدده فقال
علی بن ابی طالب علیه السلام ما من حرف الا و هو اسم من
اسماء الله عز و جل ثم قال اما الالف فالله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم و اما الباء فباق بعد فناء خلقه و اما التاء
فالتواب یقبل التوبة عن عباده و اما الثاء فالثابت الکائن
یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت و اما الجیم فجل
ثناؤه و تقدست اسماؤه و اما الحاء فحق حی حلیم و اما الخاء
فخبیر بما یعمل العباد و اما الدال فدیان یوم الدین و اما الذال
فذو الجلال و الاکرام و اما الراء فرؤف رحیم بعباده و اما
الزاء فزین المعبودین و اما السین فالسمیع البصیر و اما الشین فالشاکر
لعباده المؤمنین و اما الصاد فصادق الوعد فی وعده و وعیده

و اما الضاد

و اما الضاد فالضار النافع و اما الطاء فالطاهر المطهر
و اما الظاء فالظاهر المظهر لآیاته و اما العین فعالم بعباده
و اما الغین فغیاث المستغیثین و اما الفاء ففالق الحب
و النوی و اما القاف فقادر علی جمیع خلقه و اما الکاف
فالکافی الذی لم یکن له کفوا احد و لم یلد و لم یولد و اما اللام
فلطیف بعباده و اما المیم فمالک الملک و اما النون
فنور السموات و الارض من نور عرشه و اما الواو فواحد
احد صمد لم یلد و لم یولد و اما الهاء فهاد لخلقه و اما اللام
الالف فلا اله الا الله وحده لا شریک له و اما الیاء
فید الله باسطة علی خلقه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
هذا هو القول الذی رضی الله عز و جل لنفسه فی جمیع خلقه
فاسلم الیهودی و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید
سأل عثمان بن عفان رسول الله صلی الله علیه و آله عن تفسیر
ابجد قال رسول الله ص تعلموا تفسیر ابجد فان فیه الاعاجیب

کلها ادیر لعالم جهل تفسیره الحدیث بطوله و رعایت آن
قواعد عالیه چون بسی مشکل و از اذهان بعید است لهذا
اکتفا میشود در این باب به بعضی از قواعد جزئیه سهل
التناول باشد که نه در اطلاع مدرستی بر مراتب عملیه مدار نه
بتوانند بهره مند شوند و آن قواعد جزئیه قواعدی است
که صاحبان علم حروف غالبا رعایت میفرمودند و بجهتی
ائمه اطهار علیهم السلام رعایت فرموده اند از جمله در باب
حروف مقطعه فواتح السورست چنانکه بر متتبع روشن است
و از حدیثی بر می آید صریحا که ظهر قران ایشانند علیهم السلام
و دلالت میکند این معنی بر اینکه ظواهر قرآنی یعنی حروف
آن اشاره بایشان علیهم السلام باشد اگرچه معنی دیگر هم دارد
و حدیث این است که حمران اعین از حضرت ابی جعفر علیهما السلام
سؤال کرد از ظهر قران و بطن آن حضرت فرمود ظهره الذین
نزل فیهم القرآن و بطنه الذین عملوا بمثل اعمالهم یجری فیهم ما نزل فیهم

اولئک

اولئک واجمالا سابقا اشارت رفت و موافق
صریح اخبار ابتدای جمیع کتب آسمانی بسم الله الرحمن الرحیم
بوده چنانچه قرآن مجید در تطبیق مراتب تکوینیه نازل
گشته و موافق صریح آیات و احادیث آنچه در همه عالم است
از لاهوت تا بناسوت تماما بی کم و زیاد در قرآن است
کما قال تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء و لا رطب
و لا یابس الا فی کتاب مبین حتی ترتیب عوالم هم بدون
هیچ اختلافی و سابقا نیز گذشت که اولین موجه دریای وجود
و نخستین جلوه حضرت معبود محمد محمود و آل اطهار علیهم السلام
بوده پس عقلا و نقلا بدون شائبه شبهه در تطبیق بسم الله الرحمن الرحیم
در بدو کتاب تامه تدوینی است اول مدلول آن و اولین
جلوه است در کتاب تکوینی است یعنی حضرات معصومین
سلام الله علیهم اجمعین و چون حضرت خداوندی بلا شبهه از این
آینه و آنها آینه منظور است و توجه بخدا بتوسط معصومین علیهم السلام

بوجه تمام میسر نیست زیرا که ایشانند علیهم السلام آئینه
های حق نما من رآنی فقد رأی الحق و موافق مضامین
زیارات و ادعیه و احادیث هر که انها را دوست میدارد
خدا را دوست داشته و همچنین در اطاعت و سایر امور
حتی در باب معرفت حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه
بسلمان و ابی ذر علیهما السلام میفرماید معرفتی بالنورانیة
معرفة الله و معرفة الله معرفتی الی غیر ذالک و دانا
یان را حاجت بذکر آن تفاصیل نیست دیگر آنکه
موافق حدیث مشهور هرچه در عالم است در قرآن است
و تمامی قرآن در سوره حمد است و تمامی سوره حمد در بسم الله الرحمن
الرحیم است و تمامی آنچه در بسمله است در بای بسم الله است
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و نقطه بائی علیه السلام است
باید در بسم الله الرحمن الرحیم بی شبهه ذکر محمد و آل محمد صلی الله علیه
و آله شده باشد و بحث مناسب است با مضمون این

حدیث

۱۸

حدیث مشهور اینکه حرف با بمعنی ابتدا و استعانت آمده
معانی دیگر هم بسی مناسبت دارد و کذالک بالجمله وارد شده اند
در با الباء ظهر الوجود و بالنقطة تمیز العابد من المعبود و البته با
چنین باشد زیرا که حروف چون در لطیفه روح مفصل
گشت مشکل بدو ضلع از اضلاع مثلث شد ضلع قائمی
و ضلع مبسوطی ضلع قائم الف بود و ضلع مبسوط حرف
مبارک با بود و از اینجاست فرموده اند ما من شیء
الا و الباء المکتوبة علیه و لله در قائله حیث قال الف الحروف
هو الحروف جمیعها و الباء دائرة علیه تطوف و نقطة با
حقیقت اولیه موجودات و مبدا کائنات و قطب
دائرات و مرکز افلاک تمامی علویات و سفلیات است
و محیط بهمه عوالم غیب و شهادت است و ظاهر او
نبوت است و باطن او ولایت و دلیل بهمین معنی است
بنای خواستن جسم از سطح و خط و نقطه و سطح از خط و نقطه تا

و خط از نقطه

فیلسوفان گفتند که نقطه اصل است و جسم حجاب او و صورت
حجاب جسم چنانکه معانی از کلام و کلام از حروف و حروف
از نقطه پس اوست فیض نخستین و مبدا قوه تمکین و در تکوین
که ظاهر شد از و الف غیب و با متداد آمد حتی صار خطا
و اوست مقام روح الله فی قوله تعالی و نفخت فیه من روحی
و حرف او باست و باطن نقطه و حامل او و لهذا از ای
با معین آمد حکم ظاهر و حقیقت او مقام نبوت است و لنعم
ما قال من قال + یا رب بالالف التی لم تعطف + و بنقطة هی
سر کل الاحرف + و بعبارة اخری نقطه روح عالم امر است
که متجلی است در وسط و غیب نون کلمه کن و آن نون انتهای
کون است اینست که نقطه ممیز حروف از یکدیگر و مشخص و ممیز
انها آمد پس تمامی اشیا را دلالت بر نقطه است که معروض
همه سماوات و ارض است و نقطه را دلالت بر حضرت
احدی الله است و با را الف مبسوطه گویند لهذا او بین

دو

وحی است که در طریق نزول بر حضرت محمدی صلی الله علیه و آله
و سلم نازل گشته و اول صحف آدم و نوح و ابراهیم و توراة
موسی و انجیل عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام است و ترتیبات
بقیام طرف اوست و مراد از انبساط الف است در اوقات
عالم اختراع و نشر حقایق ابداع این است که امام علیه السلام
در وصف امام در حدیث مبسوطی میفرماید و هل یعرف او
یوصف او یعلم او یفهم او یدرک او یملک شأن من هو نقطة
الکائنات و قطب الدائرات و سر الممکنات و شعاع
جلال الکبریاء الی ان قال علیه السلام و کیف و هم النور الاول
و الکلمة العلیا و التسمیة البیضاء و الوحدانیة الکبری الی ان قال
فهم سر الله المخزون و اولیاؤه المقربون و امره بین الکاف
و النون لا بل هم الکاف و النون الی ان قال علیه السلام و قدرة
الرب و مشیته و ام الکتاب و خاتمته و فصل الخطاب و دلالته
الی ان قال علیه السلام الاسرار المودعة فی الهیاکل البشریة که حضرت

و احادیث باین مضامین لا تعد و لا تحصی است سر خفی
و مؤید آنچه معروض آمد این است که در کلمه مبارکه بالباطن انور
جمیعا چهارده حرف مبارک است پنج حرف غیر مکرر است باین تفصیل
ب ا ل ب ا ط ه ن ل ک و ج و د و در این همه چهارده حرف
مبارک پنج حرف غیر مکرر است باین تفصیل ظ ه ر ج د یعنی
حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله که عبارت است از حقیقت
با مفصل است در چهارده مقام پاک که عبارت شد از چهارده معصوم
علیهم السلام و در میان آن چهارده معصوم خمسه النجبا علیهم الاف
التحیة و الثنا ممتاز و اول تفضیلند و دلیل بر این نکته این است
که بسائط این پنج حرف مبارک غیر مکرر دوازده حرف مبارک است
باین تفصیل ظ ا ه ا ر ا ج ی م د ا ل یعنی دوازده امام علیهم السلام
در خمسه النجبا علیهم السلام مندرج و مؤید این نکته است اینکه بسائط
لفظ وجود دوازده حرف مبارک است باین تفصیل و ا و ج ی
م و ا و د ا ل و تمامی این دوازده حرف مبارک مشتمل بر پنج حرف

غیر مکرر

غیر مکرر است که اشاره دیگر است بخمسه النجبا علیهم السلام باین
تفصیل ج ی م د ل و بسائط این پنج حرف مبارک
چهارده حرف است این مقام یعنی بالباطن الوجود چون
مقام ظهور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بود لهذا از برای او
چهارده حرف مبارک بود اما کلمه و بالنقطه تمیز چون مقام
ظهور علوی علیه السلام است لهذا از برای او دوازده حرف مبارک است
باین تفصیل و ب ا ل ن ق ط ه ت م ی ز و موافق این تفصیل
در آیه وافی هدایه بسم الله الرحمن الرحیم و سوره مبارکه حمد و اذکار
دیگر و آیات بیشمار موجود و انشاء الله بعضی از آنها معروض
خواهد آمد و معلوم خواهد شد در این مرحله محض اتفاق نیست و این
نکته از قبیل استحسانات نیز و از حفظ انتظام بطوریکه معروض گردید در جمله
از آنچه معروض خواهد امد [illegible] قطع برای منصف حاصل میشود که این اشارات و لطایف نکات در نهایت بجهت [illegible] منظور نظر [illegible]
سر آخر و از اتحاد موافق اخبار تمامی عالم در قران و تمام قران در
بسم الله الرحمن الرحیم است و اول صادر و نخستین مبدا وجود و آغاز

سلسله هر موجود محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است و مطابق است
کتاب تدوینی با کتاب تکوینی پس باید اول حقیقتی در این آیه
مبارکه ذکر شده باشد ایشان علیهم السلام از ملک و ملکیان باشند
و دلالت آن بر حضرت حق بدلالت ایشان علیهم السلام باشد
چنانکه مضمون صریح کلمات ایشان سلام الله علیهم است در تفسیر آیه شریفه
در مائیم آن آلاء الله و ذکر سایر موجودات در این آیه داخل است
بذکر ایشان علیهم السلام است فافهم العباره ان کنت من اهل
الاشاره ریزه از عقلا و لعقلا ایشان از قبیل ذکر تمامی موجودات
در عالم عقل اول و مقام مشیت مذکور در همه عوالم وجود ند
در همه عوالم در آنها مذکور و بعبارة اخری ایشان آیینه خلق و حق
آیینه ایشان علیهم السلام اند چنانکه مضمون این دو حدیث است
در نسبت او در الحضرت سید الشهدا علیه السلام و روحی له الفداه
داده اند در + لکل صفاتکم و انتم ذات + و الکل منورد انتم فوات
و الجمله فیکم و انتم فیها + انتم لهم و هم لکم مرات + چنانکه امام علیه السلام

میفرماید فبهم ملأت سماءک و ارضک حتی ظهر ان لا اله
الا انت و احادیث باین مضمون بی اندازه وارد است این
در هر کلمه از کلمات این آیه وافی هدایه را بهر قاعده ضابطه
در وقت کنند ذکر ایشان علیهم السلام را خواهند یافت و انشاءالله
بعضی از آنها مذکور خواهد شد **اشاره لطیفه** است
سابقا محقق گشت در باب اسم الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است
و بعد از حرف مبارک با حرف سین و میم است و بینه آن هم حرف
مبارک بحسب عدد یکصد و ده است و بعدد اسم مبارک علی علیه السلام
باین تفصیل ع ل ی ی ا ن ی ا م و این معنی صریح است
در اینکه بعد از حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله خلیفه بر حق
و جانشین مطلق محقق او بلافصل علی علیه السلام است و در اعتبار
این دو حرف مبارک در اشاره بالحضرت علیه السلام اسرار بی اندازه
اولا اینکه چون مقام محمدی صلی الله علیه و آله مقام کلیت جامعه و حد
لهذا یک حرف باشاره باین حقیقت دلالت شد اما مقام علوی

علیه السلام چون مقام تمیز و تفصیل است و لهذا فاروق اعظمش گویند
و فصل الخطابش نامند که کلمه و با النقطه تمیز مشیر باین نکته بود باین سبب
تفصیل امامت در نسل با کرامت او علیه السلام مقرر بود لهذا بدو حرف
مفصل اشاره بالحضرت علیه السلام فرمود و بعلاوه اینکه حرف سین
و میم را المحققین از حروف ظاهره اسم اعظم گرفته اند و اگر باطن
آنها بر کسی ظاهر و هویدا شود البته اسم اعظم بر او معلوم خواهد شد
دیگر آنکه حرف سین را از تمامی حروف تهجی امتیاز خاصی است
که دخلی بسایر حروف ندارد از جمله اینکه عدد بینه او با عدد خود او موافق
و مطابق است و در بین الحروف هیچ حرفی از این قبیل نیست حرف
میم هم امتیاز دیگر دارد و علامتش اینست که او را بنفس خود تعبیر
میکنند بعلاوه حرف با تا پیدا شد در او دو میم و یک با میم
اول میم ملک است و میم دویم میم ملکوت و با که در وسط و غیب
او است باطنست که در آخر اسم علی علیه السلام است که تلک عشرة
کامله چنانچه در غیب حرف سین نیز موجود است و فیه من الاسرار

و بغیر واو و نون هیچ حرفی را بنفس خود تعبیر نکرده اند و لهذا این حرف
حرف از علامات جمع بر قرار آمد باعتبار آن معنی کلیت و جامعیتی که در او است
اما حرف میم در این معنی جامعیتش تمامتر و افزونتر است لهذا علامت
جمع در مواردی واقع میشود که نون و واو واقع نمیشوند اما در افعال
همه مساویند و لکن در مثل لکم و انتم و هم بس از بره میم و مستعمر است
و باین سبب علی داو چهل آمد که عدد انجام مهام و تکمیل نشر ناکامی است
و باین جهة عدد او چهل آمد که فتح هر مشکل و کشف هر مهم معضلی
باین عدد است و بینه او پنجاه است که چون عدد خود میم که چهل است
بر او افزوده شود نود خواهد شد که عدد بسایط میم است و در
این باب عجایب بسیار است و او را ارتباط تامی بلام است لهذا لام
بالف و میم تعبیر میکنند یعنی انا محمد و محمد انا حضرت صادق علیه السلام
علیه میفرماید که الف لام میم حرفیست از حروف اسماء اعظم الهی
که مقطع است در قرآن که تألیف میکند او را نبی یا امام علیه السلام
پس هر وقت که باو دعا کند مستجاب میشود و حضرت باقر علیه السلام
علیه میفرماید که ان الله تبارک و تعالی انزل الف لام میم الی ان
قال علیه السلام و تبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعه الا ان

قال علیه السلام ویقوم قائمنا عند انقضائها بالم فافهم وعد
واکتمه ایا کدام اسم اعظم از حضرت امیر المومنین علیه السلام بالاترست
حضرت رضا صلوات الله علیه در تفسیر بسم الله میفرماید که یعنی اسم
نفسی بسمة من سمات الله عرض کردند که ما السّمة فرمود العلامة
ایا کدام علامت اشرف از انحضرت علیه السلام است اشاعرفانی
موافق اخبار وتحقیق صاحبان اثار وعرفا وعلمای ذوی الالباب
ذات حضرت حق عز سلطانه وجودیست مطلق ومنزه از همه قیود
حتی از قید الطلاق ومقدس ومبراست از تمامی شروط
حتی شرط عدم شرط ولهذا نه کلی است ونه جزئی نه عام است ونه
خاص نه مطلق است ونه مقید حتی ازین تنزیه هم منزه است
ومقام اسما مقام تجلیات او لیه اوست سبحانه است که متعلق
جعل الهی نیستند وبابی از اصول کافی بخصوص منعقد دراین
بابست وحاصل مضمون اخباری که درانجا ذکر میفرماید اینست
که اسمای حسنی از مقوله الفاظ وحروف واصوات نیستند
بلکه حقایق متاصله چندی هستند که موثر در عوالم وجودند بالم
چنانکه در ادعیه وارد است که اسئلک بالاسم الذی خلقت به

الّذی

العرش وبالاسم الذی خلقت به الکرسی وبالاسم الذی
جمعت به المتفرق واسئلک بالاسم الذی تجلیت به للکلیم علی
الجبل العظیم وازین قبیل مضامین در ادعیه واحادیث بسیارست
چنانکه امام علیه السلام در تفسیر ایه ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها
میفرماید نحن والله اسماء الله الحسنی الحدیث پس بی شبهه معلوم میشود
که مقصود از اسم در بسم الله باید انحضرت علیه السلام باشد
اینست که حضرت صادق علیه السلام درباب بسم الله الرحمن الرحیم
میفرماید که لعنت خدا بر مخالفان باد چه ایشان انرا که عظیمترین
ایه از کتاب خداست میکنند پس کمان میبرند که بهتر انست که اظهار ان
نکنند بدعت باشد وحضرت تقی از حضرت صادق علیه السلام
روایت میفرماید که جمیع اهل بیت اتفاق نموده اند بر جهار بسم الله
الرحمن الرحیم در نمازها با انکه در نمازهای اخفاتیه حمد وسوره را اخفات
باید نمود ولیکن بسمله جهر باید کرد استحبابا بجهة همین مرحله است
که ذکر محمد وال محمد علیه السلام در او اشکار و پنهان است وبسبب
همین ماجراست که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم میفرماید که امت
مرا روز قیامت بموقف حساب بیارند واعمال ایشان را در میزان

برسیئاتشان

درارند حسنات ایشان راجح اید امم سابقه کویند که امت محمد
صلی الله علیه واله با وجود قلت عمل چرا که حسنات ایشان راجح
اید پیغمبران ایشان کویند بجهة انکه ابتدای کلام ایشان در
سه نام بوده از نامهای الهی که اکر همان سه نام را در کفه نهند
وسایر حسنات وسیئات بنی ادم را در کفه دیکران سه نام راجح
اید وان سه نام بسم الله الرحمن الرحیم است ای عزیز ملتفت باش
که این همه عظمت وشرف در این ایه از کجا وبجهة چیست ودر
خبرست که در روز قیامت به بنده امر شود که به دوزخ رود
چون بکنار دوزخ رسد بسم الله الرحمن الرحیم کوید وقدم
در دوزخ نهد اتش دوزخ از وی هفتاد هزار سال راه
بکریزد وهم چنین نیز وارد است که در روز قیامت بنده را چون
کاه آرند ونامه اعمال وی که سراسر از قبایح اعمال وفضایح احوال است
بدست وی دهند بنده وقت کرفتن نامه بر سبیل عادت دنیا
کوید بسم الله الرحمن الرحیم ونامه را بستاند چون بکشاید همه انرا
سفید بیند وهیچ نوشته بنظر وی درنیاید وکوید که در اینجا چیزی
مرقوم نیست تا بخوانم فرشتکان کویند که در همین نامه سیئات

بهان

وخطیات تو نوشته شده بود اما از برکت ویمن بسم الله
الرحمن الرحیم محو کشت وحضرت رضا سلام الله میفرماید که بسم الله
الرحمن الرحیم اقربست باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی ان
ودر خبرست که فرعون قبل از انکه دعوی الوهیت کند
امر کرده بود که بر کوشک عمارت او این کلمه مبارکه نوشته
بودند ودر بعضی از تفاسیر وارد شده که جبرئیل ع انرا نوشته
بود چون دعوی ربوبیت کرد وحضرت موسی علی نبینا واله
وعلیه السلام از ایمان او مایوس شد با حقتعالی مناجات کرد
وشکایت او را بعرض رسانید خطاب امد که ای موسی تو نظر
بر کفر او داری وهلاکت او را میطلبی ونظر من بران کلمه جلیله است
که در کوشک او مرقوم شده سوکند بعزت وجلال من که تا ان
نام مرقوم باشد او را عذاب نکنم وچون اراده الهی تعلق
کرفت بهلاکت وی اول آن نقش را از ان کوشک محو فرمود انگاه
عذاب نازل فرمود وهوشمند دانا که این همه اثار بزرکی با عالم
میدانند
برابری میکنند وفایقتر میاید نیست الا باعتبار اشتمال ان
بر ذکر محمد وال محمد صلی الله علیه واله وتمزید توضیح بطوری که عوام

وخواص را بفضل الله درین باب شبهه نماند معروض خواهد آمد
تحقیق و تدقیق نزد محققین ثابت است که در میان جمیع انبیا
علیهم السلام هفت پیغمبرست که صاحب مقام خلافت شده‌اند و از برای
هر یک از ایشان ۱۲ نفر وصی بوده که بظهور میرسد احکام آن
پیغمبر از آن دوازده نفر وصی بوده که بر طبق این معنی دیده‌اند
ظهور احکام ۷ کوکب سیار را در دوازده برج و این تعداد
هفتگانه در حقیقت از بابت آنست که موجودات عالم مثلث
الکیان و مربع الکیفیه‌اند هر موجودی بمناسبات آن و اول ظهور
تفصیلی موافق تحقیق عقلا و نقلا عدد دوازده است اینست که
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که خداوند نور مقدس
حضرت محمدی صلی الله علیه و آله را خلق فرمود پیش از آنکه آسمانها
و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم را بیافرینند و پیش از
آنکه احدی از پیغمبران ع را بیافرینند بچهار صد و بیست و چهار
هزار سال و با آن نور دوازده حجاب خلق فرمود حجاب قدرت
حجاب عظمت و حجاب منت و حجاب رحمت و حجاب سعادت
و حجاب کرامت و حجاب منزلت و حجاب هدایت و حجاب

بنوت

بنوت و حجاب رفعت و حجاب هیبت و حجاب شفاعت پس آن نور
مقدس را در حجاب قدرت دوازده هزار سال جای داد و او میگفت
سبحان ربی الاعلی الحدیث بطوله و باین مضمون احادیث بسیار است
و سبحان الله چه قدر از اسرار که در این حدیث شریف است و این مختصر را
مجال ذکر عشری از اعشار یکی از هزار آن نیست و نیز محقق است
که عدد هفت باعتباری مفصل میباید در چهارده که مقام ظهور تفصیلی است
مشروح العلل مبین الاسباب و باعتباری در دوازده لهذا
تمام کلمات این آیه مبارکه که چهار کلمه آمد که ارکان کونیه
باید چهار باشد و کلمه اول آن مشتمل بر سه حرف مبارک و
کلمه دویم چهار حرف مبارک که این مجموع هفت حرف مبارک
میشود که مفصل گشته در دوازده حرف مبارک که در کلمه جلیله الرحمن
الرحیم که یکی از اشارات صریح است بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام
تأیید و مؤید این مرحله که مذکور شد این است که کلمه مبارکه بسم الله
که هفت حرف مبارکست مفصل میشود در بینه خود نیز بدوازده حرف
مبارک باین تفصیل ا ی ن ی م ل ف ا م ا م ا و تمامی این
دوازده حرف مبارک مشتمل بر سه حرف غیر مکررات که عبارت

از ن ل ف و چهار حرف مبارک الف و سه حرف مبارک
میم و دو حرف مبارک یا و بین الائمه علیهم السلام سه امام
علیهم سلام الله الملک العلام اسامی مبارکه ایشان هیچ مکرر
نشده یعنی حسین ع و جعفر ع و موسی ع و چهار امام ع دیگر اسم مبارک ایشان
علی است که منها اربعة حرم که در آیه وافی هدایه ان عدة الشهور
عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله منها اربعة حرم در اخبار
مفسر بچهار امام علی نام علیه السلام شده و سه امام علیهم السلام اسم
مبارک ایشان محمد است و دو امام دیگر علیهما السلام اسم مبارک ایشان
حسن است و بسیار مناسب است که آن سه حرف مبارک غیر مکرر اشاره
باشد بسه امام علیهم السلام که اسامی ایشان بین الائمه مکرر نشده یعنی
حسین و جعفر و موسی علیهم السلام و بحسب ظاهر بسی مناسبت است
که حرف نون اشاره بحضرت حسین علیه السلام باشد و حرف فا
بجعفر علیه السلام که این دو حرف مخصوصا در آن دو اسم مبارک
موجود و مذکور است و حرف لام اشاره بحضرت امام موسی علیه السلام
باشد و مناسبات دیگر هم بخصایص که از هر یک از آن سه امام
علیهم السلام بظهور رسیده در این سه حرف موجود است و تفصیل

فی الجمله

فی الجمله ان شاء الله بعد ازین میاید و چهار حرف الف اشاره باشد
بچهار علی نام علیهم السلام و سه حرف میم اشاره باشد بسه محمد نام
علیهم السلام و دو حرف یا به دو حسن علیهما السلام و در اشاره کردن
حرف الف بعلی نام مناسبات بیشمار هست از جمله آنکه حرف
الف اصل همه حروفست که تمامی آنها راجع باو است چنانکه
فرموده الف الحروف هو الحروف جمیعها و لهذا خداوند در
قرآن مجید [illegible] در فواتح السور باین حروف مبتدا
فرموده تا مطابق آید اسرار قضا و قدر در کتاب تدوینی با نظم
و ترتیب کتاب تکوینی و تمامی عوالم علویه و سفلیه و حرکت فلک
همین حرفست که همه هستند از او بند و او بود در سر عقل
حین گونه مخاطبا بکلمه کن که شنید اسرار علوم خفیه را بحقیقت
تمامی حروف بسر همین حرف و تمامی حروف دیگر متجلی از همین
حرفند و لهذا اخط الفراوم النجوم ذکر کرده‌اند و فیه من عجایب الاسرار
از جمله آنکه مقام سجود مقام عبودیت صرفه است یعنی تمام کائنات
سر خط بندگی باو علیه السلام داده‌اند و با و عبادت پروردگار
میکنند و خود او در مقام محو صرف عبدیت است و عدد بینات
الف را که باطن ثانی او است با عدد اسم اعظم مطابق یافته‌اند

بعلاوه انکه بنیه الف بحساب عدد یکصد و ده است که با عدد اسم علی علیه السلام
مطابق است و لهذا واقع در اول اسم الله است و اول حرف تعریفات
و نخستین حرف استغراق و جنس و عهد و بسی اسرار در او است که
اغلب ناس متحمل شنیدن انها نشوند و اما در ذکر فتن سه حرف اشاره
میم به سه محمد نام علیهم السلام که بخصوصه این حرف در دو جای این
اسم منور موجود است بعلاوه مناسبات حرفیه کمال ظهور
دارد و بخصوصه در اخبار بسیار وارد است که از اسم محمد صلی الله علیه و اله
هما بحرف میم تنها نیز تعبیر کرده اند و اما دو حرف مبارک با
پس اشاره گرفتن انها به دو حسن نام علیهما السلام و به ترتیبی که
مذکور شد علی و حسن و حسین ع بترتیب در ابتدای این حروف
مبارکه مذکور خواهند بود و امام محمد باقر و امام موسی کاظم و امام
جعفر صادق سلام الله علیهما نیز بپهلوی اسم مذکور خواهند بود
کذالک علی رضا و محمد تقی علیه السلام اگر چه هر یک از معصومین
سلام الله علیهم اجمعین مالک جمیع حروفند و هیچ فلکی از
افلاک عالم از حیطه فلک انها بیرون نیست شخصا و عددا و حرفا
چنانکه در اخبار و احادیث باین مضمون بسی وارد است
از جمله حضرت صادق علیه السلام میفرماید الایات التسع الخ

ذکرها

ذکرها امیرالمومنین علیه السلام و هی اسمائه و الائمه من ذریته الحسن
علیهم السلام و ان هذا الامر یصیر الی من تلوی الیه اعنة الخیل
من الافاق و هو المظهر علی الدین کله و ما لک فاتها و
کافاتها و الاتها و هو المهدی علیه السلام و از کمال
حیطه و استیلای در این باب و تکمیل شان جمیع مراتب وجودیه
که از انجمله عالم حروف است از وضع ترتیب صوری حسن ایشان علیهم السلام ظاهری
تمامی حروف ابجدی با حفظ نظم و ترتیب ظاهر و هویدا میشود
و در دایره برای سهولت اخذ این مطلب در کتاب ایات
الائمه وضع نموده مذکور داشته ایم و بالله التوفیق و بر طبق همین
حروف مبارکه بدون اختلاف در غیر مکرره انها در چندین ایه
بفضل الله و حسن عنایته از ایات قرانیه که موافق روایات شیعه و سنی
ان ایات بخصوصها در شان ائمه اطهار علیهم السلام نازل گشته
استخراج نموده در کتاب ایات الائمه معروض داشته ایم از جمله
در ایه وافی هدایه و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم و دیگر در ایه وافی
هدایه و النجم و الشجر یسجدان و دیگر در ایه وافی هدایه و بئر معطلة و قصر مشید
و دیگر در ایه وافی هدایه الله نور السموات و الارض و دیگر در ایه وافی هدایه
و النجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و دیگر ایه وافی هدایه هل یستوی

هو و من یامر بالعدل و هو علی صراط مستقیم بعلاوه انکه در
اسامی مبارکه ائمه علیهم السلام نیز معین و مشخص نموده معروض داشته ام
در هر موضع و هر که جویا باشد باید باین کتاب رجوع کند و ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء و مطابق همین رمز است انکه تمامی زبر ایه
وافی هدایه تسمیه نوزده حرف مبارک است چنانکه زبر اسامی
خمسه النجبا علیهم الاف التحیه و الثنا نیز نوزده حرف مبارک است
که این معنی اشاره دیگر خواهد بود از ایه وافی هدایه بسمله برخمسه
النجبا و تمامی ان نوزده حرف بسم الله الرحمن الرحیم مشتمل
بر هفت حرف احادیست باین تفصیل ب ا ه ا ح ا خ که از
ترکیب انها بعد از حذف مکررات کلمه احبه حاصل میشود که اگر صیغه
جمع باشد بمعنی دوستان میشود و اگر فعل متکلم باشد
معنای این میشود که دوست میدارم او را و بعد از وضع این هفت
حرف مبارک دوازده حرف دیگر دوازده باقی میماند باین
تفصیل س م ل ل ر م ن ل ر ی م و تمامی این دوازده
حرف مبارک مشتمل است بر سه حرف غیر مکرر یعنی س ن ی
و سه حرف میم و چهار حرف لام و دو حرف را پس اشارات
این دوازده حرف مبارک به دوازده امام علیه السلام

اشکار

اشکار و علاوه مثل اشارات سابقه که در بنیه کلمه مبارکه بسم الله
مشخص امد خواهد بود باین معنی که سه حرف غیر مکرر اشاره باشد
به امام علیهم السلام و سه حرف میم به سه امام علیهم السلام
که اسم مبارکشان محمد است و چهار حرف لام بچهار امام علیهم السلام
که اسم مبارکشان علی است و دو حرف را بدو امام علیهم السلام
که اسم مبارکشان حسن است و مناسبات حرفیه در این اشارات
کمال ظهور و تطابق دارد اما حرف سین پس بعضی از اسرار او گذشت
و بعضی دیگر از اسرار او این است که او را در دفع بلیات و تصحیح
اسقام و شفای امراض قلبیه و قلوب مخلیت تمام است
و در جذب محبت و حصول الفت اثر عظیم دارد و در اجابت دعوات
و حصول مقاصد و مهمات و نیل مراد و در ریزش خیرات و بیابی
رسیدن برکات سخت با تاثیر است و در مداومت ذکر او
کرامات و خوارق عادات دست دهد و از کمال جلالت و علو رفعت
اوست که بهمین حرف مبارک در قران مجید خداوند خطاب بحضرت
ختمی مآب صلی الله علیه و اله میفرماید در سوره یس چنانکه اخبار
در تفسیر ان وارد است و اکثر زیاده ازین اسرار ان معروض اید خلاف
مقتضای اختصار مطلوب از این رساله خواهد بود و همین خواص

یک را بامی ابتدای اسمشان سین
غیبی حسن جعفر و موسی
علیهم السلام

وآثار را خصایص ظاهره از حضرت امام حسین علیه السلام
کمال ربط و مشابهت را دارد چه آنحضرت علیه السلام همان
امامی است که بوجود ذیجود او تمامی عوالم شرع محمدی صلی الله
علیه وآله و مراتب عوالم کونیه از مفاسد شیطانیه آشته و
جنبه و معایب نفسیه صحت یافت و آنحضرت علیه السلام
که در حاق حقیقت عشق تخت سلطنت زده محبتش در تمامی
عوالم وجود متجلی گشته هر کسی ازین دریا بقدر حوصله و ظرفیت
مقداری برداشت یعنی از عکس و تجلیات محبت او علیه السلام
قال صلی الله علیه وآله ان للحسین فی قلوب المؤمنین محبة مکتومة و
مخفی نماند که این فرمایش حضرت نسبت بعالم تکلیف و تربیت
والا محبت عالم تکوین و کینونت هیچ صقعی از اصقاع عالم
و هیچ فردی از افراد بنی آدم از بسیط خاک تا ورای ملکوت
اعظم و عقل اکرم خالی از معنی محبت نیست والا همانا از سر حد
عدم قدم بعرصه وجود ننهادندی و آن محبت عکسی از عکوس و
جلوه از تجلیات محبت این بزرگوار علیه السلام است و نشر اعلام هدایت
و آثار ربوبیت و ظهور انوار نهایات معرفت و غایات توحید
و مراتب نبوت و ولایت و نصرت دین مبین و شریعت

نهای

و این طریقت و حقیقت متینه مأثوره از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله اجمعین و اقامه امر و حفظ ناموس الهی وحده و اسلام
با علان کلمه توحید و ایصال تکالیف بمکلفین اگرچه تا اقصی بلاد
صقلاب و چین باشد و از منتهی الیه ارضین تا باوج اعلا
علیین بحسب ظهور تفصیلی اختصاص بآن سرور بلند اختر علیه السلام
دارد و لهذا اجاری شد امر ولایت و امامت در نسل او کرامت او
و قرار یافت شفا و سجده بر تربت مطهر او و استجابت
دعا در تحت قبه مبارکه او و همه جا تحت قبه اوست علیه السلام پس با وجود
این مناسبات در اشاره کردن این حرف مبارک باسم مقدس
آنحضرت علیه السلام گویا برای خواص و عوام شبهه نماند بعلاوه
آنکه این حرف بخصوصه در وسط اسم مبارک او سلام الله علیه
موجود و مذکور است و اما حرف نون پس او حرفیست که کلمه کن
با و تمام گشته و نقطه نون را یکی از تجلیات حضرت محمدیه صلی الله
علیه وآله گرفته اند و او حرف دوم است از اقطار حروف و او را سه اسم
از اسماء الله معین است النافع والناصر والنور و در دفع غم
و اندوه و شادمانی و سرور و انبساط او را مدخلیت کاملی است
و همچنین در جذب قلوب و مهر آمیختن بالفت و مغلوب نمودن اعدا

و ظفر یافتن بر خصم آثار عظیمه بر او مترتب و در تمام امور و تکمیل ارباب قضیه
تأثیرات عظیمه دارد و فتح و فیروزی و نصرت با اوست
و موجب صفای ذهن و ذکاوت و جودت فهم است و در مداومت او قلب
نورانی و روشن شود و اسرار الهی و معارف نامتناهی بر قلب روی
آورد و حجب جهلیه و ظلمات و کدورات انسانیه بر کنار زند و بتحقیق
اهل تحقیق چندان و اسالکین این طریق انوار غلبه کنند در باطن چندان
که آثار او بحواس ظاهره برسد و این مناسبات با خصایصی
که از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق ظهور یافته کمال ربط را
دارد که بمناسبت بعضی از همان خصایص آنحضرت سلام الله علیه
ملقب بصادق شد و نسبت داده اند مراتب علوم را با و سلام الله علیه
و علوم جفریه که گوشزد هر عام و خاص است و این حرف
مبارک اگرچه ظاهر در اسم مبارک آنحضرت علیه السلام
مذکور نیست اما بنابر یکی از قواعد علم حروف که نزد محققین از طائفه مرتاضین مسلم است
در حقیقت موجود است و آن قاعده است که هر حرفی که در هر مرتبه
که واقع باشد سه رتبه دیگر بر او بیافزایند آنگاه حاصل
او را بصاحب آن رتبه از عدد از جمله حروف تعیین میکنند
و حرف نون در رتبه پنجم عشرات واقع است چون سه عشر بر او

بیفزایند

بیفزایند هشتاد حاصل شود و صاحب این عدد حرف مبارک
فا است و این حرف مبارک بخصوصه حرف سیم اسم مقدس جعفر
علیه السلام است و ایضا در هر حرفی چهار وتد معتبر است که اوتاد اربعه
گویند یکی خانه طالع است دویم رابع سیم سابع چهارم عاشر
و وتد رابع حرف نون حرف فا است و وتد سابع که وتد دویم است
باعتباری و سیم باعتباری حرف راست و حرف را بخصوصه نیز از آخر
اسم مبارک جعفر علیه السلام مذکور است و در دایره ابقع وتد
سیم حرف نون عین است و عین نیز در اسم مبارک آنحضرت
سلام الله علیه مذکور است و بحسب دایره اعظم وتد دوم حرف نون
جیم است که نیز در اول اسم مبارک آنسرور مذکور است و اما حرف یا
پس او را الف مسطوحه گویند و او است حرف صبر و شکیبایی و حرف
زهد و تقوی و خلوت و انزوا و بردباری و در ازدیاد برکات و سعادات
دنیویه و اخرویه سخت با تاثیر است و موجب ازدیاد فهم و ذکاء و جودت
ذهن و صفای روح است و این خصایص با آنچه از حضرت موسی ابن جعفر
علیهما السلام بظهور رسیده کمال مناسبت را دارد و این حرف
مبارک بخصوصه در آخر اسم مقدسش مذکور است و بقاعده که مذکور شد
چون سه عشر بر او افزوده شود عدد چهل حاصل آید و صاحب این عدد

حرف میم است و حرف میم در اول اسم مبارک آنحضرت
سلام الله مذکور است و اما حرف لام پس با وجود بعضی از مناسبات
و خصائص او که مذکور شد بعلاوه آنکه او را یکی از حروف علویه گرفته‌اند
که دال است بر تمامی اثبات خلقیه و طالع است باطن الف
و سی رتبه اثبات خلقیه حامل است از پنج مقامی که مشیرات باء هاء
و شین جهة که مشیرات، و حرف واو و باین جهة چون او را با الف
که متعلق بجنبه علیت است ضم کنند علامت تعریف میشود و
دلالت بعموم و کلیت و استغراق میکنند و کلمه مبارکه لا اله الا الله
که دوازده حرف مبارک است و موافق صریح اخبار ایشان علیهم السلام
حروف مسطورات لا اله الا الله جمیعا از تکرار لام و الف و هاء است
و در این کلمه مبارکه در پنج مقام جلوه گر آمده چنانچه الف نیز در پنج مقام
مذکور گردیده تا دلالت کند بر استی حقیقت و بوجرانم بر تمامی
عوالم توحید که هر یک مفصل آمده در یکی از خمسه النجباء علیهم الاف التحیة
والثناء. و حرف ها که در دو جا مذکور است که بعدد پنج است
و او نیز مشیر باین پنج مقام است و فتحه در مقام نفی ذکر شده.
و بار دیگر در مقام اثبات یعنی یکی در مقام ظاهر و یکی در مقام
باطن یعنی شهادت و غیب و بالجمله واقع آمده حرف لام در وسط غیب

اسم

اسم اقدس الله واله و غیب اسم علی و بجای میم مشدد بست که
در اسم محمد صلی الله علیه واله واقع است و تشدید آن که از تکرار واد عام
است در کلمه تکرر در اسم الله برای دلالت بر دو رتبه جلال و جمال است
و اینکه جلال حق در عین جمال و جمالش در عین جلال است بدون
شائبه کثرت و لهذا در هر لفظ جلال و جمال مذکور آمده اما در جلال
در دو جا مذکور شد و لیکن در جمال در یکجا که بجای لام میم
مذکور شد و آن میمی است که در اسم حضرت صلی الله علیه و آله است
~~که بجهت تفصیل مظهر جلال حق است اما در جلال پس اسم علی علیه السلام~~
که بجهت ~~تفصیل مظهر جلال حق است~~ و بجز یک اسم از اسماء الله در او
ابتدا باین حرف مبارک نشده است و در مقام التعبیر تعبیر میشود
از او بالف و میم ماخوذ است میم در وسط جمال و غیب ان
و عدد بسایط لام را با عدد اسم اعظم مطابق دیده اند که سی است
با و عدد الم با اضافه آنکه حرف لام بخصوصه در غیب اسم علی علیه السلام
مذکور است پس در اشاره گرفتن چهار حرف چهار حرف لام بجای علی
تام علیه السلام الفا فا جای شبهه برای منصف باقی نمی ماند
و مناسب چنین نسخه است و دقایق اینکه وهب ابن وهب قرشی
میگوید که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که جمعی از

از فلسطین خدمت حضرت باقر علیه السلام آمدند و از مسائل چند
سؤال کردند و حضرت جواب آنها را فرمود پس سؤال
از اسم الصمد کردند پس حضرت فرمود که تفسیر آن در او است که الصمد پنج
حرف است پس الف اشاره بثبوتی آیت او واو است قول خداوند عز و جل
شهد الله انه لا اله الا هو و این تنبیه است و اشاره است بسوی غایب
از درک حواس و لام دلیل است بر الهیت او اینکه او الله است
و الف و لام که مدغمان هستند ظاهر نمیشوند در گوش
و ظاهر میشوند در کتابت دلیلند بر اینکه الهیت او بلطف او
پنهان است ادراک حواس نمیشود و واقع نمیشود
در زبان وصف کننده و نه در گوش شنونده زیرا که تفسیر اله آنست
که عاجزند خلق از درک ماهیت او و کیفیت او بحس یا بوهم
نه بلکه او مبدع اوهام است و خالق حواس و این است و جز این
نیست که ظاهر میشود این نزد کتابت دلیل است بر اینکه
خداوند سبحانه ظاهر کرده است ربوبیت خود را در ابداع
خلق و ترکیب ارواح لطیفه آنها در اجساد کثیفه آنها پس
وقتی که نظر کند عبد بسوی نفس خود نه بیند روح خود را
چنانکه لام الصمد ظاهر و آشکار نمیشود و در حاسه از حواس

نمی

نمی‌رسد پس چون نظر کند بسوی کتابت ظاهر میشود از برای او آنچه
پنهان بود و خفی بود و لطیف بود پس چنانکه نظر کند عبد در
ماهیت باری و کیفیت او واله میشود در او و متحیر [illegible] احاطه نمیکند
فکر بسوی امری برای او زیرا که او عز و جل خالق صور است پس
چونکه نظر کند بسوی خلق و ثابت میشود از برای او که او عز و جل
خالق آنها است و ترکیب کننده ارواح ایشان و اجساد آنها
و اما صاد پس دلیل است بر اینکه او عز و جل صادق است و قول او صدق است
و کلام او صدق است و دعوت فرموده بندگان خود را باتباع
صدق بصدق و وعده داده است بصدق دار صدق را و اما میم
پس دلیل است بر دوام ملک او و اینکه او عز و جل ملک حق است
لم یزل و لا یزال و اما دال پس دلیل است بر دوام ملک او
و اینکه او عز و جل دائم است و اما حرف میم پس بعضی از خصایص
آن گذشت و بعضی از محققین این طایفه او را از اسرار مکنونه شمرده‌اند
و او حرف [illegible] م از اظهار حروف است و اولش میم ملک و آخرش
میم ملکوت است و او یکی از حقایق متاصله عالم جمع و کلیت است
و لهذا علامت جمع واقع میشود و از حروف نفی رتبه مرکبه است
و عدد او چهل است و بینه او [illegible] و چون نسبت او دهند عدد

جهل را عدد نود حاصل آید که عدد حقایق اسم میم است و در باب
وفا و موافقت او را اید خلقت تامی است و در بر انگیختن مکرمت محبت
اثر عظیم دارد و در تیسیر مهمات و فتح و تسهیل مشکلات و فرو بستگی
کارها قوی الاثر است و در بر امدن حاجات دنیویه و اخرویه خواص
عجیبه در او دیده اند و در تکمیل عوالم عقلیه و روحیه و اجرای ینابیع
حکمتهای الهیه بر قلب و اطلاع بر مخفیات غیبیه بس قوی است
باشد و کفایت میکند در این باب فرمایشات ائمه اطهار علیهم السلام
که حرف میم را از حروف مقطعه اسم اعظم شمرده اند پس در اشاره
گرفتن او بعلت امام علیهم السلام که اسم مبارکشان محمد است
با وجود ذکر میم در دو جای این اسم مقدس کسی را جای انکار
نخواهد بود و اما حرف را پس او حرفیست از حروف مکرمه
نورانیه و اول حرفیست که قلم اعلا بدان جاری گشته تا سبقت
گرفت رحمت بر غضب و اول حرف است از اسم مبارک الرحمن
الرحیم آمده از ادوات کشف اسرار و ابراز حقایق و از ادوات
حرف حلم و بردباری و ترتب است باو هویدا شدن
رازهای نهانی و مخفیات ایمانی رحیمی و رحمانی و شاید که بجهت
همین باشد سبب کثرت تکرار او در فواتح السور قرانی و در اشاره

گرفتن ان بدو امام علیهما السلام که اسم مبارکشان حسن است کمال
مناسبت را خواهد داشت و مطابق همین حرف مبارکه با اختلاف
در غیر مکرره آن و جزئی اختلافی در بعضی از مکررات در چندین
آیه از آیات قرانیه بحول الله معین نموده در آیات الائمه معروض گشته
که آن آیات و آن کلمات مفسر بائمه اطهار علیهم السلام گشته
موافق اخبار از جمله در آیه وافی هدایه و ضلوا عن سواء
السبیل است و موافق روایات شیعه و سنی مقصود از سواء
السبیل ائمه اطهار علیهم السلام هستند و دیگر در آیه وافی هدایه و جعل
فیها رواسی من فوقها و بارک فیها و قدر فیها اقواتها
فی اربعة ایام سواء للسائلین که تو ذکر آن تفاصیل در این رساله

کشف سر خفی

مناسبت نوشته نشد که دوازده[۱۲] حرف کلمه الرحمن الرحیم
بینات انها نوزده[۱۹] حرف مبارکست مشتمل بر تمام بسم الله الرحمن
الرحیم و مشتمل بر اسامی خمسه النجبا علیهم السلام و اینست تفصیل
دو کلمه الرحمن الرحیم ل ف ا م ا ا ی م و ن ل ف ا م ا ا ی م
و تمامی این نوزده حرف مبارک از هفت حرف مبارک
حاصل شد که آن هفت حرف مادة انهاست باین تفصیل
ل ف ا م ی و ن و بعد از وضع این هفت حرف

مبارک پنج از ده حرف مبارک دیگر میماند باین تفصیل ا ا م ل ف
ا م ا ا ح م و تمامی این دوازده حرف مبارک نیز مشتمل
بر سه حرف غیر مکرر است یعنی ل ف ی و سه حرف مبارک
میم و شش حرف مبارک الف پس اشارات باشارات
بر اسامی مکرره و غیر مکرره ائمه اطهار علیهم السلام مثل آن دو مورد
خواهد بود که گذشت و مطابق همین حروف مبارکه بدون هیچ
اختلافی در مکررات و غیر مکررات مشخص و معین آمده در آیه
وافی هدایه و لا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق و نیز بدون
هیچ اختلافی در آیه وافی هدایه شرع لکم من الدین ما وصی
به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی
و عیسی ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم
الیه یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب و همچنین در آیه
وافی هدایه و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته
کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ
اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی
والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک
و انی من المسلمین با قلیل اختلافی در بعضی از مکررات و همچنین

در اسامی معصومین سلام الله علیهم اجمعین با جزئی اختلافی
در بعضی از مکررات بعلاوه آنکه بقیه هفت حرفی که مذکور شد دوازده[۱۲]
حرف مبارکست باین تفصیل ا م ا ل ف ی م ا ا و ن که اشاره
دیگر خواهد بود بر ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم خصوص آنکه با بسایط
آن هفت حرف مبارک نیز نوزده حرف مبارکست بر طبق زبر
بسم الله الرحمن الرحیم و حروف اسامی خمسه النجبا علیهم الاف التحیة و الثناء
باین تفصیل ا م ف ا ا ل ف م ی م ی ا و ا و ن و ن و اشارات
چندی در این حروف مبارکه بر خمسه النجبا و چهارده معصوم و
دوازده امام علیهم السلام موجود است و این مختصر گنجایش این قبیل
تفاصیل را ندارد و الله الهادی و این هفت حرف مبارک بعینها
در آیه بسم الله الرحمن الرحیم و در اسامی ائمه معصومین سلام الله علیهم
اجمعین و در سوره مبارکه حمد و اذکار خاصه نماز بچندین وجه معین
آمده و آیات بسیار دیگر که در شان معصومین علیهم السلام
و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم وارد است و بعضی از کلمات
خاصه انها بحسب زبر در بعضی و بینه یا بسایط در بعضی دیگر ترتیبی که در
آن سه مورد معین و مذکور آمد بحول الله تعالی استنباط
نموده قریب بشصت یا هشتاد آیه باین نظم در کتاب آیات الائمه

معروض داشته ام و قریب چلیست آیه دیگر که نه باین ترتیب
مکررات و غیر مکررات انها بلکه بعنوان دیگرست حوادث روزگار
و ناسازگاری بعضی از معاندین نه مجال ثبت و ضبط انها را داد
و نه فرصت دقت در استنباط ایات دیگر که در حقیقت باین
نظم و این ترتیب در طی ذکر مطالب اشاره باسامی مبارکه ائمه دیانیر
معصومین سلام الله علیهم اجمعین نمودن یکی از معجزات باهره
قرانست که هر حکیم دانند باین نکته بر خورد شبهه در نبوت
محمد مصطفی و ولایت ال اطهار علیهم السلام و اینکه قران مجید
از جانب حضرت خداوندیست برای او باقی نمیماند اگر چه از عقلا
ملل دیگر باشد و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل طوبی آخر
حرف مبارک بسم الله الرحمن الرحیم پنج حرف از انجمله غیر مکررست باین
تفصیل ب س ی ن ه ا ن و ن ی ا یعنی دوازده امام
علیهم السلام از خمسة النجبا سلام الله علیهم هستند و تمامی این
دوازده حرف مبارک از هفت حرف مبارک هستند باین تفصیل
ب ا س ی ن ه و بعد از وضع این هفت حرف مبارک
البته پنج حرف دیگر باقی خواهند ماند یعنی ا ن ی ۱۴ و بسایط این
پنج حرف مبارک ۱۴ حرف منورست یعنی چهارده معصوم
از خمسة

از خمسة النجبا علیهم السلام هستند و تمامی چهارده حرف
بسایط این پنج حرف بعد از وضع مکررات انها شش حرف مبارک
میماند که بعد از وضع ان شش حرف باقی هشت حرف خواهد بود
و چون مکررات آن هشت حرف موضوع شود پنج حرف دیگر باقی
میماند باین تفصیل ن و ال ف و بسایط این پنج حرف مبارک
نیز چهارده حرفست و اشارات بسیار در این باب هست و چون
سخن بطول انجامید خمسة افزا انگشتم مظهر جلی مذکور شد که پنج حرف
از نوزده حرف بسم الله الرحمن الرحیم غیر مکررست و چون موضوع
شود البته چهارده حرف منور باقی خواهد ماند و تمامی آن چهارده
حرف از مکرر از پنج حرف مبارکست باین تفصیل ال ر ح م که از
ترکیب انها کلمه الرحم حاصل میشود و این نیز اشاره دیگر است بر ۱۴
معصوم علیهم السلام و اینکه همه انها از خمسة النجبا علیهم السلام مند
و این است تفصیل این چهارده حرف مبارک م ال ل ا ل ر ح م
ال ر ح م و العجب کل العجب که اول این چهارده حرف مبارک
میم است و اخر انها نیز میم است یعنی اولنا محمد و اخرنا محمد
بخصوص اینکه هیچیک از این چهارده حرف مبارک نقطه
ندارد و انها مجردند و فی ذالک من عجایب الاسرار فتدبر و کن من الشاکرین

وصل و سلم علیهم اجمعین و بسایط این چهارده حرف مبارک
تماما سی و پنج حرف میشود که اول انها نیز میم و اخر انها هم میم است
و همان سی و پنج حرف بسایطی از هفت حرف مبارکست یعنی
چون مکررات انها حذف شود هفت حرف باقی میماند باین
تفصیل م ی ا ل ف و ح و این همان حروف بسایطی حاصله
از پنج حرف مکررست بعد از حذف مکررات و چون با بسایط پنج حرف
غیر مکرر جمع کنند و مکررات را بردارند همانا دوازده حرف
مبارک خواهد ماند که اشاره دیگرست بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام
دیگر بسایط تمامی زبر بسم الله الرحمن الرحیم پنجاه حرف مبارکست
و در این باب اسرار بسیارست و چون مکررات انها موضوع
شود همانا دوازده حرف مبارک میماند که اشاره دیگرست بر
دوازده امام علیهم السلام و این است انها دوازده حرف
مبارک اینست ب ا س ی ن م ل ف ه ر ح و بعلاوه
اینکه تمامی این بسایط که پنجاه حرف است مشتمل بر چهارده
حرف الف است و دلالت الف بر معصومین سلام الله علیهم
اجمعین سابقا گذشت و دلیل دیگر بر این دلالت این است
که چون لفظ الف عبارتست از پنج حرف باین تفصیل ا ل ف

ام ا و بسایط این پنج حرف مبارک چهارده حرف
منورست باین تفصیل ل ا م ف ا ال ف م ی م ال ف
یعنی چهارده معصوم از خمسة النجبا علیهم السلام مند و الف حرف
انهاست دیگر اینکه تمامی این پنجاه حرف دوازده حرف
نقطه دار در میان انهاست که اشاره دیگرست بر ائمه
اثنی عشر علیهم السلام و این است ان حروف ب ی ن
ی ف ف ی ن ن ف ی ی و همه این حروف
بعد از وضع مکررات چهار حرف است که حاصل میشود
از ترکیب انها فتنی چنانچه در زبر بسم الله الرحمن الرحیم سه حرف
نقطه دار هست یعنی ب ن ی که هر یک در یکی از کلمات
جلیله اوست و از ترکیب انها همان کلمه حاصل میشود بدون
حرف فا و ایضا تمامی پنجاه حرف بسایط بسمله مشتمل بر نوزده
حرف احادیست برطبق زبر ان و برطبق زبر اسامی خمسة
النجبا علیهم السلام یعنی چهارده حرف الف و یک حرف با
و یک حرف ها و دو حرف حا و یک حرف واو پس همه این نوزده حرف
از پنج حرف خواهد بود باین تفصیل ا ب ه ح و که اشاره
دیگرست بر خمسة النجبا و چهارده معصوم علیهم السلام زیرا که

بعد از وضع این پنج حرف از نوزده حرف الّا چهارده حرف
خواهد ماند بعلاوه انکه بسایط این پنج حرف مبارکه ازده
حرف مبارکست این تفصیل الف باه اح اواو
واین ده ازده حرف نیز مشتمل بر پنج حرف غیر مکررست ودیگر
اینکه پنج حرفی که در زبر بسمله مکرر چهارده حرف مبارکست کلمه الرّحیم
از انها حاصل میشود که اشاره است باینکه ایشانند علیهم السّلام
رحمت موصوله حق بر خلق چنانکه در مضامین زیارت
جامعه و دعاها واخبارست ومؤید این مطلب اینکه رسول
خدا صلی الله علیه واله میفرماید که در معراج پس از انکه سلام
گفتم در اخر نماز خداوند فرمود که منم سلام و رحمت
توئی و امامان بعد از تو ولهذا مقام رحمت تکرار یافت
برحمت رحمانی در رحمت رحیمی در این آیه مبارکه بدو کلمه جلیله
الرّحمن الرّحیم سرّ عجیبی وز عجایب اسرار اینکه هنگام
تکلم و تنطق به بسم الله الرّحمن الرّحیم پنج حرف از او ظاهر
نمیشود بلکه همانا چهارده حرف مبارک اشکار میشود
و بتنطق میاید و ان پنج حرف مبارک عبارتست از الف اول
الله والف ولام الرّحمن والف ولام الرّحیم واین اشاره

سریه

سریه خفیه ایست بمقامات سرّیه غیبیه خمسه نجبا علیهم
الاف التحیة والثّناء وهمه ان پنج حرف جز الف ولام
چیزی نیست و محققین تمامی اسرار را در این دو حرف علامقام
دیده اند واحادیث اسم شاهد این مدّعاست ومؤید این
نکته اینکه پنج مقام وصل در این آیه وافی هدایه ظاهرست
که مقام اجمال وسکون است که یعنی خلق ساکن لا یدرک
بالسکون که اشاره دیگر خواهد بمقامات ولیه خمسه النجبا علیهم
السّلام و در اعتبار این قبیل اشارات اخبار بسیار وارد است
از انجمله که نظیر همین معنی است حدیثی است که روایت میکنند
او را وهب ابن وهب قرشی میگوید که جمعی از فلسطین امدند
خدمت حضرت صادق ع و مسائلی چند سؤال نمودند
وانحضرت جواب فرمود بعد سؤال کردند از اسم الصّمد پنج حرف
پس فرمود تفسیر او در او اینکه الصمد پنج حرفست پس الف اشارتست
با ثبات او سبحانه واو قول خداوند عزّ وجل است شهد الله انه لا اله
الا هو وان تنبیه است واشاره است بسوی غایب از درک
حواس ولام دلیل است بر الهیت او اینکه او است الله والف
ولام که مدغمند و ظاهر نمیشوند بر زبان و واقع نمیشوند بر قوه

سامعه و ظاهر میشوند در کتابت دلیلند بر اینکه الهیت او
بلطف او پنهانست که ادراک نمیشود بحواس و واقع نمیشود در زبان
وصف کننده و نه در گوش شنونده زیرا که تفسیر الله انچیزیست
که عاجزند خلق از درک ماهیت او وکیفیت او بحس یا بوهم بلکه
او مبدع اوهام است وخالق حواس است و الف و جز این
نیست که ظاهر میشود این نیز در کتابت دلیل است بر اینکه الله
سبحانه ظاهر کرده است ربوبیت خود را در ابداع خلق
و ترکیب ارواح لطیفه انها در اجساد کثیفه ایشان پس وقتی
که نظر کند عبد بسوی نفس خود نمی بیند روح خود را چنانکه
لام الصّمد مبین و ظاهر نمیشود و داخل نمیشود در حاسه
از حواس خمسه او پس چون نظر کند بسوی کتابت ظاهر شود
از برای او انچیزی که پنهانست ولطیف بود پس هنگامی که تفکر کند
عبد در ماهیت باری وکیفیت او که تفکر کند عاجز میشود در او
و متحیر میماند واحاطه نمیکند بفکرت او بچیزی که متصور شود
برای او زیرا که او عزّ وجل خالق صورتست پس وقتی که نظر کند بسوی
خلق او ثابت شود برای او اینکه او عزّ وجل خالق انهاست
و مرکب ارواح انهاست در اجساد انها و اما صاد پس دلیل است

بر اینکه

[illegible]

بر اینکه او عزّ وجل صادق است قول او صدق وکلام او صدق است
و خوانده است بندگان خود را بسوی صدق بصدق و وعده کرده
بصدق دار صدق را واما میم پس دلیل است بر دوام
ملک او واینکه او عزّ وجل ملک حق است لم یزل ولا یزال
ولا یزول واما دال پس دلیل است بر دوام ملک او واینکه او عزّ
وجل متعالی است از کون و زوال بلکه او عزّ وجل مکون کائنات
انچنانکه هست بتکوین او است کائنی و ایضا تمامی بسمله که
چهار کلمه است در سه کلمه از ان در هر یک حرف نقطه دار است و باقی
همه مهمل است و چون ان حروف ۲ نقطه دار بر حضرت نبی ص که همین
کلمه از ترکیب این سه حرف حاصل میشود و باقی دیگر بر ده ازده امام
علیهم السلام واین تفصیل ان دوازده حرف مبارکست س م ال ر
ح م ال ر ح م واشارات دیگر در این طریق موجودست که مجال
ذکر انها نیست و علیک لتأمل ایقاظ بسایط سه کلمه مبارکه
الله الرّحمن الرّحیم جمیعا چهل و دو حرف مبارکست که مطابق است
با عدد زبر اسامی دوازده امام علیهم السلام بدون زیاده و نقصان و
با بینه هفت اسم مبارک معصومین سلام الله علیهم اجمعین
بعد از وضع یکحرف غیر مکرر از انها و کل این حروف یعنی چهل حرف

حروف اینه کلمه

بسایطی مشتمل بر هفت حرف لام است که بینه انها ۱۴ حرف میشود یعنی هفت الف و هفت میم که اشاره است بجلوه حقیقت محمدیه و علویه علیهما والهما الاف السلام والتحیه در چهارده مقام و این ملبس معنی نسبی از اذهان کوتاه نظران دور است که سخنها چون بوفق منزل افتاد در اوهام خلایق مشکل افتاد بعلاوه انکه کل ان حروف مشتمل بر هشت حرف نقطه دار است که بینه از سه حرف است و بسایط ان سه حرف هفت حرف است و بینه ان هفت حرف دوازده حرف مبارکست و تمامی ان دوازده حرف مبارک از پنج حرف مبارک است یعنی الف و ن و بسایط این پنج حرف چهارده حرف مبارکست پس بچندین وجه در این طریق اشارات بر خمسة النجبا و چهارده معصوم و دوازده امام علیهم السلام موجود خواهد بود و همه این تفاصیل از سابق تا لاحق در اسامی مبارکه ایشان علیهم السلام بجنب زبر و بینه و بسایط با حفظ نظم و ترتیب موجب حتی انکه حروف ایشان هم یکی میشود بدون اختلافی در وضع و ترتیب طوری اخر مخفی نماناد که تمامی اشارات و تفاصیلی که مذکور شد در صورتی بود که حرف مبارک با در عداد سایر حروف بسم الله الرحمن الرحیم محسوب شود

و موافق ان حدیث مشهور که انچه در بسم الله الرحمن الرحیم است در بای بسم الله است با بد اشارات بر خمسة النجبا و چهارده معصوم و دوازده امام علیهم السلام در ان حروف بعد از وضع حرف با هم موجود باشد لهذا اجمالا رحمت افزای خاطر دوستان ایمانی مینماید که واضح است که چون حرف با در عداد ان حروف محسوب نشود البته هجده حرف از بسمله باقی خواهد بود و تمامی ان هجده حرف مشتمل بر چهار حرف غیر مکرر است با قی همه مکرر و البته چهار حرف که از هجده حرف موضوع شود چهارده حرف باقی خواهد ماند که اشارات بچهارده معصوم علیهم السلام و تمامی ان چهارده حرف از پنج حرف مبارکست باین تفصیل م ا ل ه ح و این همان پنج حرف است که اشاراتش سابقا معلوم شد و بینه چهار حرف غیر مکرر شش حرف مبارکست و بینه این شش حرف یازده حرف است و همه این یازده حرف بعد از وضع مکررات پنج حرف مبارکست و این است ان پنج حرف او ن ل ف و بسایط این پنج حرف مبارک چهارده حرف مبارکست و از این چهارده حرف مبارک بعد از وضع و تقسیم هفت حرف مبارک بیرون میاید باین تفصیل ل ف ا م و ن ی و این همان حروف مبارکست

که سابقا اشارات انها معلوم شد و بعینها در اسامی مبارکه معصومین علیهم السلام موجود و معین است با حفظ نظم و ترتیب دیگر انکه تمامی این هجده حرف مبارک شش حرف احادی دارد باین تفصیل ا ه ا ح ا ح شش حرف که از هجده حرف موضوع شود البته دوازده حرف مبارک میماند که اشاره دیگر است بدوازده امام علیهم السلام و ایضا تمامی هجده حرف مبارک دو قسمت میشود یکی مکررات و دیگری غیر مکررات اما غیر مکرره بس باین تفصیل است س م ا ل ه ر ح ن ی و اما مکررات پس باین تفصیل است ل ا ل ا م ا ل ر ح م و بینه نه حرف غیر مکرر که نصف اولست چهارده حرف مبارکست و این چهارده حرف بعد از حذف و وضع مکررات همان هفت حرف میشود که سابقا اشارتها و معلوم و مشخص آمد فتذکر و بینه شش حرف احادی که مذکور شد نه حرف است و همه ان نه حرف از نه حرف است و بینه ان سه حرف پنج حرف است و بسایط این پنج حرف چهارده حرف مبارکست که اشاره دیگر است بر چهارده معصوم علیهم السلام و این که ان چهارده نور پاک از خمسة النجبا علیهم السلام اند الاشارة الاخری بینات ان هجده حرف زبر بسمله بعد از وضع حرف با سی حرف مبارکست

که مطابق است با بینه اسامی خمسة النجبا علیهم السلام و با عدد حروف اسامی دوازده امام علیهم السلام بعد از وضع مکررات انها و همچنانکه همه این سی حرف بینات هجده حرف از هفت حرف مبارکست سی حرف بینات اسامی خمسة النجبا هم نیز از هفت حرف است بلا تفاوت اصلا و این است ان هفت حرف ی ا م ل ف ا و و مکرر مذکور شد که این هفت حرف بینات دوازده حرف مبارکست و اشارات دیگر هم بود که تجدید ذکرش لازم نیست که در حقیقت هر یک ازین حروف مبارکه اشارتست بیکی از هفت اسم معصومین سلام الله علیهم اجمعین و ایضا بینات اسامی خمسة النجبا علیهم السلام حروف نقطه دار انها از سه حرف مبارکست و بسایط ان سه حرف در هر دو جا هفت حرف است و بینات آن هفت حرف دوازده حرف مبارکست که اشاره دیگر است بر دوازده امام علیهم السلام و دیگر تفصیل و تمامی سی حرف مبارک یک حرف غیر مکرر دارد که عبارت از حرف واو باشد و بعد از وضع او بیست و نه حرف میماند مثل بینات هفت اسم مبارک معصومین سلام الله علیهم اجمعین بعد از وضع چهارده حرف الف

هم چنانکه

دیگر لازم نیست

ازانها دیگر انکه تمامی این حروف مبارکه نوزده حرف غیر ا
دارد و تمامی ان نوزده حرف مبارک ازپنج حرف مبارکست
و بعد از وضع ان پنج حرف البته چهارده حرف دیگر میماند که اشاره
دیگرست بر خمسه النجبا و چهارده معصوم علیهم السلام و باعدد
حروف و نظر این تفصیلات بعینها با حفظ نظم و ترتیب بدون
اختلاف در حروف در اسامی خمسه النجبا و اسامی ائمه و اسامی چهارده
معصوم علیهم السلام با قسام مختلفه موجود و در کتاب اثبات الائمه معروض شده
تنبیه واز بزرگی الله مهبا دا کوتاه نظری مراتبی را که معروض
آمد ذکر فرمایشی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شرح جنه
مبارکه میفرماید که بالفعل بین العلماء مشهورست با بر عوام و خواص
مبرهن شود که نوزده حرف مبارک بسم الله الرحمن الرحیم اشاره
بایشان علیهم السلام است و شبهه در ان اشارات معروضه باقی نماند
ولا حول ولا قوة الا بالله عبد الله بن جستان که در کوفه بود و کنیه او ابو المنذر
و از اجلاء کوفه بوده روزی خدمت مولانا و مولی العالمین امیر
المؤمنین علیه السلام مشرف شده و شکایت بسیاری از عقرب
که در کوفه بهم رسیده بوده است نمود و تفصیل ان طولی دارد و پس از
حضرت سلام الله علیه خواهش کرد که اسمی از اسماء عظام الهی

باو تعلیم

ذکر حدیث معظم از حضرت امیر در باب حروف بسمله که دلیل بر شأن ایشان است

باو تعلیم فرماید که حرز خود کنند پس حضرت علیه السلام
فرمود که ما را محزون کردی بسبب قطع انساب بموت
مردها و قطع نسلها بموت صغار و اطفال و از ما سؤال
کردی و از خلق ما نیست و سؤال کسی بتحقیق که سؤال
نمودی از من امری عظیم زیرا که اسم اعظم الهی سزاوار نیست که
بر کسی اظهار کنند ولیکن ای ابا منذر بر تو باد باخفای این خبر
که ظاهر خواهم ساخت بتو تا بتوانی والعیاذ بالله که اهمال
نمائی پس این است ابیاتی چند که بیان میکنیم برای تو در انها
چیزی را که بزودی سبب دفع ملاعون و هر درد مشکلی
شود و او هست اسم اعظم الهی انچنانکه تندکند لهیبتش شوامخ
الجبال پس بعد از فرمایشات بسیاری ابیاتی چند ادا
فرمودند و این داعی موضع حاجت از ان ابیات
مبارکه را ذکر مینمایم قد حبت تسئل یا هذا النازلة الطاغون
و فخا فبالاسماء ابرحت اسماء ربی تعالی قدست و سمت ابوات
حکمتها بالنفع قد فتحت فاکتب لذا الک بسم الله تعقبها
فرد و حی و قیوم قد طرحت من بعدها حکم عدل و اخرها
اسم المطهر قدوس و قدو صحت لک الطریقة و اکتب بعض آیتها

عن صادق القول بالانعام قد رجحت بال عمران ایات لنا نزل
الفتح المبین مذ حلیا جمعت وامرف معجات منع فلیس لها
فی الوضع مثل ستات بعد ثم نقحت نتقعة ثم عشر ضبط عدتها
بهن دایرة الاسماء قد شحت ببراة منعهم فی دور دایرة
بالزعفران و مسک ریحها نفحت و بعد از چند شعر میفرماید
لطایف الله فی اسمائه اجتمعت فالعارفون بها صدر القدر شرحت
خذلها نفایس در عز مطلبها بها نفوس کثیر القوم ما سمحت
پس بعد از اتمام این بحر میفرماید ای ابا منذر این ابیات
دیگرست که بیان میکنیم در انها برای تو اسناد و اله کیفیت
دایره و وضع حروف اسمائی که اشاره کردم بسوی انها پس بعد از فرمایشات
چندی میفرماید پس بدرستی که انچه را قصد کردیم اورا معنیی است
که دقیق است از فهم الزکی و هم چنین شماره حروفی که نوشته شده است
بر پیشانیهای خزنه جهنم نوزده حرفست و شماره حروف اسمائی
که ذکر انها گذشت نیز نوزده حرفست و شماره حروف
بسم الله الرحمن الرحیم نیز نوزده حرفست فلهذا کان فعلهم اقطع
من السیوف الماضیه اذ الجمیع مطابقون فی الاعداد ای برادر
بهوش باش و پریشان خاطر مباش و ملتفت شو که در این عبارت

المرضیه

انحضرت سلام الله علیه ضمیر کلمه مبارکه فعلهم را ضمیر ذوی العقول
ذکر فرموده زیرا که اشاره است بحقایق متاهله معصومین
سلام الله علیهم اجمعین مثل ضمیر ثم عرضهم علی الملائکه
که راجع است باسماء در آیه شریفه و علم ادم الاسماء کلها
ثم عرضهم علی الملائکه و بعد از فقرات چند دیگر بذکر ابیات
شریفه شروع فرموده میفرماید احمد الله و اثنی شکره فهو لی
زاید من شکره عبد مولاه علی قد غدا فارعا بالذل باب المغفرة
یا ابا المنذر ضن قولا بدا عن معان قد غدت مستترة کل ما
تنظر فی سطرتک فاتبعه بنقل المسطره واحذر التغییر عن اوضاعه
واستعذ بالله ممن غیره پس بعد از چند بیتی میفرماید
ثم ضع احرف عجم عدها سبعة و اثنین تتلو عشرة
کل حرف خلق الله له ملکا من الکرام البررة خط
ذاک الحرف فی جبهته جل صنع الله فنا سطره
فهم لا شک خزان اللظی نوع بعولی دار و عنی خبره
پس بعد چند بیتی دیگر میفرماید للذی قد حاز اسرار الها
جمع اخیار الوری مفتقرة وهی اوفی حکم او عنها
ضمن ابیات کشمس نیرة واگر کسی در مفاهیم این ابیات

مبارکات در تامل کند بیقین میداند که این همه توصیف و
تعریف و ذکر خواص و آثار تا بحدی که میفرماید که جمیع اخبار
دری محتاج جفر با ونیست الا از بابت اینکه این حروف و نقوش
مبارکه حروف اسامی معصومین سلام الله علیهم
اجمعین است و اسم اعظم بلاشبهه انها هستند و چون خود
انحضرت سلام الله علیه تاکید بکتمان فرموده اند شرح این
ماجرا زیاده ازین مناسب نیست اگر در خانه کس است یک حرف بس است
والاشارات باشارات جفری درانیه وافی بدایه بسم الله الرحمن الرحیم
بر حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین هست که مجال ذکر
انها در این مختصر نیست و برای بیدار کردن دلهای خوابیده
و اظهار نعمت نامه پروردگار و سررشته بدست دادن در ادراک لطایف
و اسرار مکنونه دیگر بطول الله ذکر میشود لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة و من صفا
ذهنه و لطف حسه و صح تمیزه و شرح الله صدره للاسلام و اتاه
بقلب سلیم او القی السمع و هو شهید پوشیده نیست
که اسم اقدس الله چهار حرف مبارکست باین تفصیل ا ل ل ه اسم
مقدس محمد نیز چهار حرفست باین تفصیل م ح م د و همچنانکه
اسم اقدس الله حرف ما قبل اخر که حرف لام باشد در او مکرر است

اسم

اسم مقدس محمد نیز حرف ثانیش مکرر است که حرف میم باشد و همچنانکه
حروف مبارکه اسم الله همه مجرد و بی نقطه است همچنین حروف
مبارکه اسم محمد نیز همه مجرد و بی نقطه است و همچنانکه اسم اقدس
الله مشتمل بر سه حرف احادیست یعنی الف و ها و دو حرف عشراتی
یعنی دو حرف مبارک لام اسم مقدس محمد نیز مشتمل بر دو حرف
مبارک احادی است یعنی حا و دال و دو حرف مبارک عشراتی
یعنی دو حرف میم و چنانچه دو حرف عشراتی در اسم الله مکرر است
در اسم مقدس محمد نیز دو حرف عشراتی که میم باشد مکرر است
و چنانکه بینه اسم اقدس الله هفت حرف مکرر مبارکست باین تفصیل
ل ف ا م ا م ا بینه اسم مقدس محمد نیز هفت حرف مبارکست
یعنی ی م ا ی م ا ل و چنانچه اسم اقدس الله بسایطش یازده
حرف مبارکست باین تفصیل ا ل ف ل ا م ل ا م ه ا که
عدد هو است کذالک اسم مقدس محمد نیز بسایطش
یازده حرف مبارکست باین تفصیل م ی م ح ا م ی م د ا ل
و چون یک حرف لام در اسم الله مکرر بود اگر محسوب نشود باقی حروف
دیگر بسایطشان هشت حرف مبارک خواهد بود باین تفصیل
ا ل ف ل ا م ه ا همچنین چون حرف میم که در اسم مقدس

محمد مکرر بود محسوب نشود بسایط باقی حروف یکی هشت حرف مبارک
خواهد بود باین تفصیل م ی ا م ح ا د ا ل و همچنانکه بینه اسم اقدس
الله که بینه اسمش هفت حرف مبارک بود بعد از وضع مکررات چهار
حرف مبارکست باین تفصیل ل ف ا م و بسایط این چهار حرف
مبارک نیز یازده حرف مبارکست مثل بسایطی که اولا مذکور شد
باین تفصیل ل ا م ف ا ا ل ف م ی م همچنین بینه اسم مقدس
محمد که نیز هفت حرف مبارک بود بعد از وضع مکررات انها
چهار حرف مبارک میماند باین تفصیل ی م ا ل و بسایط این
چهار حرف مبارک نیز یازده حرف مبارکست باین تفصیل
ی ا م م ی م ا ل ف ل ا م و چنانچه تمامی یازده حرف بسایطی
چهار حرف بینه اسم الله که مذکور شد بعد از وضع مکررات پنج حرف
مبارکست باین تفصیل ل ا م ف ی همچنین تمامی یازده حرف
مبارک بسایطی چهار حرف بینه اسم مقدس محمد نیز بعد از وضع
مکررات پنج حرف خواهد بود باین تفصیل ی م ا ل ف پس
ملتفت باید بود که این دو پنج حرف بعینها مثل یکدیگرند بدون
اختلاف در حرفی از حروف جز اختلافی که هست در ترتیب
و ایضا چون از هر یک از یازده حرف این پنج حرف را موضوع

کنند

کنند البته از هر یک شش حرف خواهد ماند اما از یازده حرف
اسم اقدس الله پس باین تفصیل ا ی م ا ل ا م و بینه شش حرف
مبارک اول پس یازده حرف مبارکست باین تفصیل ا ف
م ل ف ا م ا ی م ی م و همچنین بینه شش حرف مبارک دویم نیز
یازده حرفست باین تفصیل ا ی م ل ف ا م ل ف ی م
و ملتفت باید بود که یازده حرف اول که از اسم اقدس الله تعیین شد
بعینها یازده حرف دوم است که از اسم مقدس احمد صلی الله
علیه و اله مشخص آید بدون اختلاف در هیچ حرفی از حروف
و ایضا یازده حرف مبارک اول از پنج حرفست یعنی ل ف ا م ی
همچنین یازده حرف دوم هم از پنج حرفست باین تفصیل
ا ی م ل ف و این دو پنج حرف مبارک بلا اختلاف
همان دو پنج حرف اول است که سابقا تعیین شد و بغیر جزئی
اختلافی در ترتیب بهیچ وجه مخالفتی ندارند و در چندین مورد در ابتدای
بدایه بسم الله همین حروف مشخص امدند و مخفی نماند که بینه پنج حرف
اول هشت حرف مبارکست باین تفصیل ا م ا ل ف ی م ا
و بینات این هشت حرف چهارده حرف مبارکست که اشاره است
بچهارده معصوم علیهم السلام باین تفصیل ل ف ی م ل ف ا م

ال ف ل ا م و ا ما از یازده حرف اسم مقدس محمد صلی الله علیه و اله پس باین تفصیل

۱۱ ی م ل ف و تمامی این چهارده حرف مبارک از پنج حروف
باین تفصیل ل ف ی م ا و این پنج حرف است که سابقا معین گشت
و این تعیین در اسم اقدس الله بود و چون پنج حرف اسم محمد صلی الله
علیه و اله بعینها همان پنج حرفی بود که اینک تحدید شد پس همین
حرف و اشارات در او بلا اختلاف خواهد بود و همین حرفها
بعینها با حفظ نظم و ترتیب بلا اختلاف اصلا در پنج اسم مبارک
محمد و علی و فاطمه علیهم السلام معین گشته و اینجا مجال ذکر
ان تفاصیل نیست و اگر کسی درست بر اسرار این تفاصیل
واقف اید انصاف دهد که لایق است که این نکات با قلم نور
در حدود حور نوشته آید تا زوصف رخ زیبای تو ما دم زده ایم
ورق گل خجل است از ورق دفتر ما و مبادا کوتاه نظری از این تطبیق پرورش
کند که صفوان بن یحیی باسناد خود از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
روایت میکنند که از انحضرت سؤال کردند از بسم الله الرحمن الرحیم پس
فرمود الباء بهاء الله و السین سناء الله و المیم ملک الله قلت قال الله
قال الالف الا الله علی خلقه من النعیم بولایتنا و اللام الزام الله علی خلقه
ولایتنا قلت فالهاء فقال هوان لمن خالف محمد و ال محمد صلی الله علیه و اله
الحدیث و مؤید و متمم انچه عرض شد این است که اعداد احادی

برجمع

جمعی سه حرف مبارک بسم دوازده است باین تفصیل ب س م
و عدد احادی جمعی اسم رحمن نوزده است باین تفصیل ر ح م ن
و همچنین عدد پنج حروف الرحیم باین تفصیل ا ل ر ح ی م و عدد
احادی جمعی پنج حرف غیر مکرر بسم الله الرحمن الرحیم نیز نوزده
باین تفصیل ب س ه ل ی و تمامی چهارده حرف که بعد از وضع
حروف غیر مکرره باقی میماند و پنج حرف احادی داشت باین تفصیل
اعداد این پنج حرف نیز نوزده است و مجموع بسایط پنج حرف
مبارک که مکرر بچهارده حرف شده نیز مشتمل بر پنج حرف احادیست
باین تفصیل ... مجموع اعداد این پنج حرف مبارک دوازده است
که اینها هم یک اشاره دیگر است براین مطلب و همه این تفاصیل
در اسامی مبارکه خمسه النجبا و چهارده معصوم و دوازده امام علیهم السلام
با تمامی موجود و در روایات الائمه معروض گشته و الیضا حالحجه
یک عنوان از انها در اینجا معروض می اید در طی یکباب دیگر
که باب ... باشد باب دویم سابقا گذشت که امهات عوالم کونیه
منقسم بهفت تقسیم است مثل سموات سبع و ارضین
سبع و کواکب سبعه سیاره و اقالیم سبعه ارضیه و اقالیم سبعه
کونیه من الذر الی الجنه و عوالم سبعه علیه حیث قال علیه السلام

لا یکون شیئی فی السموات و لا فی الارض الا بسبعة الحدیث که عبارت
از مشیت و قدر و اراده و قضا و امثال ذالک و اطوار سبعه قلبیه و نجوم سبعه
و کبار سبعه و انبیای سبعه که صاحب مقام خلافت الهیه اند الی غیر ذالک
و چون مقدم است بر همه عوالم اصول بر فروع لهذا معصومین سلام الله
علیهم اجمعین مقدم خواهند بود بر تمامی کائنات
حتی بر معنی سبقت و تقدم و اولیت تامیه و سبقت خواه کونیت
اسم انها بر جمیع اسما و رسم انها بر جمیع رسوم و عدد انها بر جمیع
اعداد و ذکر انها بر جمیع اذکار و حروف انها بر جمیع حروف
و جسد انها بر جمیع اجساد و روح انها بر جمیع ارواح و هر موجودی
از جواهر و اعراض کلیه و عکس و شعاعی و پرتوی از اشعه انوار انها
علیهم السلام باشد لهذا تمامی چهارده معصوم علیه السلام
هفت اسم مبارک است که عدد کامل منفصل بر چهارده مقام شده که تفصیل
هر عددی ضعف آن است چنانچه اسامی مبارکه دوازده امام علیهم السلام
که شش اسم مبارک است و منفصل بدوازده مقام شده و نیز
تمامی هفت اسم مبارک معصومین علیهم السلام هفت هشت حرف مبارک است
باین تفصیل
م ح م د ع ل ی ف ا ط م ه ح س ن ح س ی ن ج ع ف ر م و س ی
و در تمامی این حروف مبارکه هشت حرف غیر مکرر است باین

تفصیل

تفصیل د ل ا ط ج و ه و بعد از وضع این هشت حرف مبارک که مذکور شد
از بیست و هفت حرف مبارک البته نوزده حرف مبارک خواهد ماند باین تفصیل که
همه مکرر است م ح م ع ی ف م ح س ن ح س ی ن ع ف م س ی
و مطابق است با نوزده بسم الله الرحمن الرحیم و اسامی خمسه النجبا علیهم السلام
و همه این نوزده حرف مبارک حاصل از هفت حرف مبارک است باین تفصیل
م ح ع ی ف س ن و چون این هفت حرف از نوزده حرف
موضوع شود همانا دوازده حرف مبارک میماند باین تفصیل م م ح
ح س ی ن ع ف م س ی و تمامی این دوازده حرف
مبارک نیز مشتمل بر سه حرف غیر مکرر است یعنی ن ع ف و بر حرف
مبارک م و دو حرف مبارک حا و دو حرف مبارک سین و دو حرف
مبارک یا پس شماره خواهد بود سه حرف غیر مکرر بر سه اسم غیر مکرر
یعنی حسین و جعفر و موسی علیهم السلام و سه حرف مبارک میم بر سه محمد
نام علیهم السلام و باقی دیگر بر باقی دیگر از اسامی مکرره و مطابق این تفصیل از غیر
مکرر و مکرر با قلیل اختلافی در بعضی از مکررات مشخص و معین در روایات الائمه
معروض گشته یکی در ایه و امیرها ایه الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون
بحمد ربهم و یؤمنون به ربنا وسعت کل شیئ رحمة و علما فاغفر للذین
تابوا و اتبعوا سبیلک و دیگر در ایه و افی هدایه و وصینا الانسان

بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون
شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر
نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی
فی ذریتی انی تبت الیک و انی من المسلمین خصوصا که حرف نون وتد
دوم او در دایره ایقغ سین است و بخصوصه در اسم مبارک حسین علیه السلام
مذکور است و وتد دوم حرف عین در ان دایره حرف ف است و در اسم
مبارک جعفر علیه السلام مذکور است و ا حرف ف پس وتد سیم او در دایره
ابتثی حرف واو است و وتد چهارم او حرف یا است و تماما در اسم
موسی علیه السلام مذکور است و بسیار مناسب است ... حرف سین و دو حرف یا
اشاره بچهار علی ها علیهم السلام باشد زیرا که وتد سیم حرف سین در دایره ابتثی
حرف عین است و وتد دوم او در دایره ایقغ نیز حرف عین است و در دایره
اهطمی وتد سیم او حرف لام است و هر یک از این حروف مبارکه بخصوصه در اسم مقدس
علی علیه السلام موجود و مذکور است فاما حرف یا بعلاوه که بخصوصه در ان اسم مبارک
مذکور است وتد سیم او در دایره ابجدی حرف عین است سیما انکه نظیره حرف یا در دایره
اهطمی حرف لام است فاما حرف حا پس وتد او در دایره ابجدی حرف نون است و در دایره
ابتثی حرف سین است و با وجود خود حرف حا وتد اول است اسم مبارک حسن علیه السلام
میباید و بشارت عجیبه در بینات و بسایط اسامی مبارکه معصومین علیهم السلام موجود است

دیگر

و مختصر گنجایش این تفاصیل ندارد و باب سی و سیم در ذکر اشارات و رموزی است
در سوره مبارکه حمد است ام الکتابش گویند و موافق الحدیث مشهور که انچه در عالم است
در قران است و انچه در قران است در سوره حمد است و انچه در حمد است در
بسم الله الرحمن الرحیم است و باعتبار ربانیت حقایق معصومین سلام الله علیهم اجمعین بر
جمیع حقایق عالم تکوین و لازم مطابقت کتاب تدوینی که در قران است با کتاب تکوینی
باید اول چیزی که در سوره حمد بعد از بسم الله الرحمن الرحیم ذکر شده محمد و ال محمد علیهم السلام
باشد و کفایت میکند بیان در استیعاب انها بر سایر عوالم مضمون خطبه که
از حضرت امیر المومنین علیه السلام در کتاب واحده باین عبارت است الحمد لله
مدهر الدهور و مالک نواصی الامور الذی کنا فی تکوینه بکینونیته
قبل خلق التمکین فی التکوین اولیین ازلیین لا موجودین منه بدانا
و الیه نعود لان الدهر فینا قسمت حدوده و لنا اخذت عهوده
والینا ترد شهوده الخطبه و از انجا که تمامی عوالم وجود منقسم بدو قسم است
اجمال و تفصیل و موافق ادله و براهین حکمیه و شواهد خبریه هر یک از این دو
عالم منتهی بدو رتبه است و در حقیقه چهار رتبه حاصل میشود و نسبت بسمله بسوره
حمد نسبت اجمال است بتفصیل چنانکه همین نسبت را سوره حمد نسبت بتمامی قران دارد
پس باید ذکر محمد و ال محمد صلی الله علیه و اله در سوره حمد اشکارتر و روشن تر
و مفصل تر از ذکر انها علیهم السلام در بسم الله الرحمن الرحیم باشد و همان

اشاراتی که در بسمله معروض امد باید در سوره مبارکه حمد واضح تر و مفصل تر باشد
حکمة الهیة بملاحظه انکه در حقیقت سوره حمد یک عالم تمامی است
من البدو الی الختم و هر موجودی از موجودات را دو وجه است یکی
وجه ربی و یکی وجه نفسی خلقی لهذا این سوره مبارکه مشتمل بر ذکر
دو وجه امد چنانکه ایه بسم الله الرحمن الرحیم نیز همین طور است اما نعبد که ذکر
وجه نفسی مستغرق و مستهلک در وجه ربی باشد لهذا حضرت امیر المومنین علیه السلام
بیغمبر باید و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که قال الله عز و جل قسمت فاتحة
الکتاب بینی و بین عبدی فنصفها لی و نصفها لعبدی الحدیث
و تا کسی مفصلا یا مجملا بنکته امر بین الامرین و جمیع بین العالمین و سر
مرج البحرین و برزخ بین النشاتین برنخورد این نکته را بدرستی ادراک نمیکند
سر محمدیة پوشیده نیست که اول کلمه بعد از بسمله درین
سوره مبارکه وارد شده کلمه مبارکه الحمد است و موافق اخبار چنانکه
گذشت اول تفصیل بر طبق پنج عالم توحید خمسه نجبا علیهم الاف التحیة
والثنا بوده اند لهذا کلمه الحمد پنج حرف مبارک امد و بسایط این
پنج حرف مبارک چهارده حرف مبارک است که اشاره بچهارده
معصوم علیهم السلام است و از خمسه نجبا علیهم الاف التحیة والثنا
است و این بسایط چهارده حرف + مبارک

مبارک ال ف ل ا م ح ا م ی م د ال و تمامی این چهارده حرف مبارک که مشترک است
چهار حرف غیر مکرر است یعنی ف ا ح ی د فا فاطمه ح حسین یا موسی و جعفر
یا بالعکس و چهار حرف مبارک الف در سه حرف مبارک میم دو دراسامی مقدسه چهارده
معصوم علیهم السلام چهار اسم غیر مکرر است یعنی فاطمه حسین جعفر موسی و چهار بسایط
و چهار حرف غیر مکرر اشاره بچهار اسم غیر مکرر و چهار حرف الف بچهار علی ها
و باقی حروف مکرره بباقی اسماء مکرره سلام الله علیهم اجمعین مناسبات حرفیه ظاهرا
و باطنا از موجودات نسبت به یک و علیک بالتامل و التطبیق و ایضا تمامی چهارده
حرفی مذکور شده از هفت حرف مبارک است باین تفصیل ال ف م ح ی د
و هر حرفی اشاره باسمی از هفت اسم معصومین علیهم السلام است و هر یک بخصوصه
در یکی از اسمای مقدسه مذکور است و بعد از وضع این هفت حرف مبارک هفت حرف مبارک
دیگر میماند باین تفصیل ل ا ا م م ا ل و بقیه این هفت حرف مبارک نیز چهارده حرف
مبارک است بعلاوه الف و لامی که در اول کلمه الحمد است و مشتمل بر همه اسرار الهی است
موافق اخبار چنانکه گذشت و از حروف اسم اعظمند بسایط انها پنج حرف است و بسایط
این پنج حرف چهارده حرف مبارک است اشاره دیگر است بر چهارده معصوم علیهم السلام
و الف الحمد اشاره بعلی علیه السلام است و دال اخر اشاره بمحمد صلی الله علیه و اله است
سر اخر تفصیل که اینکه گذشت بحسب صورت لفظ و حروف بود اما بحسب مفهوم و معنی
پس باید دانست که موافق تحقیق اکابر علما این خبر حمد بر دو قسم است اول حمدی است

ه ضرهر عرشانه رجوع فرموده چنانکه مضمون حدیث مشهور است انا لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک دلالت دارد دویم آنچه خلق بقدر حوصله و رتبه
وجودی و معرفت و شهود نمایند و حمد او با کسی نسبت بسانی نسبت بلکه بکار کلامیست
ه دال بر اتصاف بصفات کمالیه باشد یا بایجاد موجودات مشتمل شوند بر حکم و
مصالح و لطایف صنع پروردگار ه ز [illegible] هر یک علم قطعی حاصل شود باتصاف
بنده او موجد انها بانواع صفات جمالیه و جلالیه و سمات کمالیه و بنا علی هذا
حقیقت محمدیه و آل اطهار او علیهم السلام ه اتم و اکمل و اشرف و افضل موجودات
هستند اکمل افراد حمد خواهند بود و همچنین میفرماید لوای حمد را بدست من دادند
و من بدست علی علیه السلام دادم و هوشمند دانا میداند ه حمد جمیع اهل تحمید
در حیطه آن لوای حمد است پس عموم و استغراق و شمول که از الف و لام الحمد مستفاد
میشود صحیح و بجای خود خواهد بود و این کلمه مبارکه در عداد آن نصفی از سوره حمد است
ه موافق حدیثی که گذشت مر خدا راست لهذا میفرماید ه الحمد لله است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید ه چون بنده بگوید الحمد لله کما هو اهله
و مستحقه فرشتگان از نوشتن ثواب ان عاجز اید و از جانب حضرت
کبریائی خطاب رسد ه چرا ثواب این کلمه ه بنده مومن بر زبان راند
بدیوان عمل او ثبت نکردید گویند بار خدایا ما چه دانیم ه ثواب گفتن این کلمه
چه مرتبه است تا بنویسیم حق تعالی فرماید ه شما این کلمه را ثبت نمائید الحدیث

و بشارة الی هذا المقصود و تعاضد خبری که رب العالمین را عقیب الحمد لله
ذکر فرموده اعتبار تفصیلی از انجا که او اجمال و او تفصیل حضرت خمسه
توحیدی یعنی خمسة النجبا علیهم آلاف التحیة و الثنا بوده اند چنانچه لفظ توحید پنج حرف
و [illegible] پنج حرف [illegible] ده حرف مبارکست و زبر اسامی مبارکه
انها نوزده حرف مبارک پس در کتاب تکوینی چون چنین بود لهذا در کتاب
تدوینی ابتدا نوزده حرف مبارک در بسم الله الرحمن الرحیم شد و
این معنی اول ظهور حرفیست در کلمه لهذا ذوات ایشان علیهم السلام را خداوند
مجید در قران بکلمات تعبیر نموده فی قوله عز و جل فتلقی ادم من ربه
کلمات فتاب علیه الآیه و وارد است در اخبار که کلمات در انجا خمسه معصومانند
النجبا علیهم آلاف التحیة و الثنا هستند و در اخبار دیگر وارد شده که مقصود
ائمه معصومین علیهم السلام اجمعین هستند چنانکه وارد است در حدیثی مفصل
مختصر مضمون انست ه چون حضرت ادم علی نبینا و آله و علیه السلام بر
خطای خود ملتفت شد و طلب مغفرت نمود بیاد آورد امری که سابقا
خداوند باو فرموده بود ه در [illegible] شد تا متوسل بمحمد و آل محمد صلی الله علیه
و آله شود حضرت ادم عرض کرد خداوندا ایا بتوسل باشان علیهم السلام
توبه مرا قبول خواهی فرمود و حال انکه من آنم ه ملئکه را امر بسجده بر من
فرمودی و در بهشت خود جای دادی و حوا کنیز خود را زوجه

من نمودی و کرام ملئکه را بخدمت من سرفراز فرمودی خطاب رسید

ه ای ادم انکه ملائکه را بتعظیم و سجده تو امر کردم باعتبار

ان بود که تو وعاء این انوار بودی و اگر پیشتر باشان علیهم السلام

متوسل شده بودی [illegible] از خطیئه حفظ کنم هر اینه قبول نمودم

و [illegible] را پس حالا متوسل باشان شو پس انحضرت گفت اللهم

بجاه محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و
الطیبین من آلهم لما تفضلت بقبول توبتی در آخر حدیث [illegible]

قوله عز و جل فتلقی ادم من ربه کلمات فتاب علیه الآیه و العجب که
لفظ کلمات پنج حرف مبارکست و باسقاط این پنج حرف مبارک [illegible]
چهارده حرف مبارکست پس موافق مضمون این عبارت
مطابق خواهد بود بحسب دو عالم اجمال و تفصیل یعنی تفصیل اول
و تفصیل ثانی و در رعایت این معنی از امثال این کلمات که بسیار
وارد است کسی خیالات دور و دراز نکند که مفضل علیه الرحمه
میفرماید در ذیل حدیثی که روایت نموده از حضرت صادق علیه السلام
که عرض کردم بانحضرت که خبر بده مرا از قول خدای عز و جل که میفرماید
و جعلها کلمة باقیة فی عقبه فرمود قصد کرده است خداوند
باین امامت را که قرار داده است او را خدا در عقب حسین علیه
السلام تا روز قیامت الحدیث و حروف کلمه باقیه نه حرف مبارکست
و ائمه که از نسل انحضرت علیه و علیهم السلام نه امامند
علیهم السلام و لهذا ظهور این نکته یعنی جریان نظم کتاب تدوینی
ابتدا نوزده حرف مبارکست در هر دو قسم ربی و عبدی
منظور نظر حضرت اقدس باری آمده اما در قسم اول پس در طی چهار
کلمه مبارکه اولست چنانکه در بسم الله الرحمن الرحیم نیز در طی
چهار کلمه مبارکه بود یعنی الحمد لله رب العالمین که نوزده حرف

مبارکست و اما در قسم دوم که قسم عبدی است پس نیز در طی چهار کلمه است
یعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین که نوزده حرف مبارکست و
چون قسم عبدی تفصیل بعد التفصیل است لهذا بار دیگر نیز نوزده حرف
جاری شده در چهار کلمه مبارکه اهدنا الصراط المستقیم که نیز نوزده حرف
مبارکست مخفی نماند که نوزده حرف مبارک قسم اول پس مشتمل بر
هفت حرف مبارک احادی است باین تفصیل ا ح د ه ب ا ا
و بعد از وضع این حروف مبارکه البته دوازده حرف مبارک
دیگر میماند که اشاره دیگر است بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام
دیگر آنکه تمامی مکررات این نوزده حرف مبارک جز الف و لام و میم چیزی
نیست و اخبار در این باب گذشت که تمامی اسرار در این سه حرف
مبارکست و اشارات آنها مذکور شده فی الجمله دیگر آنکه کلمه الحمد که پنج
حرف مبارک است و اشارتش معلوم شد مفصل آمده در چهارده حرف
مبارک در سه کلمه مبارکه لله رب العالمین و تمامی این چهارده
حرف مبارک بعد از وضع مکررات نه حرف مبارکست و بقیه آن
نه حرف مبارک چهارده حرف مبارکست که اشاره دیگر است
بر چهارده معصوم علیهم السلام و این چهارده حرف مبارک
از هفت حرف مبارکست باین تفصیل ا م ل ف ی ا ن و

و این

کشف غطاء

ذکر اشارات و رموز سوره حمد بر معصومین علیهم السلام مطابقاً لما ذکر فی البسمله

و این همان حروف مبارکه است که در چندین موضع معین و اشاراتها
معروض گشت و بعد از تفصیل چهارده حرف لله رب العالمین
مشروح آمده بدوازده حرف مبارک در دو کلمه جلیله الرحمن الرحیم
و شرح این مطلب سابقاً گذشت و چون عدد دوازده مقام تمیز و
تفصیل است لهذا مجدداً مفصل شده بچهارده حرف مبارک دیگر در سه
کلمه جلیله مالک یوم الدین بعلاوه آنکه بسایط لفظ مالک نیز دوازده
حرف مبارکست و بقیه یوم الدین چهارده حرف مبارکست و تمامی
این چهارده حرف از هفت حرفست باین تفصیل ا و ی م ل
ف ن و این همان هفت حرف مبارکست که اشاراتش در مواضع
عدیده گذشت از جمله آنکه بینات آنها دوازده حرف مبارکست پس
بعد از آن که شرع قسم دوم فرموده مفصل گشته در چهارده حرف
مبارک بعنوان بینه در کلمه ایاک نعبد و بچهارده حرف مبارک دیگر
در بسایط کلمه و ایاک پس بعد از آن در بیان دیگر در زبر الصراط المستقیم
نیز بچهارده حرف مبارک و در اخبار عامه و خاصه اخبار بسیار
وارد است که صراط المستقیم ایشانند علیهم السلام و ذکر اخبار خاصه
لزومی ندارد لغایت مشهور است اما اخبار عامه پس ابراهیم بن
محمد الحموینی که از اعیان علمای عامه است روایت نموده باسناد

خود از ابی جعفر علیه السلام که در حدیث مبسوطی میفرماید که نحن الطریق
الواضح و الصراط المستقیم الی الله و همچنین ثعلبی در تفسیر خود در
تفسیر اهدنا الصراط المستقیم میگوید قال مسلم بن حیان سمعت
ابا بریده یقول صراط محمد و آله علیهم السلام و همچنین در تفسیر وکیع بن
الجراح است از سفیان ثوری از سدی از اسباط و مجاهد
از عبد الله بن عباس فی قوله اهدنا الصراط المستقیم قال قولوا
معاشر العباد ارشدنا الی حب محمد و اهل بیته علیهم السلام و حضرت
صادق علیه السلام میفرماید الصراط المستقیم ائمة المؤمنین و
حضرت سید سجاد سلام الله علیه میفرماید لیس بین الله و بین
حجته حجاب و لا لله دون حجته ستر نحن ابواب الله و نحن الصراط
المستقیم الی ان قال علیه السلام و نحن ارکان توحیده
ای برادر ملتفت باش که زبر کلمه مبارکه نحن ابواب الله دوازده
حرف مبارکست بر اسامی مکرره و غیر مکرره ائمه اطهار علیهم السلام
مثل چند موضعی است که گذشت زیرا که این دوازده حرف
مبارک مشتمل بر سه حرف غیر مکررست باین تفصیل ح و ه
و دو حرف مبارک نون و سه حرف مبارک الف و دو حرف
مبارک با و دو حرف مبارک لام پس آن سه حرف غیر مکرر اشاره

باشد

[illegible]

[illegible]

باشد به سه اسم مبارک غیر مکرر یعنی حسین و جعفر و موسی علیهم السلام و سه حرف الف به محمد ...
علیهم السلام مکررات دیگر بباقی اسامی دیگر و زبر کلمه مبارکه
نحن ارکان توحیده چهارده حرف مبارکست باین تفصیل ن ح
ن ا ر ک ا ن ت و ح ی د ه تفصیل دیگر آنکه لفظ توحید
پنج حرف مبارکست که اشاره بر پنج مقام توحید است که ای سر
خامه یکی از خمسه النجبا علیهم السلام است بعنوان ظهور تفصیلی و بسایط
آن پنج حرف دوازده حرف مبارکست و ذکر تفصیل آن لازم
نیست و لفظ معرفت هم همین طور است تفصیل اما نوزده حرف
قسم دویم که یکی کلمات مبارکه ایاک نعبد و ایاک نستعین بود
پس بعینها مثل نوزده حرف قسم اول مشتمل بر هفت حرف
مبارک احادی است باین تفصیل ا ا ب د و ا ا و بعد
از وضع این هفت حرف مبارک دوازده حرف مبارک میماند
باین تفصیل ی ک ن ع ی ک ن س ت ع ی ن
و اما نوزده حرف دوم از قسم دوم یعنی اهدنا الصراط المستقیم
پس مشتمل است بر سیزده حرف که ماده همه آنها است یعنی بعد از وضع
مکررات سیزده حرف است و بعد از وضع مکررات آنها شش حرف مبارک
دیگر میماند باین تفصیل ا ا ا ا ل م و بینه این شش حرف مبارک

دوازده حرف مبارک است باین تفصیل ا ل ف ل ف ل ف ل ف
ا م ی م بعلاوه انکه حرفی مکرره این نوزده حرف مبارک هم
الف ولام ومیم است واز هر یک از انها اشارات بر خمسة
النجبا و چهارده معصوم ودوازده امام علیهم السلام سابقا معین
ومذکور کردید دیگر انکه همان نوزده حرف مبارک پنج حرف مبارک
الف ارد وبعد از وضع ان پنج حرف البته چهارده حرف دیگر
میماند که اشاره دیگر است بر خمسة النجبا و چهارده معصوم علیهم السلام
ومخفی نماند که لفظ اهدنا پنج حرف مبارک است که بسایط انها چهارده
حرف مبارکست باین تفصیل ال ف ه ا م ا ل ن و ن
ال ف ومفصل امده این پنج حرف مبارک در چهارده حرف
مبارک الصراط المستقیم چنانچه لفظ الحمد پنج حرف مبارک بعضی مفصل امده
بعد و چهارده حرف مبارک لله رب العالمین تفصیل اح و در تم
دوتم بعد از ذکر محمد وال محمد صلی الله علیه واله چون ذکر شیعیانست
لهذا الجب نظر رعایت این اعداد مبارکه در کلمات انها
نشده مگر بطریق رمز در بعضی از کلمات مثل کلمه مبارکه انعمت
که بسایط او چهارده حرف مبارکست بملاحظه اینکه مقصود از نعمت
در حقیقت نعمت ولایت محمد وال محمد صلی الله علیه واله است که وانعمت

علیهم

علیکم نعمتی چنان بن سدیر میکوید که حضرت که حضرت صادق سلام الله
علیه فرمود قول الله فی الحمد صراط الذین انعمت علیهم یعنی محمد
وذریته تکمیل تمامی این سوره مبارکه بعد از بسمله بیست
وهشت کلمه است که ضعف ومفصل چهارده باشد که کاف در ایاک
ونا در اهدنا هر یک کلمه ایست واین معنی بملاحظه این است
که مقصود علیهم از غیر المغضوب علیهم ولا الضالین محمد وال محمد
صلی الله علیه واله باشد چنانکه مرویست از حضرت صادق سلام الله علیه
در تفسیر همین کلمات که میفرماید یعنی محمد و ذریته و در غیر این صورت
چهار کلمه مستثنی میشود و انگاه بیست و چهار کلمه میماند ضعف
ومفصل دوازده باشد و چون بسمله موافق اخبار جزو سوره است در
درمیان علمای امامیه رضوان الله علیهم مخالفی در این باب
نیست پس چون کلمات او اسم محسوب شود تمامی سی و دو
کلمه مبارکه خواهد بود که مطابق است با عدد حقایق یعنی بسایط دوازده
حرف مبارکی که از اسامی دوازده امام علیهم السلام بعد از وضع
مکررات حاصل میشود دیگر انکه عنوان اول یعنی الحمد لله رب
العالمین الرحمن الرحیم تماما سی و یک حرف مبارکست که مطابق است
با مبینه بسم الله الرحمن الرحیم وتمامی نصف اول چهل و سه حرف مبارکست

که مطابق است با مبینه هفت اسم مبارک معصومین علیهم السلام
وتمامی حروف این سوره مبارکه بغیر از بسمله یکصد و بیست و شش حرف
مبارکست و بعد از وضع مکررات بیست و یک حرف مبارک میماند اولا
انکه دو حرف از انجمله هیچ مکرر نشده که قاف وذال باشد وبعد از وضع
این دو حرف مبارک نوزده حرف مبارک میماند که مطابق است
با زبر بسم الله الرحمن الرحیم و با زبر اسامی خمسة النجبا علیهم السلام و با حروف
اسامی مبارکه معصومین علیهم السلام بعد از وضع حروف غیر مکرره
انها دیگر اینکه دو حرف از انجمله باعتبار موافق بعضی از اخبار متعلق
بدشمنان مخالفین است چنانچه فرموده اند مقصود از مغضوب
علیهم یهود است واز ضالین نصاری وان دو حرف غین وضاد است
پس بعد از وضع این دو حرف نیز باقی حروف مبارکه که متعلق بمعصومین
علیهم السلام است نوزده حرف مبارک خواهد بود باین تفصیل ا ل ح م
ر ه د ب ع ی ا ک ن و س ت ص ط ق ذ وتمامی این
نوزده حرف مبارک مشتمل بر هفت حرف احادی است باین
تفصیل ا ح د ه ب و ط وچون این هفت حرف موضوع شود
همانا دوازده حرف مبارک دیگر میماند باین تفصیل ل م ر ع
ی ا ن ک س ت ص ق ذ ومبینه این دوازده حرف

مبارک

مبارک بیست و یک حرفست که مطابق است با تمامی این
حروف سوره مبارکه بعد از وضع مکررات انها و چون بسمله
محسوب باشد باز حروف مبارکه بعد از وضع مکررات بهمین نسبت
خواهد بود بلا اختلاف اصلا دیگر اینکه مبینه تمامی این نوزده حرف
مبارک سی و یک حرفست که مطابق است با مبینه بسم الله الرحمن الرحیم
وحقایقش پنجاه حرف مبارکست که مطابق است با حقایق
بسم الله الرحمن الرحیم دیگر انکه تمامی مبینه حروف مبارکه این
سوره بعد از وضع مکررات هشت حرف مبارکست باین تفصیل
ل ف ا م ی ن و ه ومبینه این حروف مبارکه چهارده حرف
مبارکست اما مبینه نوزده حرفی که مذکور شد بعد از وضع
مکررات هفت حرف مبارکست باین تفصیل ل ف ا م
ی ن و ومبینه این حروف مبارکه دوازده حرف مبارک است
واین همان هفت حرفی است که سابقا بکررات گذشت واشاراتش معلوم
امد دیگر انکه تمامی حروف احادی این سوره مبارکه چهل و سه حرف
مبارکست که مطابق است با مبینه هفت اسم مبارک معصومین
سلام الله علیهم اجمعین دیگر انکه از تمامی کلمات این
سوره مبارکه با بسمله چون اول حرفی از هر کلمه اخذ

کننده بعد از وضع مکررات آنها دوازده حرف مبارک میشود
باین تفصیل ب ا ل ر م ی ک ن و ص ع غ
باعتبار کلمات این سوره مبارکه با بسمله بیست و نه کلمه است بعدد سوره‌ای
که ابتدای آنها حروف مقطعه است و اما باعتباری
که بیست و هشت میشود بعدد منازل قمر که نه عدد آنها مر افلاک راست
و دوازده تا مر بروج را و چهار از برای عناصر و سه از برای موالید
و این مجموع بیست و هشت میشود و محققین عدد حروف او را منقسم
باعداد اسم اعظم گرفته‌اند ای عزیز ملتفت باید بود که در صورتیکه
سوره مبارکه حمد من البدو الی الختم آشکار باشد در او ذکر
محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بحسب حروف از زبر و بینه و بسایط و هم
بحسب اعداد و هم بحسب معانی ظاهر کلمات و هم بحسب بواطن
آنها که عشری از اعشار رقمی از هزار عکسی از عکوس آنها هم نبود آنچه
معروض آمد پس باید ذکر آنها علیهم السلام در همه قرآن اگرچه در قصص
و حکایات نه موجود باشد و احادیث مرحه ملحق است بانیکه اشاره بانند
سوره حمد و تمامی قرآن از جمله حدیثی است مشهور که مفاخره فرموده‌اند
بیکدیگر حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام در حضور
پیغمبر صلی الله علیه و آله و چون آن حدیث شریف مشتمل بر مضامین عالیه است

ترجمه تمام او را ذکر میکنیم تا عوام هم بحول الله و قوته بهره مند شوند
و آن اینست که روزی حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه علیهما و آلهما
السلام در صحرا خرما تناول میفرمودند با یکدیگر گفتگوی ایشان
در گرفت پس علی علیه السلام فرمود که ای فاطمه بدرستی که پیغمبر مرا
از تو دوست‌تر دارد پس حضرت فاطمه ع عرض کرد وا عجباه تو را بیش از
من میخواهد و حال آنکه من ثمره فؤاد او هستم و شاخه از شاخهای
او و نیست از برای او ولدی غیر من پس علی علیه السلام فرمود که ای فاطمه
اگر تصدیق نداری گفتار مرا بیا برویم خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس هر دو بخدمت رسول خدا ص آمدند و حضرت فاطمه ع عرض کرد یا رسول الله
از ما کدام یک را بیشتر دوست داری مرا یا علی ع را حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمود تو دوست‌تری نزد من و علی ع عزیزتر است از تو
نزد من پس علی علیه السلام فرمود که آیا نگفتم از برای تو که من پسر فاطمه
ذات التقی هستم یعنی فاطمه صاحب تقوی پس حضرت فاطمه ع عرض کرد
که من دختر خدیجه کبری هستم علی علیه السلام فرمود من پسر صفا هستم
فاطمه ع عرض کرد من دختر سدرة المنتهی هستم علی علیه السلام فرمود
من فخر اللوی هستم فاطمه ع عرض کرد من دختر کسی هستم که دنی
فتدلی و کان من ربه کقاب قوسین او ادنی علی ع فرمود

من ولد محضنا تم فاطمه ع عرض کرد من دختر صالحات و مومنات تم علی علیه
السلام فرمود من آنم که جبرئیل خادم من است فاطمه ع عرض کرد
من آنم که خداوند خطاب کرد تمن در آسمان راحیل و خدمت کرد
مرا همه ملائکه جیلا بعد جیل علی علیه السلام فرمود من متولد شدم
در محل بعید مرتقی فاطمه ع عرض کرد من تزویج شدم در رفیق
اعلا و بود ملائکه من در سماء علی علیه السلام فرمود منم حامل لواء
فاطمه ع عرض کرد منم دختر کسی که بردند او را بسماء علی علیه السلام فرمود
منم صالح مومنین فاطمه ع عرض کرد منم دختر خاتم النبیین علی علیه
السلام فرمود منم زننده بر تنزیل فاطمه ع عرض کرد منم حجة تأویل
علی علیه السلام فرمود منم شجره که بیرون میاید از طور سینین فاطمه
عرض کرد که منم شجره تؤتی اکلها کل حین علی علیه السلام فرمود منم
مکلم اژدها فاطمه ع عرض کرد منم شجره که تخرج اکلها یعنی الحسن و الحسین ع
علی علیه السلام فرمود که منم مثانی و قرآن حکیم فاطمه ع عرض کرد
منم دختر نبی کریم علی علیه السلام فرمود منم نبأ عظیم فاطمه ع عرض کرد
منم دختر صادق امین علی علیه السلام فرمود منم حبل المتین فاطمه ع
عرض کرد منم دختر بهترین خلق اجمعین علی علیه السلام فرمود منم
شیر جنگها و حروب فاطمه ع عرض کرد منم آنکه می‌بخشد خدا بسبب او

گناهان دوزخ را علی علیه السلام فرمود منم آن کسی که تصدق فرمود
بانگشتر در حالت رکوع فاطمه ع عرض کرد منم دختر سید عالم صلعم علی علیه السلام فرمود
منم سید بنی هاشم فاطمه ع عرض کرد منم دختر محمد مصطفی علی علیه السلام فرمود
منم امام مرتضی فاطمه ع عرض کرد منم دختر سید المرسلین علی ع فرمود که
منم سید الوصیین فاطمه ع عرض کرد منم دختر نبی عربی علی ع فرمود
منم شجاع کمی فاطمه ع عرض کرد منم دختر احمد نبی علی ع فرمود که
منم بکل با ملل و ورع فاطمه ع عرض کرد منم دختر شفیع مشفع علی ع فرمود
منم قسیم جنت و نار فاطمه ع عرض کرد منم دختر محمد مختار علی ع فرمود
منم قاتل جان فاطمه ع عرض کرد منم دختر رسول ملک دیان علی ع فرمود
منم خیرة الرحمن فاطمه ع عرض کرد منم خیرة النسوان علی ع فرمود
منم مکلم اصحاب رقیم فاطمه ع عرض کرد منم دختر آنکسی که فرستاده
شده است رحمة للعالمین و بهم رئوف رحیم علی ع فرمود که
منم آنکسی که خدا گردانیده است نفس مرا نفس محمد آنجا که میفرماید
در قرآن عزیز انفسنا و انفسکم فاطمه ع عرض کرد و ابنائنا و ابنائکم
علی ع فرمود من تعلیم کردم شیعیان خود قرآن را فاطمه ع عرض کرد منم
آنکسی که آزاد میکند خدا هر که را که مرا دوست دارد از آتش علی ع فرمود
منم که شیعیان من از علیین مطهرون فاطمه ع عرض کرد منم

ظ للمومنین

که از بحر علم من بغرقون علی ع فرمود منم آنکسی که مشتق
کرده است خدا تعالی اسم مرا از اسم خودش پس او است
عالی و منم علی فاطمه ع عرض کرد من نیز چنینم پس او است فاطر
و منم فاطمه علی ع فرمود منم حیات عارفین فاطمه ع عرض
کرد منم نجات راغبین علی ع فرمود منم حوامیم فاطمه ع عرض کرد
منم دختر طواسین علی ع فرمود منم کنز مخفی فاطمه ع عرض کرد منم کلمه حسنی علی ع فرمود
منم کسی که بمن خدا توبه آدم را قبول فرمود در خطیئه او فاطمه ع
عرض کرد منم کسی که خدا بمن توبه آدم را قبول نمود علی ع فرمود منم
مثل کشتی نوح که هر که سوار او شد نجات یافت فاطمه ع عرض کرد
منم نیز شریک و سهیم در دعوت او علی ع فرمود منم طوفان
او فاطمه عرض کرد منم سوره او علی ع فرمود منم نسیم سوی حفظ
او فاطمه ع عرض کرد و از من است نهرهای آب دیگر و شیر و شراب و عسل در بهشت
علی ع فرمود منم حق طور فاطمه ع عرض کرد منم کتاب مسطور علی ع فرمود
منم رق منشور فاطمه ع عرض کرد منم بیت المعمور علی ع فرمود
منم سقف مرفوع فاطمه ع عرض کرد منم بحر مسجور علی ع فرمود
منم که علم من علم پیغمبر است فاطمه عرض کرد منم دختر سید
المرسلین الاولین والاخرین علی ع فرمود منم نبأ عظیم

وقصر

وقصر مشید فاطمه ع عرض کرد منم که از من است شبیر و شبر
علی ع فرمود منم بعد از حضرت رسول خیر البریة فاطمه ع عرض کرد منم
بره زکیه پس در این وقت پیغمبر ص فرمود حرف مزن با علی آیا بدرستی
که او صاحب برهان است فاطمه عرض کرد من دختر آنکسی هستم که نازل
شده است با و قرآن علی ع فرمود منم آیتی اشبع فاطمه عرض
کرد منم ستاره لامع یعنی سعید رخشنده پس پیغمبر ص فرمود که او است صاحب
شفاعت روز قیامت فاطمه ع عرض کرد منم خاتون روز قیامت
حضرت فاطمه عرض کرد یا رسول الله حمایت مکن پسر عمت را و واگذار مرا با او
پس علی ع فرمود ای فاطمه من از محمد ص عصبه و نجبه ام فاطمه ع
عرض کرد من گوشت و خون اویم علی ع فرمود منم صحف ابراهیم
فاطمه ع عرض کرد منم شرف علی علیه السلام فرمود منم ولی اعلی
فاطمه ع عرض کرد منم خمصا آه حسنا علی علیه السلام فرمود
منم نور الوری فاطمه ع عرض کرد منم فاطمه زهرا پس در اینوقت
پیغمبر فرمود ای فاطمه برخیز و ببوس سر پسر عم خودت را پس
اینست جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل با چهار هزار
ملک که حمایت میکنند با علی ع و اینست برادرم دراحیل
ورواثیل با چهار هزار ملک که نظر میکنند با چشمهای خود

پس حضرت فاطمه ع برخواست و بوسید سر حضرت امیر المؤمنین ع
در پیش روی پیغمبر ص و عرض کرد که ای ابو الحسن عذر مرا قبول بفرما بحق رسول اکرم بسوی
خدا و بسوی خودت و بسوی پسر عمت پس حضرت او را بخشید بدرستی پیغمبر ص
باب چهارم در ذکر بعضی از اسرار و اشارات است که در سوره مبارکه
توحید است که موافق اخبار رسول مختار صلی الله علیه و آله در نمازی
که در معراج بجای آورد بعد از حمد پروردگار همین سوره را قرائت
فرمود زیرا که مقصود از معراج که سیر سفر است من الخلق
الی الحق الی آخر الاسفار برای رسیدن بمقام توحید است
که اعلای جمیع مقامات و نهایت منازل است که پس از آنکه عبد تمامی رسوم
وجودی خود را مضمحل نمود با ستغراق تجلیات ازلیه و بمقتضای
فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی از شهود شواهد منقطع
و منخلع گشته چشم مکاشفه از کسب یقین پوشیده و عالم جمعی
از اذاکات علمیه خالص نموده و خلاص از شهود و این شهود
او را دست داد بمفاد آیه وافی هدایه و یعلمون ان الله هو
الحق المبین منبسط گردید بسط ظاهری که متضمن باشد قبض
خالصی را للهدایة الی الحق والدعوة الیه و تجلیات احدیه جلوه
نمود صفات توحیدیه او را کما قال علیه السلام فی شرح الحقیقة

للکمیل

للکمیل قدس سره جذب الاحدیة ~~نمود صفات~~ لصفة التوحید و اسقاط
تمامی اضافات و نسب را نمود که التوحید اسقاط الاضافات
الکاه بمفاد کریمه شهد الله انه لا اله الا هو از جمیع مقامات محجوبة
العلل گذشته از توحیدی که تصحیح نخواهد شود با ثابت بحقایق
گرد و حیثیة بالاتر زند و درست بمقامه توحیدی آورد که قائم
بقدم باشد یعنی امواج و لوایحی که از بحار انوار کثیر الاقتدار
محمد مختار و آل اطهار او علیهم سلام الله الملک الجبار ربانی سرار
طاهره زکیه اهل اصطفا و برگزیدگان حضرت لمیة پرده گشا
شده از نقش بستر زبان و از اذاعه ان عاجز آیند و
تعبیری از آن اگر بشود هم مگر با سقاط حدث و اثبات قدم
بشود و حال آنکه این اسقاط نیز باید ساقط شود و سابقا
اشارت رفت که توحید را پنج مقام و عالم است و لهذا این
سوره مبارکه پنج آیه وافی هدایه آمد و از آنجا که جمیع مظاهر
و کلمات توحیدیه مشتمل است کلیة بر دو مقام تشبیه و تنزیه
و بعبارة اخری لفنا و بقا که تعبیر میشود بنفی و اثبات و موت
و حیات کا تشهد به کلمة لا اله الا الله و حضرت امیر المؤمنین
سلام الله علیه چنانکه صاحب مصباح کفعمی قدس سره در اد

بگر قلبی این کلمهٔ مبارکه روایت میفرمایند فرموده که بلا الٰه
نفی خدایان جمیع ما سوی را و تمامی کلمات تامه که ناطق آمده باینها
زبان اهل بیت علیهم السلام بهمین عنوان بوده مثل
سبحان الله والحمد لله ومثل محو الموهوم وصحو المعلوم وامثال
ذالک تا بهمین نسبت آمده جمیع حرکات وجودیه مادیه ومجردیه
وترقیات صوریه ومعنویه وسلوک شریعت وطریقت
حقیقت حقیقیهٔ الهیه یعنی تا موجودی از مقامی در رتبهٔ فانی
نشود ترقی برتبهٔ دیگر نماید مثل اینکه تا جماد از رتبهٔ جمادی
نگذرد و فانی از مقام خود نشود قدم بعالم نباتی نگذارد و هم
چنین نبات نسبت بعالم حیوانی و حیوان نسبت بعالم انسانی و
لهذا اوّل ترقی جماد از رحم عالم خاک بر قرار آمد که تا احاطه
نکنند اوّل بار با و مزاج بارد یابس خاک که مزاج موت است
وجنبه انانیت او را مضمحل و متلاشی نگردانند ترقی بعالم نباتی
نتواند نمود بلکه تمامی موجودات در جمیع حالات و
اوان متردد میباشند این دو نسبتند که وتری الجبال تحسبها
جامدة وهی تمر مر السحاب پس تو را هر لحظه مرگی و رجعتی است
مصطفی فرموده دنیا ساعتی است هر نفس نو میشود دنیا و ما

بیخبر

بیخبر از نو شدن اندر بقا | عمر همچون جوی نو نو میرسد
مستمری مینماید در جسد | شاخ آتش را بجنبانی بساز
در نظر آتش نماید بس دراز | این درازی مدت از تیزی صنع
مینماید سرعت انگیزی صنع | چیست هستی جستها مبدل شدن
چوب گز اندر نظر صندل شدن | جانهای بسته اندر آب و گل
چون رهند از آب و گلها شاد دل | ~~چون رهند از آب و گلها شاد دل~~
در هوای عشق حق رقصان شوند | همچو قرص بدر بی‌نقصان شوند

وهمین است شرح آنچه وارد است در قصهٔ طور موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام
که شربت غنای خرّ موسی صعقا نوش جانش آمد و در اخبار دیده
مضمون تفسیر آیهٔ کریمه وارد شده یکی آنکه آنحضرت غشی کرد
و دیگر آنکه فوت شد و از آنجا که حالت آنحضرت نه موت متعارفی
بود و نه غشی مرضی لهذا بعبارتی تعبیر فرموده که آن معنی را
بپرورد و هر دو عبارت صحیح است و در اخبار خبر از همین معنی
در کجا رسیده در احوال حضرت رسول صلی الله علیه وآله در قصهٔ
معراج و خود آنحضرت صلی الله علیه وآله میفرماید که در مقام قاب
قوسین خطابی از جانب رب الارباب رسید که ای محمد
بایست در خدمت من چون این خطاب رسید بر خود بلرزیدم

و از خود تهی گردیدم حتی آنکه میفرماید چنان خیال میکردم که تمام
عالم مرده اند و صدای تسبیح ملائکه را نمیشنیدم و چون آنحضرت
صلی الله علیه وآله کلیت داشت بجمیع عوالم وجود و چون کل
بمقام فنا رفت البته سایر عوالم هم میرود و نه آن بود که نعوذ
بالله آنحضرت صلی الله علیه وآله خطا کرده باشد و در باب نشنیدن
صدای ملائکه نعوذ بالله مبادا گمان کنی که ضعفی یا نقصی در قوهٔ
سامعهٔ آنحضرت بهمرسیده باشد یا فتوری روی داده باشد
بلکه امر کلی فوق این خیالات | پیش این الماس بی اسپر میا
کز بریدن تیغ را نبود حیا | زان سبب من تیغ کردم در غلاف
تا که کژ خوانی نخواند بر خلاف | و با جمله بهمین سبب بعد از بسمله
جامع این سورهٔ مبارکه مشتمل آمد بر دو آیهٔ ایجابیه و دو آیهٔ سلبیه
اولاً و مفصلا مشروح شد به دوازده کلمهٔ مبارکه که اعداد حروف
لا اله الا الله است و یکی بجهة همین ملاحظه است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که هر که دوست میدارد اینکه از دنیا
که بیرون میرود خالص شده باشد از جمیع گناهان چنانچه خالص میشود
طلائی که هیچ کدری در او نباشد و نباشد احدی که مطالبه کند
از او مظلمه را پس بخواند بعد از نماز نسبت خدای عز وجل را یعنی قل هو الله

احد

احد را دوازده مرتبه بعد هر روز پس دستها را بگشاید و بگوید اللهم انی اسئلک
باسمک المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک واسئلک باسمک
العظیم وسلطانک القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاسارى یا فکاک
الرقاب من النار صل علی محمد وآل محمد وفک رقبتی من النار واخرجنی
من الدنیا آمنا وادخلنی الجنة سالما واجعل دعائی اوله فلاحا
واوسطه نجاحا وآخره صلاحا انک انت علام الغیوب
بعد فرمود این از مخبآتی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله
بمن تعلیم فرمود و امر کرد مرا که تعلیم کنم او را بحسن و حسین
علیهما السلام. و مبین و مشروح آمد با بسمله تبعیت شش
حرف مبارک که عدد اسم الله است که عبارت باشد از سته چهارده 12
و دوازده که بر پنج تقسیم یابد و مربع گشت نظم مذکور او درود
آیه ایجابیه بطریق بینه و بواسطه فاما در دو آیهٔ سلبیه پس هم
بطریق زبر رعایت شده و هم بطریق بینه و هم بعنوان بسایط
ولیکن زبر دو آیهٔ ایجابیه باعتبار اینکه این سوره سورهٔ توحید است
اعداد توحیدی در آنها رعایت شده اما آیهٔ اول از دو آیهٔ سلبیه
پس دوازده حرف مبارکست باین تفصیل ل م ی ل
د و ل م ی و ل د و همهٔ این دوازده حرف مبارک از پنج

[illegible]

حرف مبارکست باین تفصیل ل ا م ی د و وبسایط این پنج حرف
مبارک چهارده حرف مبارکست پس هم اشاره خواهد بود به
خمسهٔ انجبا و هم بچهارده معصوم علیهم السلام چنانکه بسایط کلمهٔ مبارکهٔ
لم یلد که پنج حرفست نیز چهارده حرف مبارکست باین تفصیل
ل ا م ی ا م ی ا ل ا م د ا ل وتمامی این چهارده حرف
مبارک از پنج حرف مبارکست باین تفصیل ل ا م ی د
وبسایط این پنج حرف مبارک نیز چهارده حرف مبارکست
فاما ما آ... رویم از عنوان آیه سلبیه پس بعد از وضع حرف
عطف یعنی کلمهٔ مبارکهٔ لم یکن له کفوا احد زبر ش چهارده
حرف مبارکست باین تفصیل ل م ی ک ن ل ه ک ف و ا
ا ح د وبسایط کلمهٔ لم یکن له نوزده حرف مبارکست که
عدد زبر اسامی خمسهٔ النجباء علیهم الاف التحیة والثناء است
و هم چنین عدد زبر بسم الله الرحمن الرحیم و اشارات آن
نوزده حرف مبارک بتفصیلی است که سابقا اشاره بانها رفت از
جمله اینکه تمامی انها مشتمل بر پنج حرف مبارک نقطه دار است
باین تفصیل ی ی ف ن ن و چهارده حرف مبارک
مجرد باین تفصیل ل ا م م م ا ک ا و ل ا م ه ا وبسایط پنج حرف

مبارکی

مبارکی که مذکور شد دوازده حرف مبارکست که اشاره دیگر است
بر ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم و دیگر آنکه تمامی نوزده حرف مبارک مشتمل بر هفت
حرف احادی است و بعد از وضع انها دوازده حرف مبارک
عشراتی میماند که نیز اشارهٔ دیگر است بر ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام اما
دو آیه ایجابیه پس از آیه اول یازده حرف مبارکست بعد اسم مقدس
هو که در همان آیه واقع بود آیه بخصوصه مذکور است و راجع باسم جامع
و فیه من الاسرار که سنه از اظهار انها بسی تنگی میکنند و بقیهٔ
قل هو الله چهارده حرف مبارکست ق ل ه و ا ل ل ه ا ا د ل ف ا م
وتمامی این چهارده حرف مبارک از پنج حرف مبارکست باین
تفصیل ا ف م و ل وبسایط این پنج حرف مبارک چهارده
حرف مبارکست و نظیر این ترتیب در حروف اسامی مبارکهٔ
معصومین علیهم السلام باقسام شتی معین و مذکور است بدون
اختلاف و بقیه کلمهٔ مبارکهٔ الله احد دوازده حرف مبارکست
وبسایط این کلمهٔ مبارکه پس نوزده حرف مبارکست
که عدد زبر بسمله و زبر اسامی خمسهٔ النجباء علیهم الاف التحیة والثناء است
و اشارات آن نوزده حرف مبارک بقواعدی که سابقا
گذشت معلوم میشود و ذکر تفصیل لازم نیست وهو الهادی

اشارهٔ عرفانیه باید دانست که از برای هر کلمه ظاهری است و باطنی
ظاهر از برای اهل تقلید و قشریین است و باطن خاصهٔ اهل تحقیق و صاحبان
تجرد است و مردم چهار طائفه اند طائفه را حظ ظاهر و باطن هر دو باشد
و این طائفه را باصطلاح اهل بیت علیهم السلام راسخین در علم گویند
و طایفهٔ دیگر که نه حظی از ظاهر دارند و نه از باطن پس اینها کافر
باشند و طایفه هستند که حظی از ظاهر دارند و از باطن انها را
نصیبی نه پس اینها محجوبین در ظلمتند که متوقفند دون الامامه
و طایفه هستند که حظی از باطن دارند دون الظاهر
و هم عقلاء المجانین ابن عباس روایت کرده در تفسیر و کل شیء
فصلناه تفصیلا که یعنی شرحناه شرحا بینا لجناب الجلال فهم
من فهم و هذا هو العلم الذی اسره الله الی النبی لیلة المعراج
و جعله عند امیر المومنین علیه السلام ثم فی عقبه الی اخر الدهر
و هی ثمانیة کلمات و ثمانیة و عشرون حرفا و کل حرف یتضمن
اسم محمد و علی ظاهرا و باطنا یخرج من له وقوف علی اسرار
علم الحروف و اعداد و بهمین حروف بیست و هشتگانه قران نازل گشته
و او است ترجمان حق و قران را ظاهری است و باطنی و معانی او
منحصر در چهار قسمست و او چهار حرفست چنانکه در اخبار وارد است

که چون

که چون در کلام ظاهر شود الفست و دو لام و یک ها و الف
و لام اول التعریف است که تا چون بر کلمات حقایق دیگر وضع شود
دلالت کند که همه از او و سبحانه است و از برای او عز اسمه است
چنانکه این دو حرف از اسم الله موضوع شود کلمهٔ لله باقی میماند
و چون همان یک حرف اول که الف است موضوع شود کلمهٔ لله باقی
میماند و لله کل شیء و چون یک لام موضوع شود کلمهٔ اله باقی میماند
و هو اله کل شیء و چون الف و هر دو لام موضوع شود کلمهٔ هو باقی
میماند و هو وحده لا شریک له و عارفین از الف در مشاهده
و از لام بهیمنه افتند و از ها بمقام قرب رسند و اسم هو اشاره
بهویتی است که لا شیء قبلها و لا بعدها و از برای او است روح
و لام وسط اشاره است به تجلیات خلقیه از او و با و از سوی او است
و از برای او است عقل و الف صورتی است واحده در خط
و هجا و عدد و عدد یا زوج است و یا فرد فهذه ثمنه و الف واحد است
و فرد فهذا اثنین سر و م میشود پنج و حرف ای است ه و از
ضرب این دو در آن سه حاصل میشود شش و حرف او واو است
پس حاصل میشود هو وبسایط این دو حرف مبارک بحسب
عدد نوزده که حروف اسامی معصومین علیهم السلام است بعد از وضع

مکررات نوزده میشود و همچنین حروف اسامی خمسهٔ النجباء علیهم
السلام و همچنین حروف بسم الله الرحمن الرحیم و ثلثه در مقام مرتبه
نه عدد است که عدد مکتوبش گویند و ثلاثه ثلثه مواد جمیع اعداد
دانسته اند و عدد نه را عدد طبیعی گویند و در اوست مجمع
ازواج و افراد و حرف او طاء مؤلف است که حرف اکمالش
گویند و چون دو را که الف فرد بعد بر نه اضافه کنند
اسم هو ظاهر شود که باو قائم است هویت سایر موجودات
و های الله را های خفیه گویند و اصل او ضمه است و او عبارت
از واو و چون یازده را در ها که پنج است ضرب کنند اسم مجیب
ظاهر شود و چون اصل ها ضمه است و ضمه واو است و واو اشاره
به جهات سته وجود یه است پس یازده را در شش ضرب کنند شصت و شش
حاصل شود که مطابق است با عدد حروف این سورهٔ مبارکه و این
عدد اسم اقدس الله است جل جلاله و لهذا میفرماید که قل هو الله
و چون سه را بر نه اضافه کنند دوازده حاصل آید که اشاره بدوازده
امام علیهم السلام است و از بسط اول که پنج حاصل میشد چون اضافه
بر نه کنند چهارده حاصل میشود که اشاره بچهارده معصوم علیهم السلام است
بعلاوه آنکه طینه ها یکی است و طینه واو هفت است فهذه ثمانیة و چهل
خواهد بود ١٠

سه را بر هشت اضافه کنند نیز اسم هو ظاهر شود و اسم
هو از اشرف اسماست باعتبارات چند اولاً آنکه اسم یا مشتق است
یا علم یا اشاره و اسم مشتق مانع از وقوع شرکت در او نیست پس
آن عظمت و جلالت که در سایر اسماء است در آنها نباشد و اسم
علم را قائم مقام اشاره گرفته اند پس فرع او خواهد بود
و اشاره اصل میشود پس اسم هو اشرف اسما خواهد بود دوم
آنکه اسم هو موصل بمنبوع عزت است که هیچ صفتی و کثرتی
در آن رتبه ملحوظ نشود زیرا که اسماء مشتقه دلالت بر صفات
دارند و اما اسم هو دال بر موصوف بحت بحت است سیم آنکه امام علیه السلام
میفرماید که و کمال توحیده نفی الصفات عنه پس حضرت حق
که در محو صفت تجرد صرف و فردانیت است نعت او بصفت زائده
ممکن نباشد و اخبار از او بعین ذات محال و ممتنع است
و هیچ اسمی از اسماء مشتقه منبئ از رتبه لا اسم و لا رسم نیست
الا اسم هو که موصل برتبه صمدیت است و لهذا این اسم مبارک را
در جمله دوم ذکر فرموده که الله الصمد چهارم آنکه صفات
مشتقه معروفند بدلالت بر صفات و صفات معروفند
باضافه الی المخلوقات اما دلالت اسم هو پس من حیث هو هو است

لهذا هر که بدانند طریق تکلم باین اسم مبارک را یکدفعه دشمن را
هلاک کند و از پای در آورد پس اسم هو اسمی باشد که موصل بحق باشد
با نقطاع از خلق و ذکر این چنین اسمی در آخر قیام که بعد از آن
بنای رکوع و سجود است بسی لازم باشد اگرچه حال بعد از قرائت
حمد که تفصیل قبل از اجمال و کثرت قبل از وحدت است خود
مقتضی این ذکر است بالاصاله و کنه این اسم مبارک مقام
غیب ممتنع و غیب لاید رک است و در عبارتی غیب ممتنع و از آنجا
عرض شد شبهه نیفتد کسی را و خیال فاسدی نکند که کنه اسم گفتیم
نه کنه ذات و بصریح اخبار اسماء حسنی ایشانند ع پنجم آنکه لفظ
هو اگرچه بظاهر مرکب از دو حرف است اما بتحقیق محققین حرف ها
اصل واو است پس در حقیقت حرف واحدی دلالت بر واحد حق
نموده بدون شائبه کثرتی ظاهراً و باطناً و این چنین دلالت
صرفه تامه در عوالم حقایق باید از اعلای حقایق کونیه باشد که فوق
آن متصور نباشد و واضح است که این چنین حقیقتی نیست الا حقیقت
محمد و آل محمد ص ششم چنانکه حضرت امیرالمؤمنین ع میفرماید
لانهم معدن التنزیل و معنی التأویل و خاصة الرب الجلیل و مهبط الامین
جبرئیل صفات الله و صفوته و سره و کلمته شجرة النبوة و معدن الفتوة

[illegible]

الحدیث

عین المقاله و منتهی الدلاله ششم آنکه حرف ها اول مخارج است
و حرف واو آخر آنها لهذا این پنج است و آن شش و ها باطن مخارج است
و واو ظاهر مخارج فهو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن
و در صریح اخبار وارد است که وقتی که نبات تکلم حضرت امیرالمؤمنین ع
شد با آفتاب امر حضرت ع آفتاب بآنحضرت عرض کرد که السلام
علیک یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن یا بتقدیم باطن بر ظاهر
و از اینجاست که رسول خدا ص میفرماید شبی که مرا باسمانها بردند هیچ
بابی و حجابی و شجره و برگی در جنت و غرفه ندیدم مگر آنکه نوشته بود
بر او علی علی و اسم علی مکتوب است بر جمیع اشیاء و در وهب ابن منبه
روایت میکنند که موسی ع لیلة الخطاب شجر دیگری را دید در طور
که ناطقند بذکر محمد و نقبا او ع پس گفت پروردگارا هیچ چیز را
ندیدم از آنچه خلق فرموده مگر آنکه ناطق است بذکر محمد و نقبای او ع
پس خداوند فرمود یا ابن عمران بدرستیکه خلق کردم انهار را قبل از
انوار و گردانیدم ایشانرا خزانه اسرار که شاهدند انوار ملکوت مرا
و گردانیدم انهار را خزانه حکمت خودم و معدن رحمت خودم و لسان
سر خودم و کلمه خودم و خلق کرده ام دنیا را و آخرت را بجهة آنها
پس آنحضرت ع عرض کرد فاجعلنی من امة محمد ص الحدیث و باید دانست

که در پاره مقامات و کلمات سلب مقدم است بر اثبات و تنزیه بر تشبیه
و در بعضی مراتب بعکس این است چنانچه در این سوره مبارکه و این معنی
بملاحظه آنست که اعلای مراتب توحید سلب سلب است که عین اثبات است که
که در حقیقت بچهار رتبه عاید میشود مثل لا اله الا الله که در نفی اول
اثباتی قائم است و در نفی ثانی که باستثنای الا اثبات میشود نفی است
در عین اثبات و اثباتی است در عین نفی زیرا که آن مقام مقام
اطلاق صرف است که از قید اطلاق هم باید مجرد باشد لهذا سلب
هم سلب میشود و اثبات بعین سلب تمام میشود و از اینجاست که در این
سوره مبارکه دو آیه ایجابیه و دو عنوان سلبیه وارد است و باعتبار دیگر
که منافی وجهی که معروض شد نباشد چون ذکر مقاماتی که در این سوره مبارکه
شده از نقطه اولی ابتدا شده و بعوالمی که فلک هر یک محاط دیگر است
مثل الوهیت و احدیت که در آیه اول مذکور است چه اسم الله اسمی است که ملک
جمیع اسماء در تحت ملک اوست و جمیع تجلیات حقیه داخل است
در تحت حیطه این اسم پس تسبیح باسم الله تسبیحی است بلسان مسمی واحد
دران واحد بجمیع تسبیحات که انتهائی برای آنها متصور نیست و احدیت اعلای
اسمائی است که در تحت هیمنه الوهیت است زیرا که الوهیت
اعطاء حق هر موجودی است کما ینبغی با کمال حیطه و شمول

واحدیت محیط این مرحله است با الجمله احدیت اسم است از برای مرتبت
ذات مجرده که در مجلای او اسمی و صفتی مذکور نیست که و کمال توحیده
نفی الصفات عنه و در الوهیت خصوصیت عموم ماخوذ است بخلاف
احدیت و از برای خلق در احدیت بهیچوجه نصیبی نه و فرقی که ما بین
واحدیت و احدیت و الوهیت هست اجمالا اینست که در احدیت هیچیک
از اسماء و صفات را ظهوری نیست و در واحدیت اسماء و صفات
و موثرات آنها ظاهر است و در الوهیت همه ظاهر است بحکم ما ستجمع
کل واحد من الجمیع حتی اضداد مثل انعام و انتقام و حتی احدیت
با مقتضیه حکم الاحدیة و لهذا ایجاب بر سلب مقدم آمد باب التکمیل
در بیان اشارات و رموزی است که در سوره انا انزلناه است پس باید دانست
که موافق اخبار بسیار این سوره مبارکه در شان معصومین علیهم السلام است
و چون سخن بطول کشیده ذکر تفاصیل را موقوف داشتیم
و همانا اجمالا بعضی از اشارات آن مذکور میشود از جمله اینکه بسایط کلمه انزلناه
نوزده حرف مبارکست و اشارات سابقه در او موجود و بینه این کلمه
مبارکه ۱۲ حرف مبارکست که اشاره است بائمه اثنی عشر ع و بسایط
کلمه فی لیله ۱۴ حرف مبارکست که اشاره به ۱۴ معصوم ع و بسایط
القدر نیز ۱۴ حرف مبارکست و بسایط ادراک نیز ۱۴ حرف مبارکست

و زبر ما ادراک ما لیلة القدر ۱۹ حرف مبارکست و اشارتش مثل
ما مضی است و زبر بینه لیلة القدر خیر ۱۲ حرف است و زبر کلمه حتی مطلع الفجر نیز
۱۲ حرف مبارکست و بسایط سلام ۱۲ حرف مبارکست و بسایط من کل
نیز ۱۲ حرف مبارکست و بسایط کل امر ۱۴ حرف مبارکست و اسرار عجیبه
دیگر است که باندک تاملی ظاهر میگردد بحسب شماره حروف از زبر
و بینه و بسایط باقسام مختلفه و علیک بالتامل و الله خیر موفق و معین
باب ششم در بیانات اشارات ذکر رکوع است پس باید دانست
که سالک تکبیر چون تفصیلا و اجمالا که یکی متعلق بجنبه ظاهر بدنی
ملکی ناسوتی است و دیگری متعلق بجنبه روحی ملکوتی طی مقامات
نموده آنگاه مستحق آن اید که بحسب صورت ظاهری هم ردی بمقام
تعظیم آورد بعنوان تفصیل چنانکه حضرت صادق علیه السلام منقول است
که چون حضرت سید المرسلین صلعم سوره توحید را تمام فرمود خطاب
رسید که برای عظمت من خم شو و دست بر زانوی خود بگذار و بسوی عرش
من نظر کن چون چنین کرد نوری از انوار عظمت و جلال حق مشاهده نمود که مدهوش
شد و بالهام الهی سبحان ربی العظیم و بحمده گفت چون این ذکر را
نمود از کمال خود باز آمد و دهشت نفس او تسکین یافت و چون
هفت مرتبه گفت بحال خود باز آمد پس خطاب رسید که سر بردار چون سر

از رکوع برداشت صدای ملائکه را شنید که در تسبیح و تقدیس مشغول بودند
پس گفت سمع الله لمن حمده الحدیث سابقا معروض گشت که مقام رکوع
بس منزلی است هولناک و وحشت انگیز زیرا که سلطان عظمت
حضرت کبریا خیمه بر دل سالک میزند و سپاه جلال هر بود و نابود
او را پایمال میکنند و شیر قهرمان عزت اورا از پای در میاورد
که اگر عطوفت و مهربانی و کرم و رافت شهسواران میدان
شفاعت ع اورا دستگیر نفرمایند هر آینه آبادی او روی بویرانی آورد
و هرگز سر بر ندارد و ازین طوفان بی پایان خلاصی نیابد
و صدمه امواج بیکران عظمت و جلال البته اورا از هم بپاشد
که دیگر روی بصلاح نیاورد لهذا لازم است که دست توسل بحبل المتین
عروة الوثقی زند این است که حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید
لا یرکع عبد لله رکوعا علی الحقیقة الا زینه الله بنور بهائه و اظله
فی ظلال کبریائه و کساه کسوة اصفیائه والرکوع اول والسجود ثان
فمن اتی بمعنی الاول صلح للثانی وفی الرکوع ادب و فی السجود قرب
و من لا یحسن الادب لا یصلح للقرب فارکع رکوع خاشع لله بقلبه
متذلل وجل لسلطانه لهذا ذکر رکوع را خداوند بعنوان قرار فرمود
رافة و رحمة علی العباد که ضمنا ذکر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم

دراو موجود باشد و بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و در این اشارت
رفت که اتم حمد و افضل و اکمل او حقیقت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است
والله لوای حمد موافق اخبار در دست سید ابرار و آل اطهار او علیهم السلام است
ملک الجبار است و کلمه مبارکه سبحان ربی العظیم ۱۴ حرف چهارده حرف
مبارکست باین تفصیل س ب ح ا ن ر ب ی ا ل ع ظ ی م و تمام
این چهارده حرف مبارک مشتمل بر هشت حرف غیر مکرر است باین تفصیل
س ح ن ر ل ع ظ م و ۶ حرف مبارک مکرر باین تفصیل ب ا ب
ی ا ی و بسایط این شش حرف مبارک نیز ۱۴ حرف مبارکست
باین تفصیل ب ا ال ف ب ا ی ا ال ف ی ا و تمام این ۱۴ حرف
مبارک نیز از پنج حرف مبارکست باین تفصیل ب ا ل ف ی
و بسایط این پنج حرف مبارک ۱۲ حرف مبارکست باین تفصیل ب ا
ال ف ل ا م ف ا ی ا و تمامی این ۱۲ حرف مبارک مشتمل بر
سه حرف غیر مکرر است یعنی ب ی ام و پنج حرف الف و دو حرف
لام و دو حرف ... باشارات باشارتهای بر اسامی مبارکه مکرره و غیر مکرره
ائمه اثنی عشر ع مثل آن چند موردی خواهد بود که سابقا معروض
آمد و نیز کلمه مبارکه العظیم و بحمده ۱۲ حرف مبارکست و تمامی
این ذکر رکوع بعد از وضع مکرر است ۱۴ حرف مبارکست و بسایط	فتفطن

کلم

کلمه مبارکه بحمده ۱۲ حرف مبارکست که تمامی آنها از حروف نیکو
مبارک است که اشاره است باینکه ۱۲ امام علیهم السلام از جمله النجباء
علیهم الالف التحیة والثناء هستند و چون سر بردارد و دو بیند
عالم بالا در آید و انوار بس عظیم ببیند چنانکه در حدیث گذشت
و بگوید سمع الله لمن حمده این کلمه نیز ۱۴ حرف است باین تفصیل
س م ع ا ل ل ه ل م ن ح م د ه و اگر بگوید الحمد لله رب العالمین
بگوید باز همین مراتب و اشارات این کلمه مبارکه در تفصیل
سوره حمد گذشت و این نکته اشاره بآن است که تسبیح ملاء اعلی
و تهلیل آنها بتسبیح و تهلیل معصومین سلام الله علیهم اجمعین است
یعنی تسبیح ملکوت اعظم و ما فیها تجلی تسبیح و تهلیل ایشان
علیهم السلام است چنانکه در خبر است که سبحنا فسبحت الملائکة
و نیز اینکه تسبیح ملائکه باسامی مبارکه معصومین علیهم السلام است
و احادیث ناطقه باین معنی سابقا بعضی مذکور شد جابر بن عبد الله انصاری
میفرماید که سئوال کردم از رسول خدا ص از میلاد علی بن ابی طالب ع
پس دو دفعه آه کشید و فرمود سئوال عظیمی کردی و بعد از عباراتی فرمود
که بدرستیکه خدای تع خلق کرد او را نوری از نور من و خلق
کرد مرا نوری از نور او و هر دو از نور واحدیم و خلق شدیم قبل از

خلق شدیم قبل از آنکه خلق شود سماء مبنیه و ارض مدحیه و نبود
طول و نه عرض و نه ظلمت و نه ضیاء و نه بحری و نه هوا انه به پنجاه هزار
سال پس بدرستیکه خداوند عز و جل تسبیح کرد نفس خود را پس ما تسبیح
کردیم او را و تقدیس کرد ذات خود را پس ما تقدیس کردیم
او را و تمجید نمود عظمت خود را پس ما تمجید نمودیم او را پس شکر کرد خدای تع
تعالی این را برای ما پس خلق کرد از تسبیح من آسمان را پس بلند
داشت او را و زمین را پس گسترانید او را و دریاها را پس عمیق کرد آنها را و خلق
کرد از تسبیح علی ع ملائکه مقربین را الی ان تقوم الساعة الحدیث
و در این نسخه که در نزد داعی است در اول حدیث این طور نوشته شده
ان الله خلق نورا من نوری و خلقه نورا من نوره و کلانا من
نور واحد و چنان بنظر داعی میاید که ناسخ غلط نوشته است
و عبارت اینطور بوده ان الله خلقه نورا من نوری و خلقنی نورا من
نوره و کلانا من نور واحد و در فقره که میفرماید پس بدرستیکه خدای
عز و جل تسبیح کرد نفس خود را پس ما تسبیح کردیم تا آنجا که پس ما تمجید نمودیم
او را اسرار بسیار است که اگر بیان شود معلوم میشود که گویندهٔ آن کلام
باید مثل پیغمبری باشد اما این مختصر را گنجایش ذکر آن اسرار نیست
و در این مقام بسی از اسرار و رموز خفیه است که اگاهی بهم نیز ساز

بر آنها مگر طایفه از خواص که اسرار خود را از کدورات تفرقه و غفلت
پاک و مطهر آورده باشند رزقنا الله و اخواننا ... و دیگر آنکه
سمع الله لمن حمده ۱۲ حرف مبارکست باین تفصیل ا م ی ع م و ن ا ل ی
والعجب کل العجب که این ۱۲ حرف مبارک نیز مشتمل بر سه حرف غیر مکرر است
یعنی و ن ل و ۴ حرف مبارک الف و سه حرف مبارک میم و دو حرف
مبارک ی پس سه حرف مبارک ی اشاره باشد باسم مقدس غیر مکرر
یعنی حسین و جعفر و موسی ع و چهار حرف الف اشاره باشد بچهار علی نام
که منها اربعة حرم اشاره بآنهاست و سه حرف میم اشاره باشد
بسه محمد نام علیهم السلام و دو حرف ... اشاره است بدو حسن نام علیهم السلام و مناسبات
و این اشارات واضحة البیانات سابقا معروض گردید فتفکر و کن
من الشاکرین و صلی علیهم اجمعین باب هفتم در بیان اشارت است
ذکر سجود است پیشتر گذشت که مقام سجود اعظم مقامات
و اهم آنهاست زیرا که این مقام مقام اهل نهایات است در رتبه آن
که سالک مسالک قرب الهی در این رتبه کارش بانجام میاید و بمقام
محمود خود میرسد که مقام فنای فی الله و بقای بالله باشد و همان
مقامی است که رسول خدا ص میفرماید که از کمال دهشت نزد ملک
ذو الجلال بسجده افتادم و روی بر زمین تذلل نهادم و برای علو

انچه مشاهده کرده بودم بالهام خداوند ملک اعلی هفت
مرتبه سبحان ربی الاعلی وبحمده گفتم وهر مرتبه که این ذکر را میکردم قدری
از دهشت فرو مینشست تا انکه از حالت حیرت باز امدم و بمکان معرفت
فایز گردیدم پس سر از سجده برداشتم ونشستم تا مرا از ان دهشت وگرانی
انوار عظمت استراحتی حاصل شود پس بالهام حق بار دیگر بجانب بالا
نگریستم نوری دیگر از انوارها بنده تر دیدم ومشاهده نمودم بار دیگر
بی اختیار نزد خداوند قهار بسجده افتادم وباز هفت مرتبه
سبحان ربی الاعلی وبحمده گفتم وچون قابلیت مشاهده انوار مرا افزون
شد بار دیگر سر برداشتم واندکی نشستم وسوی انوار نگریستم الی اخر
الحدیث وحضرت صادق سلام الله علیه میفرماید ما خسر والله من اتی
بحقیقة السجود ولا قرب الیه ابدا من اساء ادبه وضیع حرمته بتعلیق
قلبه بسواه فی حال سجوده الی ان قال علیه السلام وقد جعل الله معنی
السجود سبب التقرب الیه بالقلب والسر والروح فمن قرب منه بعد من
غیره الا تری انه لا یستوی حال السجود الا بالتواری عن جمیع
الاشیاء والاحتجاب عن کل ما تراه العیون کذالک امر الباطن
فمن کان قلبه متعلقا فی صلوته بشیء دون الله فهو قریب
من ذالک الشیء بعید عن حقیقة ما اراد الله منه فی صلوته اری

ولو کان فی العمر مرة واحدة الی
ان قال ولا بعد عنه ابدا من
احسن تقربه فی السجود

قرب

قرب حق از فهمیدن رستن است پس معلوم میشود موافق صریح خبر که
این مقام از مقام رکوع رفیعتر است ولیکن هولناکتر که عبد را در این مقام
چندان اختیاری باقی نمیماند وجز توسل بذیل عطوفت ال الله سلام الله
علیهم اجمعین چاره نیست وتا رافت ورحمت انها قدم مساعدت نگذارد
این دولت نصیب او نمیشود واز این منزل بسلامت نگذرد ایا نمی‌بینی
که در صریح خبر وارد است که انحضرت صلعم میفرماید که بی اختیار بسجده افتادم
چنانکه در جای دیگر میفرماید که چون بمقام قاب قوسین رسیدم خطابی از
جانب رب العزة شنیدم که ای احمد بایست در خدمت من پس چون این
خطاب شنیدم بر خود لرزیدم واز خود تهی شدم وچنان پنداشتم
که تمام عالم مرده اند ای برادر بدیهی است که انحضرت صلعم در انمقام رفعت
خیال باطل وغیر واقع نعوذ بالله نمیفرماید بلکه چون خود انحضرت صلعم بمقام فنا
رسید که تعبیر میشود از او بموت اختیاری وکلیه انحضرت نسبت بتمامی
عوالم وجود واحد حاجت باستشهاد ندارد وکافی است در این باب
انچه در روحی کودک است بعبارت عبری که میفرماید جهرم کایا المان قال کلیلیا
یعنی جهرم میاید تا انکه میفرماید در کل عالم است وچون انحضرت بتمام
فنا رفت در حقیقت کل عالم بمقام فنا رفته اند وسبحان الله
که در این مرحله چه قدر از اسرار هست که کشف انها خلاف رویه ابرار است

چون کتاب حاضر نبود زیاده از ان
عبارت نوشته نشد
لفظ کلیلیا

وپیوسته این معنی قائم است و تمامی عوالم پیوسته بهمین جهة
در فنا و بقا هستند وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب
واین است معنی شعر مشهور که عارفان در دمی دو عید کنند عنکبوتان
مگس قدید کنند واین مرحله بسی از نظر کوتاه بینان دور است
وچشم با بصیرت ایشان از ادراک آن کور. پیش این الماس بی اسپر میا
کز بریدن تیغ را نبود حیا   نکته‌ها چون تیغ فولاد است تیز
اسپرت گر نیست واپستر گریز   الحاصل باین جهة ذکری که در حال سجود
مقرر آمد که عبارت باشد از سبحان ربی الاعلی وبحمده ابدی واکمل واعلی
واشرف از ذکر رکوع آمد چنانچه در ذکر رکوع اسم العظیم
بمیرسند اما در اینجا اسم الاعلی باید برد و زبر کلمه مبارکه سبحان
ربی الاعلی ۱۴ حرف مبارک است مشتمل بر پنج حرف غیر مکرر باین تفصیل
س ب ح ا ن ر ب ی ا ل ا ع ل ی و تمامی این حروف مبارکه
مشتمل بر پنج حرف غیر مکرر است باین تفصیل س ح ن ر ع
که اشاره است بخمسة النجباء علیهم السلام در میان ۱۴ معصوم سلام الله
علیهم چنانکه در مواضع عدیده گذشت و غیر این پنج حرف نه حرف
دیگر میماند باین تفصیل ب ا ب ی ا ل ا ل ی و بینه این نه حرف نیز
۱۴ حرف مبارک است باین تفصیل الف ا ا ل ف ا م ل ف ا م ا

اتمامی

و تمامی ۱۴ حرف اول از نه حرف مبارک است باین تفصیل س
ب ح ا ن ر ب ل ا ع وبینه این نه حرف نیز ۱۴ حرف مبارک است
باین تفصیل ی ن ا ا ل ف د ن ا ا ا م ی ا د و تمامی این ۱۴
حرف مبارک مشتمل بر ۴ حرف غیر مکرر است یعنی فاطمه و حسن
وجعفر و موسی علیهم السلام پس اشاره گرفتن این چهار حرف
غیر مکرر بچهار معصوم علیهم السلام که اسامی مبارکه ایشان مکرر نشده
کمال مناسبت خواهد داشت و باقی حروف مکرره چنانچه اشارات
این مرحله سابقا گذشت و زبر کلمه مبارکه الاعلی وبحمده ۱۲ حرف
مبارک است که اشاره است بدوازده امام علیهم السلام چنانچه تمامی
کلمات ذکر رکوع پنج کلمه مبارکه است تمامی کلمات ذکر سجود نیز ۵ کلمه
مبارکه است علاوه اینکه بینه ربی الاعلی ۱۴ حرف مبارک است باین تفصیل
ا ا ا ل ف ا م ل ف ی ن ا م ا و تمامی این حروف مبارکه
از شش حرف است که از ترکیب آنها حاصل میشود الف منی ولا یخفی لطفه
و بسایط کلمه مبارکه وبحمده ۱۲ حرف مبارک است باین تفصیل وا
ح ا م ی م د ا ل ه ۱۴ و اشارات عجیبه در این ۱۲ حرف مبارک است و هذا
من النظر معروض بنمایند فیا سبحان الله که ذکری که وقت
برخواستن مستحب است گفتن آن بحول الله اقوم واقعد وارکع واسجد

باین تفصیل ل ف و م ه حرف باء و
حرف نون و پنج حرف الف و بین
المعصومین چهار اسم مبارک غیر
مکرر است صح
با اسامی مبارکه مکرره

و در کلمهٔ مبارکه یکون الله اقوم ۱۲ حرف مبارکست که در تمامی الحروف
مبارک پنج حرف غیر مکررست این تفصیل ب ح ه ق م که اشارتست
بخمسهٔ النجباء ع و بسایط این پنج حرف مبارک نیز دوازده حرف
ست مبارکست این تفصیل ب ا ح ا ه ا ق ا ف م ی م و در کلمهٔ مبارکه
اقتدارکم اسمه نیز بدانکه مع حرف عطف ۱۲ حرف مبارکست
این تفصیل ا ق ت د ا ر ک م ا س م ه و بسایط کلمهٔ اقوم نیز ۱۲ حرف
مبارکست این تفصیل ا ل ف ق ا ف و ا و م ی م و تمامی این
۱۲ حرف مبارک مشتمل بر سه حرف غیر مکررست یعنی ل ق ی و سه حرف
الف و سه حرف ف و دو حرف واو و سه حرف میم پس اشارتست
باشاراتی بر اسامی مکرره و غیر مکرره ائمه علیهم السلام مشتمل بامعنی
خواهد بود و بسایط کلمهٔ اقعد نیز ۱۲ حرف مبارکست این تفصیل ا ل ف
ق ا ف ع ی ن د ا ل و اشارات عجیبه در این حروف مبارکه نیز
هست که معروض نمیاید فتأمل و بسایط ارکع ۱۴ حرف مبارکست
این تفصیل واو الف را الف کاف ع ی ن و بسایط کلمهٔ اسجد
۱۲ حرف مبارکست این تفصیل ا ل ف س ی ن ج ی م
دال و از اینجا که مکرر عرض شد که ارکان کائنات بچهار رتبه
بر میگردد که تعبیر میشود بظاهر و باطن و ظاهر ظاهر و باطن باطن

چنانکه

چنانکه صریح حدیثست و بدو موت و سه حیات و سه حرکت و دو
سکون لهذا چهار دفعه در نماز تمام معراجی این معنی بعمل آید که هر رکعتی متعلق
برکنی از ارکان وجودیه میشود و دو رکعت اول متعلق بظاهرست
و دو رکعت ثانی متعلق بباطن و لهذا در دو رکعت اول تفصیل و کثرت
اذکار بیشتر مقرر آمده زیرا که در عالم باطن کثرات محذوف میشود و شوق
وصال بر حال عبد غلبه میکند و عجلت الیک رب لترضی و لهذا
کلمات این دو رکعت مکررات اکتفا میشود بکلمهٔ سبحان الله و الحمد لله و لا و همانا
اله الا الله و الله اکبر و اشارات عجیبه در این کلمات مبارکه و حروف آنها
هست از جمله اینکه تمامی حروف مبارکه این کلمات بعد از وضع مکررات
۱۲ حرف مبارکست این تفصیل س ب ح ا ن ل ه و م د ر ک
دیگر آنکه کلمهٔ سبحان الله و الحمد لله جمیعا ۱۹ حرفست این تفصیل
س ب ح ا ن ا ل ل ه و ا ل ح م د ل ل ه چنانچه بسمله و در بر
دهای خمسهٔ النجباء ع نیز ۱۹ حرف مبارکست و اشارات این
۱۹ حرف از تفاصیل سابقه معلوم میشود و در کلمهٔ مبارکه لا اله الا الله
نیز ۱۲ حرف مبارکست و در تصریح صریح از احادیث ع رسیده
که اشاره‌اند حروف مکررات لا اله الا الله دیگر اینکه اشارتست
اسم الله سبحانه بر خمسهٔ النجباء و ۱۲ امام و ۱۴ معصوم ع سابقا گذشت

ولیکن بسایط کلمهٔ مبارکه الحمد ۱۴ حرف مبارکست باین تفصیل الف
لام حا میم دال و تمامی این ۱۴ حرف مبارک مشتمل بر ۴ حرف
غیر مکرر است یعنی ف ح ی س و ۴ حرف الف و ۳ حرف لام و ۳
حرف میم پس اشارتست بائمه اثنی عشر بنامهای مکرره و غیر مکرره بدون
جهات اختلاف کما لا یخفی نخواهد بود و اشارات بسیاری دیگر است
که معروض نمی نماید حذراً من الاطناب **باب هشتم** در بیان اشارت
ذکر تشهد است سابقا گذشت که مقام تشهد متعلق باقلیم قیامت است
و مؤیدات در این باب مذکور گردید و از آنجا که قیامت سه قیامت است
یکی قیامت صغری که عبارت از قیامت قیام قائم آل محمد ص چنانچه اخبار
و احادیث بی اندازه در این باب وارد گشته و بسیاری از
آیات که در باب قیامت وارد است موافق احادیث تفسیر بهمین
قیامت شده و چون این مرحله گوشزد هر عام و خاص باده دیگر حاجت
بذکر آن احادیث و آیات نیست و قیامت دیگر قیامت طامة الکبری
میگویند و لهذا در نماز دو تشهد برقرار آمد یکی تشهد
اول که بعد از دو رکعت اول مقرر آمده و یکی دیگر تشهد اخری است
و چون در قیامت صغری هنوز مردم در دار تکلیف اند و بتخلی
نگشته اند لهذا سلامی که متعلق باقلیم جنت است در آنجا مقرر نگشته

وهمانا

و همانا در تشهد اخرین برقرار آمده و چون ذکر مفصلی که از حضرت
رضا ع سابقا مذکور شد طولی دارد لهذا اکتفا میشود به بیان
اشارت ذکر تشهدی که حضرت رسول ص در نماز معراج ادا فرمود
موافق احادیث و آن اینست که آنحضرت ص میفرماید که بعد از اتمام
رکوع و سجود حق تعالی مرا ندا فرمود که یاد کن نعمتهای مرا بر خود و نام
مرا به بر پس الهام حق تعالی گفتم بسم الله و بالله و لا اله الا الله و له الاسماء الحسنی کلها
لله و چون شهادتین گفتم حق تعالی گفت صلوات فرست بر خود و بر
اهل بیت خود و الحدیث ۱۱ زبر کلمهٔ مبارکه بسم الله و بالله بعد از وضع
حرف ما و که واو عاطفه است موافق تحقیق ۱۲ حرف مبارکست و در
حقیقت معنی او اینست که بالله تسمیه الله من دون ملاحظه حول او و قوتی زیرا
که این مقام مقام لا حول و لا قوة الا بالله است و مقام لمن الملک
الیوم است دیگر الکلمه منیه بسم الله الرحمن الرحیم ۱۲ حرف مبارکست باین
احرف ام الف ام ام او سابقا معروض گردید که این ۱۲ حرف مبارک
سه حرف غیر مکرر دارد یعنی ن ل ف و ۴ حرف الف و سه حرف
میم و دو حرف ی و اشارتست بائمه اثنی عشر بنامهای غیر مکرره و مکرره ائمه اطهار
علیهم السلام با مناسبات حرفیه مذکور گشت و اشارات چندی دیگر در این کلمه
مبارکه بود که چون ذکر آنها مناسب نیست و کلمهٔ لا اله الا الله که بعد از اوست

که نیز ۱۲ حرف مبارکست و همه اینها از تکرار الف و لام و ها است که کلمهٔ
الله از او حاصل میشود و بیشتر معلوم شد که زبر کلمهٔ و لله الاسماء الحسنی
که بعد از اوست ۱۴ حرف مبارکست که مشتمل است بر پنج حرف غیر مکرر که
اشاره میشود بخمسهٔ النجباء و اشارت دیگر نیز در این ۱۴ حرف مبارک
موجود است و زبر الحسنی کلها لله نیز ۱۴ حرف مبارکست و بینهٔ الاسماء
نیز ۱۴ حرف مبارکست و بینهٔ کلها لله نیز ۱۴ حرف مبارکست و تفصیل
اشارات اشهد ان لا اله الا الله وحده و الله درها بجاییکه اشارت
اذان و اقامه میآید و زبر کلمهٔ وحده لا شریک له که بعد از آن است
۱۲ حرف مبارکست و بسیاری چه قدر از اسرار که در این ذکر شریفست
مجال ذکر اینها در این مختصر نیست و بینهٔ این کلمهٔ مبارکه ۱۹ حرف مبارکست
و اشارات او از تفاصیل سابقه معلوم میشود و زبر کلمهٔ و اشهد ان محمدا
۱۲ حرف مبارکست و بسایط کلمهٔ مبارکه و اشهد ۱۴ حرف مبارکست
و زبر کلمهٔ عبده و رسوله بعد از وضع حرف عطف ۱۴ حرف مبارکست
و زبر کلمهٔ محمد و آله ۱۲ حرف مبارکست در صورتیکه الف لفظ آل را نیز
حساب نشود و از آنجا که مشهد مشهد قیامتست و طلب شفاعت پسندیده
است که فتقبل شفاعته فی امته زبر کلمهٔ شفاعته فی امته ۱۲ حرف
مبارکست و بسایط فتقبل نیز ۱۲ حرف مبارکست و بسایط فی امته

۱۲ حرف

۱۴ حرف مبارکست و اشارت عجیبه در این بابست که ذکر اینها منافی اختصار
مطلوب از این رساله است و برای بیداری دلهای خوابیده همین قدر کافی است
باب ۹۰ در بیان اشارات ذکر سلام است که متعلق باقلیم هشتم است
که اقلیم جنت باشد بدین نحو باید دانست که زبر کلمهٔ مبارکه السلام علیک ایها النبی
۱۹ حرف مبارکست باین تفصیل السلام ا ل س ل ا م ع ل ی ک ا ی ه ا ا ل
ن ب ی و تمامی این ۱۹ حرف مشتمل بر ۷ حرف غیر مکررات
یعنی س م ع ه ن ب و بعد از وضع این ۷ حرف البته ۱۲ حرف
مبارکست دیگر بیان خصوصی آنکه بینهٔ این ۷ حرف نیز ۱۲ حرف مبارکست
دیگر آنکه تمامی آن ۱۹ حرف مبارک پنج حرف نقطه دار دارد و ۱۴ حرف
مجرد که اشاره دیگر است برحمة النجباء و ۱۴ معصوم ۴ و دیگر آنکه این ۱۹ حرف
مبارک ۷ حرف الف دارد باین تفصیل ااا ه اا ۱۲ ب و بعد از وضع این
۷ حرف ۱۲ حرف مبارکست دیگر بلا شبهه خواهد ماند سیما آنکه بینهٔ این ۷ حرف
نیز ۱۲ حرف مبارکست دیگر آنکه زبر کلمهٔ النبی و رحمة الله ۱۴ حرف مبارکست
و تمام آن حروف مبارکه نیز نه حرف غیر مکرر دارد که از ترکیب اینها حاصل شود
کلمهٔ نبی و رحمة و بینهٔ این نه حرف ۱۲ حرف مبارکست باین تفصیل و د ن ااا
و ا ی م اا و تمامی آن ۱۲ حرف مبارک مشتمل بر سه حرف غیر مکرراست
و نه حرف مکرر پس اشارت باشد بر تثنیه بر ۳ حرف غیر مکرره و مکرره ائمه اثنی عشر

مثل مواضعی که گذشت خواهد بود و بعلاوه آنکه همه این ۱۲ حرف از پنج
حرفست و بسایط این پنج ۱۴ حرفست و بغیر از آن نه حرفی که مذکور شد
بلکه شبیه پنج حرف مکرر اند باین تفصیل ال ال که اشاره دیگر است برحمة
النبی ۱۲ و اسرار و اشارت الف لام سابقا مذکور شده و زیر کلمه رحمة الله
وبرکاته بعد از وضع حرف عطف ۱۴ حرف مبارکست چنانکه صریح مضمون
حدیث مذکور بود که خداوند فرموده بحضرت رسول صلعم که رحمت و برکات
تو ۱۴ واما ماند بعد از تو دیگر آنکه بیّنه السلام ۱۲ حرف مبارکست و بیّنه
السلام علیک ۹ حرف مبارکست و اشارات آنها بر آل الله ۴
از تفاصیل سابقه معلوم میشود و نیز ایها النبی ۱۴ حرف مبارکست
و بیّنه و رحمة الله نیز ۱۴ حرف مبارکست و بسایط برکاته نیز چهارده
حرف مبارکست و این تفاصیل اشاراتی است بدین که ایشانند
علیهم السلام رحمت و برکات حقیقیه حضرت حق جل و علا و حقیقة
حق والعجب آنکه تمامی حروف این ذکر شریف بعد از وضع مکررات
آنها ۱۴ حرف مبارکست باین تفصیل ال س م ع ی ل ك ه ن ب
و ر ح ت و زیر کلمه مبارکه السلام علینا و علی عباد ۱۹ حرف
مبارکست و اشاراتش کما مضی است مرارا و زیر کلمه و علی عباد الله ۱۲
حرف مبارکست که همه آنها پنج حرف غیر مکرر دارد و بسایط آن پنج حرف

۰۲۰

نیز ۱۲ حرف مبارکست و بغیر از آن پنج حرف هفت حرف دیگر است که بیّنه
آنها ۱۴ حرف مبارکست پس بچندین وجه اشارات برحمة النبی و ۱۴
معصوم و ۱۲ امام علیهم السلام در این کلمه مبارکه و اشارتش بتفصیلات
که بمکررات گذشت و بیّنه السلام مذکور شد که ۱۲ حرف مبارکست و بسایط
علینا ۱۴ حرف مبارکست و بیّنه و علی عباد نیز ۱۴ حرف مبارکست
که همه آن ۱۴ حرف از ۷ حرف و بیّنه آن ۷ حرف ۱۲ حرف مبارکست
و بیّنه علی عباد الله ۱۹ حرفست و اشارات این ۱۹ حرف مثل ما مرّ
و بیّنه الصالحین ۱۴ حرف مبارکست پس ای عزیز در یک ذکر ملاحظه نمودی
که خداوند کریم بچندین وجه اشارات بعدد آل محمد منظور فرموده که
در حقیقت معجزه خارق عادت مینماید و در سلام از یعنی السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته اولا باید دانست که حروف تامی این کلمات
بعد از وضع مکررات ۱۲ حرف مبارکست باین تفصیل ال س م ع ی
ل ك و ر ح ت ه و سابقا مذکور شد که بیّنه السلام دوازده
حرف مبارکست و کلمه و رحمة الله و برکاته تفصیلش و اشاراتش مخفی
گردید و بسیاری از اشارات این کلمات مبارکه رعایة للاختصار
معروض نماید باب ۱۰ در بیان اشارت کلمات اذان و اقامه را
اولا باید دانست و در حدیث مفصلی را که در تفصیل کلمات اذان و اقامه حضرت

موجود خود ابجد بسیاری دیگر است که
که معروض نماید دیگر آنکه زبر علی عباد الله
الصالحین نوزده حرف مبارکست

و بسایط علیکم ۱۴ حرف مبارکست

امام حسین ع از حضرت امیرالمومنین ع نقل فرموده که سبب از اسرار اذان
حدیث شریف بر اولوا الالباب معلوم میشود دیگر آنکه سابقا موافق اخبار
محقق و معلوم شد که بحسب تقسیم امهات عوالم منقسم بهفت قسم میشود
اگر چه یک ملاحظه هر عالمی در عالم دیگر مذکور است و اذان و اقامه سیر
اجمالی اولی و تهیه مقام تفصیل قرب معنوی است چنانکه وارد است
که چون آنحضرت ص از تکبیرات آخر فارغ شد خطاب رسید که بمقام قرب دو کمانی
رسیدی پس تمام بر هر الحدیث و فصول اذان اگر چه هشت فصل
که هر فصلی در حقیقت متعلق بیکی از مرکات هشتگانه فعاله است
که عبارت از پنج حس ظاهر و دو قوه فعاله از پنج حس باطن که هشت باب جنت
از حیث الطاعه این هشت مدرک فعاله است اما اصل کلمات مقرره کلمه است
و چون کلمه الله اکبر دو دفعه ذکر میشود هشت فصل میشود و تمامی آن ۷ عنوان
نوزده حرف مبارکست بعدد حروف اسم مبارک محمد ص و دیگر آنکه
تمامی حروف مبارکه او بعد از وضع مکررات ۱۹ حرف مبارکست
باین تفصیل ا ل ه ک ب ر ش ن م ح س و ی ع ص ق ت
ف خ و تمامی این حروف مبارکه ۷ حرف نقطه دارد و بعد
از وضع انها یقین که ۱۲ حرف مبارک مجرد است و اصل اشارت
۱۹ حرف سابقا مشروح آمد و موافق مضمون آن حدیث مفصل در حقیقت

ازان

تکرار بهیچوجه در کلمات اذان نیست زیرا که آنحضرت سلام الله علیه بخصوصه
برای هر یک معنی جداگانه بیان میفرمایند و از اقرار چهار تکبیر اول اذان هر یک متعلق
برکنی از ارکان اربعه و عالمی از عوالم خواهد بود و چون اذان متعلق بظاهر
و اول حرکت است لهذا چهار تکبیر در او مقرر است بخلاف اقامه که مقام
اجمال و متعلق بباطن است و کثرش کمتر است لهذا اذان بتانی و آرام
گفته میشود اما اقامه را بتعجیل بی درنگ و تانی و آرام در او مطلوب نیست
وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد و چهار تکبیر اول
سی و دو حرف میشود بعدد حروف بسایط ۱۲ حرف اسامی ائمه معصوم ع
مثل اینکه بسایط دو تکبیر آخر و دو تکبیر اقامه که چهل و هشت حرف مطابق است
با حروف زبر اسامی مبارکه ۱۲ امام ع و بسایط اسم الله الرحمن الرحیم
و اشارات او سابقا گذشت و دیگر تفاصیل اشارات اسم الله بود که کرار آن
آمد و اخبار بر طبق او مذکور که کوتاه نظران وحشت نکنند و تتمه کلمه مبارکه الله
اکبر بجز حرف الف چیزی نیست بوجوه عددیه معروض آمد و اما کلمه اشهد
ان لا اله الا الله پس اولا کلمه اشهد بسایطش بعد از وضع مکررات
هشت حرف است و تمام تتمه آن هشت حرف از هفت حرف و تتمه آن
هفت حرف ۱۲ حرف مبارکست و اشارات کلمه لا اله الا الله بکرات
گذشت و زبر کلمه اشهد ان محمدا رسول الله ص جمیعا ۱۹ حرف مبارکست

لذا

و اشاراتش معلوم شد و حال آنکه این کلمهٔ مبارکه حاجت بذکر اشارت
ندارد و بعلاوه آنکه زبر محمد رسول الله ص ۱۳ حرفست و چون اسم محمد ص
مکرر یکجا مذکورست ۱۳ نفر از معصومین باقی میماند که اشاره میشود این ۱۳
حرف باشان علیهم السلام فاما باقی کلمات اذان که موافق صریح خبر
ایشانند علیهم السلام آن کلمات چنانچه که حدیث مفاخره حضرت امیرالمؤمنین
و حضرت امام حسین ع بآن ناطق است در وقتی که حضرت امام حسین ع
شش ساله بود وارد شد بر رسول خدا ص و حضرت امیر ع حاضر بود
پس حضرت رسول ص آنحضرت را بر روی زانوی مبارک نشانید و میان
دو چشم و لبهای آنحضرت را بوسید پس حضرت امیر ع عرض کرد یا رسول الله
آیا دوست میداری پسرم حسین را پس حضرت ص فرمود چگونه دوست
نمیدارم او را و حال آنکه او عضوی از اعضای من است پس حضرت
امیر عرض کرد یا رسول الله آیا کدام یک از ما را بیشتر دوست داری
مرا یا حسین را پس حضرت امام حسین ع عرض کرد که ای پدر هر کس
که اعلی شرفا باشد احب است بسوی پیغمبر ص و اقربست بسوی او
بحسب منزلت پس حضرت امیر ع فرمود که آیا مفاخره میکنی با من
ای حسین ع عرض کرد بلی ای پدر اگر بخواهی پس حضرت امیر ع فرمود
انا امیر المؤمنین انا لسان الصادقین انا وزیر المصطفی انا خازن علم الله

و مختاره

و مختاره من خلقه الی ان قال انا الذی اختارنی الله تعالی من
خلقه انا حبل الله المتین الذی امر الله تعالی خلقه ان یعتصموا
به قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا الی ان قال ع
انا صلوة المؤمن انا حی علی الصلوة انا حی علی الفلاح
انا حی علی خیر العمل انا الذی نزل علی اعدائی سال سائل بعذاب واقع
لیس للکافرین له دافع الی ان قال ع انا الذی یعبد اله
انا ترجمان الله الی ان قال انا قسیم الجنة والنار الحدیث اما کلمهٔ حی
علی الصلوة پس حی علی ۵ حرفست که با بسایطاو ۱۲ حرف
مبارکست و تمامی آن ۱۲ حرف ۵ حرف غیر مکرر دارد که
با بسایط آنها ۱۷ حرف مبارکست بعلاوه آنکه جمیع ۱۲ حرفی
که معروض شد از ۷ حرفست باین تفصیل ح ای ع ل ا م
و بینه این ۷ حرف نیز ۱۲ حرف مبارکست باین تفصیل الف ای ع ی ن ل
ام ی ام و تمامی این ۱۲ حرف مبارک مشتمل بر سه حرف غیر مکررات
یعنی ل ف و سه حرف مبارک الف و دو حرف مبارک یا
و دو حرف مبارک نون و دو حرف مبارک میم پس اشارت
واقعه اش بتمامی غیر مکرره و مکرره ائمه اثنی عشر علیهم السلام مثل
چند موردی خواهد بود که گذشت و نظیر همین حرف مبارکه در آیه

وانی هدایه فاستقیموا الیه واستغفروه ودر چند مورد از اسامی
مبارکه معصومین ۴ موجود و معین گردید بعلاوه آنکه تمامی
این ۱۲ حرف حاصل از ۷ حرفست باین تفصیل ال ف ی ا ن و م
واین همان ۷ حرفیست که در چندین مورد معین و اشاراتش معروض
گردید که در اغلب موارد بهمین ترتیبست و کلمه مبارکه الصلوة
اولاً زبر او شش حرفست چون دو دفعه ذکر میشود ۱۲ حرف میشود
ودیگر آنکه بینه این کلمه ۱۱ حرفست بعدد اسم هو و مطابقست
با بینه اسم اله واسم محمد ص و تمامی الحروف مشتمل بر ۷ حرف
مکررست و بینه آن ۷ حرف ۱۴ حرف مبارکست و سر بهمین
نکته است آنکه میفرمایند ایشان صلوة مومن و دیگر آنکه حروف
کلمه الصلوة بعد از وضع یک حرف مکرره ۵ حرفست و با بسایط آن ۵ حرف
۱۴ حرف مبارکست باین تفصیل ال ف لام ص ل ه واو ت ا
[illegible] واو الف محسوب شود نیز بهمین طور است و چون الف
[illegible] محسوب شد این میشود تفصیل آن ۱۲ حرف مبارک الف لام
[illegible] ت ا و تمامی این ۱۴ حروف حرف غیر مکرر دارد یعنی م ص
[illegible] و باقی حروفش مکررست پس اشارات وافیه اش بر اسامی غیر مکرره و مکرره
۱۴ معصوم ۴ مشتمل چند موردی خواهد بود که سابقاً گذشت واما

واما کلمه حی علی الفلاح پس تفصیل اشارات حی علی گذشت بعلاوه
آنکه تمامی حروف مکرره این کلمه مبارکه ۹ حرف مبارکست باین
تفصیل ح ی ع ل ی ا ل ف ل ا ح وبینه این ۹ حرف مبارک ۱۴ حرف
مبارکست واین است تفصیل آن حروف ۱۱۱ م ال ف ا م ام الف
وحروف غیر مکرره این کلمه دو حرفست یعنی ع ف وبینه این دو حرف
سه حرفست یعنی ی ا ن ا و بسایط این سه حرف ۸ حرفست وبینه آن
۸ حرف ۱۴ حرف مبارکست واما کلمه حی علی خیر العمل پس اولاً تفصیل
اشارات حی علی گذشت دیگر آنکه بسایط کلمه خیر العمل
بعد از وضع مکررات ۹ حرفست باین تفصیل خ ا ی
ر ل ا ف م ع ن وبینه این ۹ حرف ۱۴ حرف مبارکست باین
تفصیل ال ف ا ل ا م ا ی ا ن و ن بعلاوه آنکه بسایط
کلمه علی خیر نیز ۱۴ حرف مبارکست و ذکر تفصیل لازم نیست واشارات
تکبیر و کلمه لا اله الا الله معروض شد واما کلمه قد قامت الصلوة
در اقامه گفته میشود پس بعلاوه اشارات لفظ الصلوة که سابقاً معلوم گردید
تمامی این کلمه ۱۴ حرف مبارکست و اشارات دیگر نیز در بسیاری از این
کلمات موجود است که حذراً من التطویل معروض نمی آید والحمد لله اولاً
و آخراً و ظاهراً و باطناً وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین حرره الاقل محمد رفیق
ابن الحاج محمد رضا المدعو افشار در شهر ذیحجة الحرام ۱۳۰۰

با کمال دقت مقابله و تصحیح
شد والحمد لله [illegible]
والاحقر [illegible]

والقضاء عندنا هي بمنزلة القارنة للامضاء، وان عبر بها عن جملة الكلام في
الواح العقول القادسة اخرى وقلم الابداع هو المشية الفعلية الاولى
والابداع ما لا يسبق بمادة كالاختراع ما لا يسبق بمدة فما فوق الاجسام
من المجردات الصرفة مبدعات والمثاليات مخترعات والجسمانيات
مكونات والكل مصنوعات واللوح كمادة المواد فهو للعالم هباء و
للعلوم نفس وللصورة هيولى وكلامنا على مصطلح الفرقة الكبرى فلا ضير في خلاف
من تكلم او تفلسف او تصوف او تطفى التعين الاول او الاحدية والمراتب
التعين هو الوجود المحض ثم بعده في انعكاس الوجوب وهو لعدم الامتناع
والجوهر للشخص وفيه الامكان والمكان لكان لمتنافية كثيرة
في المصداق مع اختلاف الماهية مختصره دونه فتنوع بيدقها الكلي
والتشخص به دقة الجزئي